



مرکز مطالعات اسلامی بینش  
WWW.BINESH.CC

# زره‌های کفر

چگونه باشبهات فکری معاصر، برخورد کنیم؟

ویراست اول



نویسنده: احمد السید

مترجم: واحد ترجمه بینش





# زرہ ماہکفریخ

چگونه باشبہات فکری معاصر، برخوردار کنیم؟

مؤلف: احمد یوسف سید  
ترجمہ: واحد ترجمہ بینش



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





## فهرست مطالب

۸	تمجید و تشکر
۱۳	مقدمه مؤلف
۱۷	نشانه‌ها و ویژگی‌های موج تردید افکنانه‌ی معاصر
۲۴	فواید نهفته رویارویی با شبهات فکری معاصر
۲۶	اسباب اثرپذیری منفی به شبهات فکری معاصر
۲۶	بخش اول: عوامل خارجی
۳۱	بخش دوم: عوامل داخلی
۳۶	بخش سوم: وجود جوانب نقص در روش دعوت و توجیه و درمان شرعی
۳۸	ویژگی‌های گفتمان دینی مؤثر در میدان فکری معاصر
۴۵	چگونه با شبهات فکری معاصر برخورد کنیم؟
۴۶	قواعدی پیشگیرانه در برابر شبهات فکری معاصر
۶۰	قواعد برخورد با شبهات منتشر شده
۶۹	قواعد محاوره‌ای و جدلی با مروجین شبهات
۷۴	روشنگری‌هایی که شخص مدافع اسلام به آن نیازمند است
۷۶	کلیتی از نقشه شبهات
۷۹	بررسی بارزترین شبهات معاصر
۹۰	نوع اول: شبهاتی پیرامون اصل اسلام
۹۰	باب اول: شبهاتی پیرامون وجود خدا و حکمت افعالش
۱۰۶	باب دوم: شبهاتی پیرامون قرآن کریم
۱۱۴	باب سوم: شبهاتی درباره‌ی پیامبر ﷺ
۱۳۴	باب چهارم: شبهاتی پیرامون تشریح اسلامی
۱۴۲	نوع دوم: شبهاتی که هدف از آن تشکیک ایجاد کردن در ثوابت اسلام است
۱۴۳	باب اول: شبهاتی پیرامون سنت نبوی ﷺ
۱۶۰	باب دوم: شبهاتی پیرامون اجماع
۱۶۵	باب سوم: اشکالاتی پیرامون روشمندی فهم نص شرعی
۱۶۷	باب چهارم: اشکالاتی پیرامون حدود شرعی
۱۷۳	باب پنجم: شبهاتی پیرامون صحابه (رضی الله عنهم)
۱۷۶	خلاصه‌هایی در ابواب فکری مهم
۱۷۶	خلاصه‌ی اول: در عقل و شرع
۱۷۹	خلاصه‌ی دوم: در تعارض میان علم تجربی و دین
۱۸۳	خلاصه‌ی سوم: قضیه‌ی آزادی در اسلام









# زره ما کفریخ

چگونه باشبهاٲ فکری معاصر، برخوردار کنیم؟





## تمجید و تشکر

کتاب (زره‌های قراخ) را مطالعه کردم. الحمدلله کتاب فوق العاده‌ای است. احمد در نوشتن کتاب واقعاً موفق بوده و سبک زیبا، ادبیات دلچسب، تسلسل افکار و وضوح هدفش، برایم غافلگیر کننده بود. کتاب؛ شامل مفاهیمی ایمانی است که حتماً در خواننده اثرگذار خواهد بود. و در کنار اختصار، زیبایی و سبکیش، مملو از دلایل و ارجاعات مفید به مصادر است.

فرزندم؛ خداوند متعال در کارهایت برکت بیاندازد و به وسیله‌ی تو به دیگران نفع برساند. معتقدم که به طور جدی باید در نشر این کتاب در میان خواننده‌گان عادی، اهل علم و معرفت، جوانان، خانواده‌ها و کتابخانه‌ها، سهمیم باشیم. بارالها؛ به خاطر نعمت اسلام و قرآن و سنت و به خاطر اینکه این افتخار را نصیب ما کردی تو را سپاس گزاریم.

پدر مولف:

مهندس یوسف حامد سید





### مقدمه استاد عبدالله عجیری

دقیقاً نمی‌دانم چند بار در مرکز (تکوین) از ما درخواست شد که در مورد قضیه‌ی شبهات و اشکالاتی که از سوی مخالفین بر دین وارد می‌شود، کتابی درمانی، شامل و مناسب برای طیف وسیعی از جامعه بنویسیم که در آن به سوالات و شبهات اساسی پاسخ داده شده باشد؛ آن هم با ادبیاتی علمی و سلیس و با حجی مقبول که خواندنش برای همه آسان و شُدنی باشد.

و چقدر خوشحال شدم هنگامی که دوست و برادرمان استاد احمد سید این کتاب را برایمان فرستادند که در آن به تمامی این نیازها و بلکه مقداری هم بیشتر، پرداخته شده بود.

در این کتاب، مولف؛ تصویری پانورامی (سراسرنما)<sup>۱</sup> و نقشه‌ای کلی برای موضوع شبهات به نمایش گذاشته که خواننده می‌تواند با مطالعه‌ی آن با جوانب مختلف این پدیده آشنا شود.

اضافه بر این مرور زیبا و گذرا به شبهات و اشکالات اساسی وارده بر اصل دین یا قضایای داخلی آن مانند: مصادر و روش‌های شناخت؛ مولف همچنین؛ اصولی روشمند در نحوه‌ی برخورد با این قضایا، مطرح می‌کند.

مؤلف؛ تعدادی قواعد پیشگیرانه را پیش روی خواننده گذاشته که وی را از تبعات زیان‌بار و آثار منفی این موج شک‌گرایانه که بر اصل یا اصول دین وارد است، مصون می‌دارد.

همچنین؛ در کنار مروری گذرا که به واقعیت جریان تردیدافکنانه معاصر و جهات تأثیرگذار در آن دارد، کتاب؛ به ارائه‌ی تعدادی قواعد درمانی می‌پردازد که در معالجه افرادی که به دام این شبهات افتاده‌اند، موثر است.

مدیر مرکز تکوین

<sup>۱</sup> - به هر گونه دورنمای وسیع سراسری از یک فضا، سراسرنما یا پانوراما (به انگلیسی و فرانسوی: panorama) گفته می‌شود.





### مقدمه استاد عبدالرحمن شاهین

کتاب (زره های فَرَاخ) به نسبت کارهای بعد از خودش، مانند یک متن است. برای همین؛ حفظ و از برکردن آن، مشابه حفظ متن (ورقات)<sup>۱</sup> یا متن (آجرومیه)<sup>۲</sup> است. با این تفاوت که مؤلف، برای بسط مباحث و موضوعات کتاب، خواننده را به برخی مصادر ارجاع داده است.

رئیس بخش قرآن در سایت (المجاور)

### مقدمه استاد عبدالکریم دحین

به تازگی و در کنار تمامی تحولاتِ بزرگی که برای امت به وجود آمده، از سوی جوانانِ تشنهٔ حق، سؤالاتِ زیادی مطرح می‌شود. و برای ابراز استحکام اساسیات این دینِ بزرگ با ساده‌ترین جملات و روشن‌ترین شیوه‌ی بیان که مناسب قشر جوان باشد و در آن شبهاتِ اهل انحراف و داعیانِ فتنه نیست و نابود شود، این فرصت را مؤلف غنیمت شمرده و این کتاب را به رشته‌ی تحریر درآورده است.

پژوهشگر مسائل فکری

<sup>۱</sup> - درعلم اصول فقه نوشته امام جوینی.

<sup>۲</sup> - درعلم نحو نوشته ابن آجروم.





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### مقدمه‌ی مؤلف

جنگ‌ها؛ در تاریخ بشر، بخش قابل ملاحظه‌ای را به خود اختصاص داده و سهم بزرگی از جسدش را تصاحب نموده است.

این جنگها، نمایانگر بخشی از سرشت بشری و ارزش‌های قدرت و قسوت نهفته آن است. و اگر بعضی از جنگها و بلکه بیشترش تعبیر از ناچیز بودن انسان و خوی ظالمانه‌ی پنهان در وی است، اما بعضی از آنها را باید ضرورتی در راستای تحقق عدالت دانست.

اگر بخواهیم به تحلیل پدیده جنگ بپردازیم باید گفت که مبتنی بر دو مقوله اساسی است: هجوم و دفاع.

انسان هم طبیعتاً در هر دو حالت نیاز به ابزارهایی دارد. هم برای هجوم و هم برای دفاع. برای هجوم، شمشیر و نیزه و کمان ساخته است و برای دفاع، زره و سپر.<sup>۱</sup>

دقیقاً نمی‌توان مشخص کرد که انسان از چه زمانی آهن را به عنوان ابزاری دفاعی در جنگ به کار برده است. اما تا قبل از زمان پیامبر داود علیه السلام، این ابزارهای دفاعی، شکل متناسب با طبیعت جنگ و تاکتیک‌های حمله و گریز آن را نداشته است.

الله متعال در قرآن از نعمتی که بر ما ارزانی داشته خبر می‌دهد که چگونه این حرفه و صنعت را به پیامبرش داود علیه السلام آموخته است و می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِنُحْصِنَكُمْ مِّنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ﴾ [انبیاء- ۸۰]. و به [داوود] فن زره [سازی] آموختیم تا شما را از [خطرات] جنگتان حفظ

کند پس آیا شما سپاسگزارید.

منظور از لَبُوس در آیه: زره پوش‌های فراخی است که هدف از آن، حفاظت از خود در هنگام جنگ است.

در سوره‌ی سبأ می‌خوانیم که الله متعال به داود علیه السلام امر می‌کند که در ساخت این زره‌های دفاعی کارش را خوب و دقیق انجام دهد. و می‌فرماید:

<sup>۱</sup> - معنای کلمه «سابغات» که مولف آن را عنوان کتابش قرار داده است به معنای زره یا سپرهای فراخ جنگی است.





﴿أَنْ أَعْمَلَ سَبِيغًا وَقَدِرًا فِي السَّرِّ﴾ [سبأ- ۱۱]. زره های فراخ بساز و حلقه ها را درست اندازه گیری کن.

مفسران در معنای این آیه سخنان و اقوالی ایراد کرده اند که اجمالاً پیرامون روش ساخت حلقه های زره یا میخچه های این حلقه ها می باشد، به شکلی که منجر به انسجام زره و عدم ایجاد شکاف در آن می شود تا در حفاظت و حمایت و جابه جایی آسان، متناسب با نیاز انسان باشد.

اگر صحبت از نبرد انسانی را ادامه دهیم خواهیم دید که این نبرد موجود بین بشر، در حد جنگ با شمشیر و نیزه و سلاح های آتشین خلاصه نمی شود. بلکه میادین دیگری هم برای نبرد وجود دارد که ابزارهایش، قلم و زبان است و اهدافش - در صورت شرافتمندانه و اخلاقی بودن -؛ پیروزی در برابر مخالف به وسیله ی حجت و بیان است. و یا هدفش نابود کردن ارزش ها و عقاید و لکه دار کردن چهره و شخصیت طرف مقابل با تحریف و افترا بستن است اگر جنگی ناجوانمردانه و زشت باشد.

هنگامی که صفحات تاریخ طولانی بشری را می بندیم و در برگی از مهمترین برگ های تمامی تاریخ درنگی میکنیم - زمان آغاز بزرگترین دینی که جهان به خود دیده است یعنی بعثت پیامبر ﷺ؛ می بینیم که دشمنانش در ضدیت با وی از دو نوع جنگ استفاده می کردند: کلامی و حسی.

ایشان هم ﷺ در مقابله با تجاوز آنان از دو نوع جنگ استفاده کرده است: جنگ حجت و بیان، جنگ با شمشیر و نیزه. در ابتدای امر، الله متعال به وی دستور می دهد که به وسیله ی قرآن با آنان جهاد بزرگی داشته باشد و می فرماید:

﴿فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ - جِهَادًا كَبِيرًا﴾ [فرقان- ۵۲] پس (ای پیامبر!) از کافران اطاعت مکن، و بوسیله آن (= قرآن) با آنها جهاد بزرگی بنما. به وسیله آن (به) یعنی به وسیله ی قرآن.

الله متعال در برابر شبهات و تردید افکنی هایی که مشرکان و اهل کتاب بر ضد پیامبرش ﷺ مطرح می کردند، پاسخ گویی به آنان را بر عهده میگرفت و می فرماید:





﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ [فرقان- ۳۳]. و [دشمنان]

هیچ وصف و سخن باطلی بر ضد تونمی آورند، مگر آنکه ما حق را و نیکوترین تفسیر را [برای درهم شکستن آن] برای تومی آوریم. رسول خدا ﷺ هم به ردّ و مجادله با آنان می پرداخت.

علمای اسلام نیز در هر جنگ کلامی که متوجه اسلام و مبانیش شده است، به نقد و جدال با عاملین و محرکین و نقد براهنیشان پرداخته اند. بطلانش را اظهار کرده و پایه هایش را متزلزل می کردند. و در مقابل و جهت اثبات صحت دین اسلام و زیبایی و شایستگیش برای تمامی عصور، به بیان و اقامه ی ادله ی عقلی و نقلی اهل حق می پرداختند.

و تا به امروز نیز در ضدیت با قرآن و پیامبر اسلام ﷺ و شریعت الله متعال، پیوسته شبهات مطرح می شود. شخص آگاه به واقع کنونی از دوردست، شدت امواج دریا، پوشیده شدن آسمانش با ابرهای سیاهگون و غبارآلود و هیجان و اضطرابش به وسیله ی موج های بزرگ تردید افکن را به وضوح می بیند که آثارش به کشتی های لنگر انداخته این دریا برخورد کرده است. تعدادی را مضطرب، تعدادی؛ ثبات و رسوخشان بیشتر شده و بعضی هم طناب هایشان رها شده و طعمه ی این دریای خروشان شده اند.

این موج ها هم چیزی نیستند جز جریان جدیدی از جنگ های کلامی، که اگر کسی به وسیله ی زره های فراخ در برابر آن از خود دفاع کند، نجات پیدا می کند. و هر کس هم که زره اش را محکم نبافته باشد، و در این کارزار، تیری به وی خورده و از پای درش آورد، فقط خودش را سرزنش کند.

تمامی این مباحث درآمد و سرآغازی برای بیان هدفم از نوشتن این کتاب است. و آن: سهیم بودن در بافت زره های فکری و پولادینی که آسان حمل شود و به اذن الله در مواجهه با این موج تردید افکن معاصر که اسلام و ثوابتش را نشانه گرفته، عاملی پیشگیرانه باشد.

تلاشم بر این بوده در این کتاب به این سؤالات پاسخ دهم:

✓ چه اسبابی منجر به گرایش برخی از جوانان جامعه ی ما به الحاد شده است؟ یا چه چیزی وادارشان کرده که بعضی از ثوابت شرعی را منکر شوند با اینکه مدعی هستند اصل اسلام را قبول دارند؟ و آیا ادبیات و سبک بیان دینی در دامن زدن به این موضوع دخیل بوده است؟





- ✓ نشانه‌ها و مشخصات این موج تشکیک‌آمیز معاصر چیست؟ و ماهیت و نوع اثرپذیری از آن چگونه است؟
- ✓ و آیا سوالاتی که توسط این جریان مطرح می‌شود محدود است؟ یا اینکه قابل حصر نبوده و فراوان است؟ و مهمترین این سوالات کدام است و چگونه باید به آنان پاسخ داد؟
- ✓ راه‌های پیشگیری نسل فردا از معایب و آفات این موج و جریان کدام است، بدون اینکه محدودشان کنیم یا آزادی دیدگاه و اندیشه را از آنان سلب کنیم؟
- ✓ آیا می‌توان به آنان ابزارهایی روشمند ببخشیم که به وسیله‌ی آن بتوانند با افکار مخالف با اسلام روبه‌رو شوند؟
- ✓ چگونه با افرادی که به بعضی از این شبهات متأثر شده‌اند، گفتگو کنیم؟ سعی کرده‌ام که در اغلب موضوعات من باب معلومات و فایده‌ی بیشتر، منابع مهمی را معرفی کنم.
- اصل ماده این کتاب، دوراتی آموزشی است که با عنوان (چگونه با شبهات فکری معاصر برخورد کنیم؟) برگزار کرده‌ام همراه با اضافات و تجدید نظر در برخی مواضع و سبک بیان جدید.







## نشانه‌ها و ویژگی‌های موج تردید افکنانه‌ی معاصر

### و چگونگی اثر پذیری از آن

هنگامی که پزشکان واکسن مقاوم یک بیماری را کشف می‌کنند، قبل از آن گام‌هایی را جهت شناسایی طبیعت آن بیماری، حقیقت و اسباب به وجود آمدنش بر می‌دارند. در مسائل فکری و پدیده‌های اجتماعی نیز همین مسئله صادق است. درمان هر مشکل وقتی ممکن است که شخص درمانگر، نسبت به حقیقت و طبیعت و اسباب آن مشکل، علم و آگاهی لازم را داشته باشد.

با اینکه هدف اصلی کتاب؛ تبیین روش شناسانه (متدلوژیک)<sup>۱</sup> پیشگیری و درمان شبهات فکری و ارائه بارزترین سؤالات و ایرادات و پاسخگویی به آنهاست، اما مناسب است که در ابتدا، این موج تردید افکنانه‌ی معاصر، ویژگی‌ها و سپس اسباب اثرپذیری منفی از آن را به تصویر کشیده و توصیف کنیم و بعد از آن به بحث اصلی ورود کنیم.

### نشانه‌ها و ویژگی‌های موج تردید افکنانه‌ی معاصر

اولاً: این موج، غالباً ویرانگر است تا اینکه سازنده باشد. و به جای روشمند بودن، بیشتر اخلاک‌گر، اشکال برانگیز و اعتراض آفرین است. در نهایت هم، هیچ دیدگاه و اندیشه‌ی جایگزین و منسجمی ارائه نمی‌دهد. و این را می‌توان در مواردی واقعی مشاهده کرد. از جمله:

<sup>۱</sup> - در این کتاب کلمه روشمند یا نظام مند و مشتقات آن زیاد تکرار می‌شود که معادل کلمه منهجی در زبان عربی است. در ویکی پدیای فارسی در مورد واژه روش شناسی یا روشمندی (منهجیة) اینگونه آمده: (روش‌شناسی یا متدولوژی / Methodology): وسیله شناخت هر علم است. روش‌شناسی در مفهوم مطلق خود به روش‌هایی گفته می‌شود که برای رسیدن به شناخت علمی از آن‌ها استفاده می‌شود و روش‌شناسی هر علم نیز روش‌های مناسب و پذیرفته آن علم برای شناخت هنجارها و قواعد آن است.

روش‌های شناخت را باید از روش‌ها و فنون اجرای آن‌ها متمایز دانست، چرا که اجرای هر قاعده پس از شناخت آن قاعده ممکن می‌گردد. واژه روش‌شناسی گاه نیز به معنی «روش‌مندی» یا مجموعه‌ای از روش‌ها بکار می‌رود.





- کسی که پیگیر جریان الحادی باشد متوجه خواهد شد که افراد بارز این جریان غالباً از اثبات و شرح اساس نظریه الحادی که همان نفی وجود خالق است، فاصله داشته و با وجود شکافهای بزرگی که در اصل نظریه وجود دارد، اما همه را نادیده گرفته و سعی و تلاششان متوجه نقد ادیان، خاصتاً اسلام است. و نسبت به پاسخگویی در برابر سؤالات اساسی مربوط به باورهایشان بی‌توجه بوده و صدای اعتراضشان - تمسخرآمیزانه - متوجه حدیث جایز بودن خوردن ادرار شتر و روایات سن ام‌المؤمنین عایشه<sup>۲</sup> در هنگام ازدواج است. و اگر اندکی پیشرفت و ترقی کنند، به موضوع مجازات ارتداد و حد رجم می‌پردازند. و هم‌هی اینها نشان از بارز بودن جنبه‌ی هرج و مرج گرایانه و تخریبی این طرز تفکر است تا وجود نظم و سازندگی.

انگار همین الان در ذهنم تصویر «ریچارد داوکینز» - بزرگ آتئیستها- تداعی می‌شود که از «مهدی حسن» مجری شبکه جزیره<sup>۱</sup> می‌پرسد: آیا او ایمان دارد به اینکه محمد ﷺ با اسب بالدار به آسمان رفته است؟ و روش تمسخرآمیز ارائه‌ی سؤالش، تحسین و تشویق طرفدارانش را به دنبال دارد.<sup>۲</sup> در حالی که همین شخص در برنامه‌ی دیگر، هنگامی که در مورد موضوعی مرتبط با اصل تفکر الحادیش - یعنی اصل نشأت حیات - از وی سؤال می‌پرسند، پاسخش برای جامعه ملحدین، مایوس کننده و نمایانگر ضعف شدیدش بود. او در پاسخش به سوال مذکور گفته بود: شاید زمانی، و در جایی از این هستی، احتمالاً تمدنی به روش داروینیسیم تکامل پیدا کرده باشد و شکلی از اشکال حیات را طراحی کرده و چه بسا در هستی و جهان ما آن را کاشته باشند!<sup>۳</sup>

همچنین هنگامی که با فیزیکدان ملحد «استیفن واینبرگ» در مورد تفسیر نشأت هستی بر پایه‌ی قوانینی دقیق، صحبت و گفتگو می‌کند، این گونه بیان می‌دارد که احتمالاً دلیل این قوانین دقیق، وجود جهان‌های متعدد و موازی باشد که هستی ما از آن نشأت گرفته است. «واینبرگ» نیز در پاسخش بیان میدارد: چنین ادعایی،

<sup>۱</sup> - در گفتگویی که با وی ترتیب داده شد و در آرشیو شبکه موجود است.

<sup>۲</sup> - لینک کلیپ: [www.youtube.com/watch?v=qk8jmtjnz8l](http://www.youtube.com/watch?v=qk8jmtjnz8l)

<sup>۳</sup> - این سخن را در چند آدرس میتوان مشاهده کرد من جمله در لینک زیر:

[www.youtube.com/watch?v=EMEZLEOCO08](http://www.youtube.com/watch?v=EMEZLEOCO08)





جهان های دیگری به تعداد  $10^{120}$  را می‌طلبید. و ادامه می‌دهد: باید پذیرفت که این، واقعیتی ناخوشایند است.<sup>۱</sup>

و اینگونه خواهی فهمید که قضایای بزرگ نزد صاحبان تفکر الحادی، تیره و تار و غیر مبتنی بر اصول است. و به جای ارائه‌ی دلیل بر صحت باورهایشان به طعنه و تخریب ادیان می‌پردازند.

- از دیگر نمونه های پروژه مخرب و غیر روشمند الحادی، پروژه‌ی دکتر «عدنان ابراهیم» است که به واسطه‌ی نشر فیلم سخنرانی‌ها و نظریاتش، در سال‌های اخیر از تأثیرگذارترینشان بوده است. این شخص - با اینکه افرادی از لحاظ ایمانی و معرفتی از وی بهره‌برده‌اند - اما به قدری که به اخلاص گری روشمند و انتقال آن به پیروانش مشغول است، درصدد ارائه‌ی دیدگاهی شناختی سازنده و منسجمی نیست. به گونه‌ای که اگر شخصی آثارش را دنبال کند راجع به قضایای مهم شرعی که او در موردشان زیاد سخن می‌گوید، نمی‌تواند به طور دقیق موضع‌گیری مشخص و واضح او را بفهمد. مثلاً موضعش در قبال سنت پیامبر ﷺ.

برخی اوقات از بزرگداشت صحیح‌ترین کتاب حدیثی یعنی صحیح بخاری سخن می‌گوید، البته اگر برای اثبات قضیه‌ای که مورد تأییدش است، به آن استدلال کند. سپس همین شخص در جایی دیگر راجع به همان کتاب (صحیح بخاری) از ارزش کتاب و مؤلفش به شدت کاسته و در این خصوص الفاضلی شدید را برای ابراز انزجار از آن و ناپسند و وحشتناک دانستنش به کار می‌برد تا جایی که آدم تصور میکند، بخاری؛ شخصی حلوا فروش یا ستریان بوده نه دانشمندی نابغه که در تاریخ کم نظیر است.

بارها هم اتفاق افتاده که شخص دنباله‌رو وی، بدون داشتن کلیدهایی روشمند و بدون توجه کردن به فقه و آداب اختلاف، جرأت سخن گفتن در مورد ثوابت و بدیهیات دینی را پیدا می‌کند. به گونه‌ای که با نصوص دینی از دریچه و زاویه محدود معرفتی و فکری خود که آن را تفکر رگ و بی‌پرده و آزاد می‌نامد، برخورد می‌کند و هر آنچه با فهمش سازگار باشد را پذیرفته و نصوص ناسازگار را نادیده گرفته و رد می‌کند.

<sup>۱</sup> - لینک این گفتگو:

[www.youtube.com/watch?v=deM1zfy0v0g](http://www.youtube.com/watch?v=deM1zfy0v0g)





هدفم از این سخنان، مبارزه با تجدد و راضی بودن به واقعیت علمی موجود که با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم، نیست. بلکه ابطال تجددی است که بر اخلال گری روشمند و انقلابِ مخرب و ابطال‌گر، بنا شده است نه براساس دیدگاهی سازنده یا نقدِ روشمند و منصفانه. چرا که این آشفتگی، هرگز نمی‌تواند برای ما برون رفتی از عقب ماندگی موجود در حوزه‌های علم و تفکر و معرفت باشد. بلکه باعث تلنبار و پیچیده‌تر شدن این عقب ماندگی می‌شود.

مواردی از ارتداد افرادی را سراغ دارم که بیان داشته‌اند: اولین گام سقوطشان در این وادی، دنبال کردن آراء و نظریات «عدنان ابراهیم» بوده<sup>۱</sup> و در مرحله‌ای بالاتر سقوط به وادی دیدگاه‌های «شحرور»<sup>۲</sup> و در نهایت گرایش به الحاد یا دادارباوری (دئیسم). و باور نمی‌کنم که این همان خروجی و نتیجه‌ای باشد که از تجدد و نوسازی انتظارش را داریم.

دوما: این موج، حامل سؤال‌هایی سرگشاده و تمام ناشدنی است. سؤالی وجود ندارد که دور از انتظار باشد، چه آنهایی که متعلق به الله و صفات و افعالش است یا راجع به احکام عملی، انبیاء و یا قضایای فلسفی راجع به ازلی یا حادث بودن هستی باشد. که می‌طلبند اهل تخصص در تعامل با این سؤالات، آمادگی روحی و علمی خوبی را داشته باشد.

سوم: موج تردید افکنانه‌ی معاصر، حامل شعارهایی کلی و زرق و برق‌دار و جذاب است که نه چهارچوب مشخصی دارد و نه صیاغتی روشمند و علمی که صاحبش را از آشفتگی و تناقض مصون بدارد. از بارزترین این شعارات می‌توان به (آزاد سازی عقل، نقد میراث گذشته، استقلال و دنباله رو نبودن، آزادی و...) اشاره کرد. نمی‌توان گفت این شعارها کاملاً باطل هستند ولی اجمال و ابهام موجود در آن باید برطرف شود و اهداف فاسدی که تردیدافکنان از خلال آن و در ضدیت با اسلام و ثوابتش دنبال میکنند، را باید از آن تفکیک کرد. و معانی صحیح را از این اهداف شوم جدا نمود تا در اجرای عملی آن، امیال و آرزوها دخالتی نداشته باشد.

<sup>۱</sup> - بعد از یک سال که از چاپ اول و دوم این کتاب و این سخنان می‌گذرد در چاپ سوم تأکید میکنم که باور و یقینم به مطالبی که نوشتم بیشتر شده است و با موارد زیادی برخورد کردم که بیان داشته‌اند در ابتدای امر، سبب الحادشان دنبال کردن آثار عدنان ابراهیم بوده است. و این حرف را نه من باب نظر شخصی یا تحلیل بلکه من باب گواهی و شهادت عرض میکنم.

<sup>۲</sup> - یکی از افراد سرشناس منکر سنت و محرف قرآن.





به عنوان مثال: افرادی هستند که تحت عنوان نقد میراث گذشته‌گان، منکر تمامی سنت پیامبر ﷺ هستند. و این نوعی به کارگیری فاسد و اقدامی خودسرانه است که نتیجه‌ی شعارهای فراخ و بی‌در و پیکر می‌باشد.

**چهارم:** در جوامع ما متأثر شدن به این موج، وضعیتی بین پنهان و آشکار دارد هر چند که تمایلش به مخفی‌کاری بیشتر است<sup>۱</sup>. برای همین نمی‌توان به طور دقیق حجم قشر آسیب دیده به این موج را سنجید. و این پنهان بودن برای والدین و مربیان مسئله‌ای نگران‌کننده است.

**پنجم:** - تا این لحظه - بیشترین عرصه برای نشر شبهات این جریان و استقبال و اثرپذیری از آن، شبکه‌های ارتباط جمعی است. و این، بُعدی توسعه طلبانه و کنترل‌ناشدنی را به این موج می‌بخشد که حتی توسط موانع توده‌ای و اجتماعی مانند: مسجد، مدرسه و خانواده، نمی‌توان کنترلش کرد. یعنی ممکن است افرادی هم که به مسجد رفت و آمد دارند یا آنان که زیر سایه والدینشان زندگی می‌کنند، به این شبهات متأثر شوند. و در جریان برخورد با افراد متأثر به این شبهات این موضوع را عملاً مشاهده نموده‌ام. در یکی از این موارد خانمی با بنده تماس گرفته و اظهار می‌کرد که صراحتاً نسبت به اسلام بی‌ایمان شده و در قضایای دینی شروع به نقاش و جدال با بنده نمود. در حین گفتگو ناگهان تلفنش را قطع کرد و بعد از تماس دوباره عذرخواهی کرده که چون پدرش متدین است ترسیده که مبادا سخنانش را بشنود برای همین مجبور شده تلفنش را قطع کند.

**ششم:** حساسیت و خطورت این موج در این است که اصل اسلام و ثوابت شرعی مورد اتفاق آن را نشانه گرفته است. چرا که اگر این ایرادات و اعتراض بدون متعرض شدن به اصل اسلام و ثوابتش، متوجه یکی از مدارس شرعی یا در ضدیت با عالمی از علمایی مسلمین می‌بود، قطعاً وخامت قضیه در این حد نبود که الان می‌بینیم. و این حساسیت را با نگاهی به افراد متأثر به این شبهات می‌توان مشاهده کرد. وقتی یکی از این افراد اصل اسلامش را از دست می‌دهد، کافر شده و مستحق جهنم خواهد بود. کما اینکه از دست دادن ثوابت شرعی باعث از دست دادن هویت، انحراف از مسیر صحیح، شانه خالی کردن از زیر تکالیف و در نهایت کفر

<sup>۱</sup> - حداقل تا زمان نوشتن این مطلب وضعیت اینگونه است با اینکه میتواند بر حسب تغییر ظروف و دستاوردها و عوامل اثر گذار، شرایط تغییر کند.





است. و همه‌ی اینها، حساسیت موضوع را دو چندان می‌کند به شکلی که نادیده گرفتن و خود را به نادانی زدن و ساده و سبک انگاشتن را نمی‌پذیرد.

در مبحث ششم و هفتم این کتاب بارزترین شبهات این موج را بسط خواهیم داد تا به شکلی دقیق‌تر خطورت و اهمیت موضوع درک شود.

**هفتم:** چیزی که به خطورت این موج می‌افزاید این است که غالب افراد متأثر به آن، دختران و پسران جوان هستند. یعنی اگر ما در حدی مقبول و هوشیارانه به فکر راه حلی نباشیم، تبعات منفی آن را در آینده‌ای نزدیک خواهیم دید، هنگامی که این جوانان به مرحله‌ی ثمردهی و عمل و تربیت و ارشاد برسند.

**هشتم:** افراد متأثر به موج شبهات معاصر دو دسته‌اند:

دسته‌ی اول را افرادی سردرگم و آشفته تشکیل می‌دهند که در لابه لای این شبهات به دنبال رسیدن به امیال شخصیشان هستند و تعدادشان هم زیاد است. دسته‌ی دوم را افرادی تشکیل می‌دهند که واقعی و از لحاظ فکری، تحت تأثیر این شبهات قرار گرفته‌اند به گونه‌ای که آنان را به پذیرفتن این افکار جدید مخالف با شریعت سوق داده است.

برای همین نمی‌توان به طور کلی در مورد این افراد یک سویه حکم صادر کرد یا به طور کلی به یک چیز متهمشان کرد. همچنین نباید این پدیده را در شکل و حالتی جزئی و محدود خلاصه کرد. بلکه لازم است برای درمانش به دنبال راه‌هایی متنوع بود که متناسب با حالات گوناگون باشد.

**نهم:** مروجین شبهات معاصر، اهداف گوناگونی دارند. بعضی از آنان هدفشان، منصرف کردن مردم از اسلام و بلکه از تمامی ادیان است. نئو آتئیستها و دئیسمها و آنانی که از لحاظ سیاسی از تضعیف مسلمانان و فروپاشی کیان و وجودشان بهره می‌برند، از این دسته‌اند.

عده‌های دیگر اهدافشان نابودی اسلام و تخریب پایه‌هایش نیست، بلکه چه بسا با مقصدی نیکو به اشاعه‌ی این شبهات می‌پردازند. مثلاً: می‌خواهند شکل ظاهری اسلام را آراسته و موجه جلوه دهند به گونه‌ای که رایحه‌ای شیک و مدرن داشته باشد. و در راستای تحقق این هدف ممکن است به سمت انکار بعضی از ثوابت شرعی سوق داده شوند یا به گونه‌ای آن را تأویل کنند که اعتراض و خشم غیر مسلمانان را موجب نشود. منظورم از ثوابت شرعی: احکام و اخباری است که اهل





سنت و جماعت بر آن اتفاق دارند مانند: معتبر بودن سنت به عنوان مصدري تشریعی برای احکام و اخبار دینی و یا قضیه حدود شرعی. **دهم:** این موج، متشکل از مجموعه‌ای اعتراضات نسبت به وجود و کمال الله و نبوت و شریعت است. غالباً مشاهده می‌شود که افراد متأثر با وجود اختلاف سنی و مکانیشان، سؤالاتشان تکراری و شبیه به هم است. و در بیشترشان نشأت گرفته از تفکر و برداشت عقلانی نیست، بلکه به خاطر دست به دست شدن معلومات در فضای مجازی است که دور را نزدیک و جهان را تبدیل به یک دهکده کرده است.

در ادامه‌ی کتاب بخشی از بارزترین این سؤالات و اعتراضات را ذکر خواهم نمود. کتاب‌های متعددی هم وجود دارند که به شکلی کلی یا موضوعی به تبیین بارزترین این ایرادات پرداخته‌اند. مانند: «دایرةالمعارف توضیح اسلام» یا کتاب «پالایش قرآن کریم از اعتراضات طاعنان». و بهترینشان به نظرم پایان نامه دکترای استاد «سلطان عمیری» است با عنوان: «پدیده نقد دین در فلسفه جدید». و موضوع این فصل را با اشاره به منبعی مفید در توصیف و تعریف الحاد نوین به پایان می‌رسانم و آن کتاب «ارتش الحاد» نوشته استاد «عبدالله عجیری» است.





## فواید نهفته رویارویی با شبهات فکری معاصر

هر چند واقعیت موجود، مملوء از چالش‌های فراوان است، ولی دوست ندارم زیاد بدبین باشم. الله متعال، شرّ محض را نیافریده است. وقتی که جوانب مختلف این موج را بررسی می‌کنیم و از زوایای پنهان آن پرده بر می‌داریم، نسبت به خیر حاصله از آن خوشبین می‌شویم. ولی تحقق این خیر و فایده مشروط به وجود مسئله‌ای مهم است که بعد از ذکر فواید رویارویی با این شبهات، آن را بیان خواهیم کرد. اما از فواید پنهانی که در این مواجهه وجود دارد میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- این موج ممکن است برای بسیاری از آنان که متأثر شده‌اند یا افرادی که از آن احساس خطر می‌کنند، منجر به واکنش معکوس شود. این واکنش که: نه مقلدانه، بلکه با باوری یقینی به اسلام تمسک جوییم. و در حقیقت برای اسلام چیزی بهتر از این نیست که پیروانش، یقینی تام به صحتش داشته باشند و پیوسته شیرینیش را بچشند. ممکن است در راه تحقق این نتیجه زیبا، مرحله‌ای آزمایش هم وجود داشته باشد که افرادی در آن سقوط کرده و افرادی هم خیزشی دوباره پیدا کنند.

اگر وضعیت ایمانی صحابه را به بررسی کنیم مشاهده خواهیم کرد که آنان قبل از مسلمان شدنشان دوره‌ای از جاهلیت را پشت سر گذاشته و تلخی شرک و کفر و سردرگمی و غفلت را چشیده بودند. بعد از طلوع نور اسلام با بعثت پیامبر ﷺ، الله متعال آنان را هدایت کرد. آنان نیز بعد از بررسی حقیقت دعوت، آن را نبوتی صادق و راهی مستقیم و نوری تابان یافتند. برای همین بسیار محکم به آن متمسک شدند و با وجود اذیت و آزار شدید، ثبات و استقامتی عجیب از خود نشان دادند. بعدها این نور و هدایت را با صبر بر سختی‌ها و پشت سر گذاشتن مشکلات، به بشریت رساندند. و همه‌ی این‌ها از ثمرات پذیرفتن باورمندانه و نه مقلدانه اسلام است.







۲- نشر روحیه پژوهش و گفتگو و مناظره.

۳- برانگیختن اراده‌های مُرده: بسیاری از حاملان علم شرعی انتظاراتی که در میدان نشر علم و دعوت و دفاع از اسلام، از آنان می‌رود را محقق نکرده‌اند. ولی این امید در آنان دیده می‌شود هنگامی که ببینند طوفان‌های شک و تردید، افراد پیرامونشان را در هم می‌کوبد، اخگر و شعله غیرتشان نسبت به اسلام درآنان افروخته شود و جدیت و همت را در آنان زنده کند. و این نتیجه اگر محقق شود در نوع خودش پیروزی بزرگی است.

۴- بازنگری در روش‌های تبلیغ. و ان شاء الله در مبحث ویژگی‌های گفتمان دعوی در میدان فکری معاصر بیشتر این قضیه را شرح و بسط خواهم داد. این جنبه‌های خیر پنهان موجود در موج تردیدافکنانه‌ی معاصر، البته مشروط به سعی و تلاش حاملان علم و ایمان در نشر ادله و براهین حق به بهترین شیوه است. اما اگر از این رقابت و تحدّی‌شانه خالی کنند یا از اهمیتش بکاهند و کارهای درمانی هوشمندانه و ویژه‌ای را انجام ندهند، می‌ترسم به فاجعه‌ای گرفتار شویم که آثار منفی آن تا دراز مدت باقی بماند.





## اسباب اثرپذیری منفی به شبهات فکری معاصر

بسیاری از مردم تمایل دارند هنگام تحلیل و واکاوی مشکل یا پدیده‌ای اجتماعی، کلی و خلاصه به ذکر اسبابش پرداخته و بر اساس دیکته‌ی ذهن و سخن وگپ و گفت مجالس، در باره‌ی آن حکم صادر کنند. هنگامی هم که این سوال مطرح می‌شود: چرا بعضی از جوانان ما ملحد یا منکر سنت می‌شوند؟ عده‌ای اسباب بروز این مشکل را در یک یا دو سبب حصر می‌کنند که این صحیح نیست. این پدیده، مشکلی پیچیده و مبتنی بر مجموعه‌ای از اسباب در هم تنیده است. و برای همین بعد از تأمل زیاد سعی کرده‌ام اسباب بروز این مشکل را گردآوری کنم و موارد شبیه به هم را در یک جا قرار داده و براساس اثرگذاریشان دسته بندی کنم. که هر عنوان شامل مجموعه‌ای از اسباب باشد.

### بخش اول: عوامل تأثیرگذار خارجی

که به پنج مورد از آن اشاره می‌کنم.

#### ۱- شبکه‌های ارتباط جمعی:

بر کسی جنبه‌های خیر و کسب معرفت و همبستگی اجتماعی در این فضاهای مجازی پوشیده نیست. اما در عین حال یکی از مهمترین عوامل دست به دست شدن شبهات و ایرادات، همین فضای مجازی است. که در ساخت پل ارتباطی بین مصادر قدیمی شبهات و بین قشر آسیب‌پذیر معاصر، سهم بارزی داشته است. همچنین برای افراد شبهه افکن این امکان را به وجود آورده که بدون هیچ پیچیدگی و مقرراتی به نشر شبهاتشان بپردازند. و به شهرت طلبان این فرصت را داده که با ابراز مخالفت و هنجارشکنی براساس قاعده: «مخالفت کن تا شناخته شوی» کسب شهرت کنند. و از جهت دیگر، در این فضا چون تردیدافکنان می‌تواند شبهات را بدون اجازه کاربران هم برایشان ارسال کنند این خطورت و حساسیت مسئله را دوچندان کرده است.





## ۲- فیلم و رمان:

در تبلیغات رسانه‌ای یا آثار مکتوب، چیزی که برای جنس جوان مذکر و مؤنث جذابیت بیشتری دارد، فیلم و رمان است که قشر بزرگی تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند. مشکل بسیاری از این فیلم و رمان‌ها در تأثیر غیر مستقیمشان است. آن هم از راه نقل فرهنگ بیگانه با تمام خیر و شرّ و صواب و خطایی که در آن است، بدون تمایز قائل شدن بین نقاط مثبت آن با مواردی که مخالف با ارزش‌های اسلامی است.

۳- ارتباط و تماس مستقیم با فرهنگ‌های بیگانه از راه تحصیل و مواردی شبیه به آن:

مشکل در اینجا این است که جوان مسلمان در جایگاه یادگیری و کسب معرفت، استادانی غیر مسلمان دارد که بعضی از آنها حتی در نشر افکار الحادی فعالیت دارند. و بعضی از محصلین و حتی صاحبان مدارک بالای دانشگاهی به این افکار و شبهات متأثر شده‌اند. اما اگر این افراد قبل از رفتن برای تحصیل به این اماکن، سطح قابل قبولی از ایمان و یقین و حد مقبولی از علوم شرعی و ابزارهای شناختی را داشته باشند که به وسیله‌ی آن بتوانند معلومات تازه را ارزیابی کنند و مورد نقد علمی قرار دهند، قطعاً در این شرایط مسئله دارای خطر کمتری خواهد بود.

## ۴- انتشار شهوات حرام:

ما در مرحله‌ای خاص و ترسناک از انفجار وسایل تحریک جنسی، قرار گرفته ایم. آیا ارتباطی بین نشر شهوات حرام و قابلیت اثرپذیری به شبهات فکری وجود دارد؟ مشکل شهوات معاصر در این است که چند جانبه و سلسله‌وار است، به شکلی که پا گذاشتن به گام اول قربانی را تا پایان به دنبال خود می‌کشاند. و ممکن است تمامی علاقه‌مندی، عواطف و اندیشه یک جوان را به خودش جذب کند. و در نهایت باعث می‌شود بعضی از افراد بیمار، تکالیف شرعی را سنگین و دشوار دانسته و به دنبال قطع هر چیزی باشند که کمال لذت جویی به این شهوات را به کامشان تلخ و ناگوار کند. یعنی از بین بردن روحیه‌ی سرزنش وجدان و خودخوری هنگام ارتکاب حرام. و از راه‌های محقق کردن این مقصد، خروج از دین یا انکار قیامت و حساب و کتاب است.

شاید تسلسل فوق‌الذکر از ناحیه واقعی حالتی غالب نباشد، ولی قطعاً خطرناک بوده و دور از انتظار نیست.





این مسئله سوی دیگری دارد و آن این است که زیاد گناه کردن و توبه نکردن از آن، منجر به ایجاد پوشش و لایه‌ای می‌شود که اگر به تدریج قلب را بپوشاند، از توانایی شخص در حق جویی و حق خواهی می‌کاهد.  
 الله متعال می‌فرماید:

﴿كَلَّا بَلَّ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۱۴﴾ [مطففین-۱۴] هرگز چنین نیست (که آن‌ها گمان می‌کنند) بلکه (بسبب) آنچه کرده‌اند بردل‌هایشان زنگار بسته است.

اگر این پرده‌ها بر قلب زیاد شود، نور ایمان ضعیف می‌شود به گونه‌ای که با کمترین شبهه و تردید افکنی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در حدیث صحیح که ترمذی و دیگران از ابوهریره روایت کرده‌اند آمده که پیامبر ﷺ می‌فرماید: (بنده زمانی که خطایی می‌کند در قلبش نقطه‌ای سیاه ایجاد می‌شود. اگر از آن دست کشید و طلب مغفرت کرده و توبه نماید، قلبش صیقل داده می‌شود. اما اگر آن را تکرار کرده، قلبش را فرا می‌گیرد. و این همان پرده‌ای است که الله متعال در موردش می‌فرماید: ﴿كَلَّا بَلَّ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [مطففین-۱۴] هرگز چنین نیست (که آن‌ها گمان می‌کنند) بلکه (بسبب) آنچه کرده‌اند بردل‌هایشان زنگار بسته است.

ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن صحیح است.<sup>۱</sup>  
 این معانی غیبی و نمونه‌های شبیه به آن که در قرآن ذکر شده، نباید در واکاوی هر مشکلی که مربوط به دوری از دین است، نادیده گرفته شود.  
 ۵- پیشرفت مادی غرب و تأثیر فرهنگ و تمدن غربی:

نویسنده مشهور زن آلمانی «زیگرید هونکه» مولف کتاب «خورشید الله بر فراز مغرب زمین» که در سال ۱۹۶۰ آن را به رشته‌ی تحریر در آورده، کتابی دارد به عنوان «الله چیز دیگری است» که در آن به دفاع از مسلمانان و تمدن و تاریخ اسلامی می‌پردازد.

در این کتاب او نقل قولی جالب و مهم را ذکر کرده که شبیه به موضع‌گیری بسیاری از مسلمانان امروزی در شیفته شدنشان به تمدن غربی است، ولی به

<sup>۱</sup> - سنن ترمذی (۳۳۳۴)





صورت معکوس. راوی این داستان «اسقف قرطبه»<sup>۱</sup> (الگارو) در زمان اوج تمدن اسلامی است. و طبق گفته‌ی مؤلف، وی با سخنانی تأثیرگذار این گونه از تأسف و ناراحتیش می‌گوید<sup>۲</sup>: «بسیاری از هم‌کیشانم اسطوره‌های عرب و نوشته‌های فیلسوفان و دانشمندان مسلمان را مطالعه می‌کنند نه برای اینکه به نقد آن پردازند، بلکه به این خاطر که زبان عربی را خوب یاد بگیرند و توانای مکالمه صحیح و ذوق سالم در زبان عربی را به دست آورند. امروزه کجا یک مسیحی غیر متخصص یافت می‌شود که بتواند تفاسیر لاتین انجیل را مطالعه کند؟. بلکه چه کسی از آنها تا به حال حتی انجیل‌های چهارگانه و کتاب اعمال رسولان را خوانده است؟ دریغا و صد افسوس...!

امروزه همه‌ی جوانان مسیحی که خوش درخشیده‌اند و با استعدادشان بر اطرافیان برتری پیدا کرده‌اند، جز لغت و ادبیات عربی چیز دیگری نمی‌شناسند. آنان به مطالعه‌ی ریشه‌ای منابع عربی می‌پردازند و برای مطالعه و خواندن آن تمامی تلاششان را به کار برده و برای تهیه‌ی کتاب‌های عربی هزینه‌های هنگفتی را صرف می‌کنند و همه جا آشکارا می‌گویند که ادبیات عربی، شایسته تجلیل و تحسین است. و اگر کسی بخواهد با احتجاج به کتاب‌های مسیحیت آنان را متقاعد کند با استخفاف پاسخش را می‌دهند با این توجیه که این کتاب‌ها برایشان اهمیتی ندارد.

وامصیبتا...!

مسیحیان حتی زبان مادری خودشان را هم فراموش کرده‌اند و امروزه در بین هزاران نفر، شخصی پیدا نمی‌شود که بتواند به شکلی صحیح و در حدی معمولی و ساده نامه‌ای به زبان لاتین بنویسد. ولی در مقابل افراد زیادی هستند که در مکالمه و نوشتن و خوشنویسی و حتی سرودن اشعار عربی مهارت و توانایی پیدا کرده‌اند، تا جایی که در این زمینه از بسیاری از شاعران عربی گوی سبقت را ربوده‌اند. پیش از این در عامل دوم بیان کردم که فیلم‌ها و رمان‌ها از وسایلی هستند که به شکلی غیر مستقیم ارزش‌های غربی را به جوامع ما وارد می‌کنند. و این عامل،

<sup>۱</sup> - کوردوبا (اسپانیا)

<sup>۲</sup> - الله چیز دیگری است ص ۴۲





مادامی که در ضمیر شخص مسلمان، خودباختگی تمدنی وجود نداشته باشد، به تنهایی قوی و مؤثر نخواهد بود.

«ابن خلدون» در مقدمه‌ی تاریخش قاعده‌ای را بیان داشته که بعدها شهره آفاق شد و آن تأثیر غالب بر مغلوب است. و می‌فرماید: «مغلوب در طرز پوشش و در وسایل حمل و نقل و انواع و اشکال سلاح‌های نظامی و بلکه در بسیاری از اموراتش خود را به غالب شبیه می‌کند تا جایی که اگر ملّتی بر همسایه‌اش به نوعی غلبه داشته باشد، این تأثیرگذاری به شکلی واضح در تقلید و الگوبرداری، خود را نشان می‌دهد»<sup>۱</sup>.

از نوشته‌های زیبا در این باب کتاب «سرچشمه‌های گمراهی فکری» نوشته «عبدالله عجیری» است. ایشان در مقدمه‌ی کتابش بیان داشته که بسیاری از انحرافات فکری معاصر به دو چیز بر می‌گردد:

۱- هیمنه الگوی فرهنگی بیگانه

۲- ضعف فرمانبرداری و انقیاد در برابر خدا و پیامبر ﷺ

سپس می‌فرماید:

«اگر به مدل‌های فکری که به مانند طوفان‌هایی سهمگین، امت مسلمان را در تاریخ معاصرش مورد هجوم قرار داده، تأمل کنیم، آثار سلطه‌ی الگوی فرهنگی در ایجاد تصورات و افکار را مشاهده خواهیم کرد. و از این رو می‌توان سر بسیاری از تلاش‌های اسلامیزه کردن افکار شرقی و غربی را فهمید. مثلاً در زمان هیمنه الگوی سوسیالیستی، خوانش‌ها از اسلام سوسیالیستی و در زمان سلطه ارزشهای نظامی خوانش‌ها هم از اسلام نظامی بود. و در زمان سلطه‌ی الگوی سیاسی دمکراسی خوانش‌های دمکراسی از اسلام انجام شده و امروزه هم به طبع در وجود سلطه و هیمنه لیبرالیسم، خوانش‌ها از اسلام، لیبرالیستی است.

با این حضور سرکشانه ارزش‌های لیبرالیستی در صحنه جهانی، به شکلی عام، مزاجی لیبرالی ایجاد می‌شود.

این مزاج مانند یک زود پز - آگاهانه یا نا آگاهانه - ابزار ایجاد بسیاری از قناعتها برای فراهم کردن زمینه‌ای در پذیرفتن همه یا بعضی از ارزش‌های لیبرالی شده

<sup>۱</sup> - (۲۸۳/۱)





است. و در تلاش برای نوسازی صحنه اسلامی سازگار با ارزش‌های لیبرالیستی، می‌خواهند از متون دینی، خوانشی لیبرالیستی داشته باشند.

علی‌رغم اهمیت تفکیک مفاهیم لیبرالیستی و بیان اشکالات و انحرافات موجود در آن و ناسازگار بودنش با بسیاری از ارزش‌های دینی، اما این تلاش‌ها به خاطر نیرومند بودن این مفاهیم در سایه‌ی هیمنه تمدن سرکش غربی، اثرپذیریش محدود است».

ان شاء الله در قواعد پیشگیرانه بیان خواهیم کرد که نظم بخشیدن به اولویت‌های کلان در دیدگاه انسانی از مهمترین عوامل باطل کردن تأثیر این سبب است.

از کتاب‌های ارزشمندی که در این زمینه نوشته شده است میتوان به کتاب «هیمنه فرهنگ غالب» نوشته «ابراهیم سکران» اشاره کرد.

### بخش دوم: عوامل داخلی

عوامل خارجی که در متأثر شدن به تردید افکنی‌های معاصر علیه اسلام و ثوابتش سهیم است، کارایی واقعیشان زمانی خواهد بود که در قشر آسیب پذیر، زمینه‌ی مناسب وجود داشته باشد. یعنی: وجود شکاف‌هایی در قشر مسلمان که به سبب عوامل خارجی مذکور، در معرض آسیب اند.

در اینجا به بیان شش عامل داخلی می‌پردازیم<sup>۱</sup>:

#### عامل اول: ضعف یقین

زیاد در مورد این عامل سخن نخواهم گفت با اینکه از مهمترینشان است. چرا که در قواعد پیشگیرانه در موردش سخن خواهد آمد. فقط چیزی که می‌خواهم اینجا بگویم یا در فکر خواننده گرامی علامت استفهامی را ایجاد کرده باشم این مطلب است که: قضیه‌ای مانند وجوب نماز اول وقت از قضایایی است که مسلمانان اتفاق دارند که از مهمترین فرایض عملی است. و باز هم اتفاق دارند که تأخیر انداختن آن تا خروج وقت مشخصش، از گناهان بسیار بزرگ است. سؤالی اینجا پیش می‌آید: سهل انگاری قابل مشاهده‌ای که مسلمانان زیادی در ادای نماز اول

<sup>۱</sup> - در دوره آموزشی کیفیت تعامل با شبهات فکری معاصر ۹ عامل داخلی را بیان کردم ولی برای عدم اطاله کلام در این کتاب به بیان شش عامل اکتفا میکنم.





وقت دارند، چه تفسیری می‌تواند داشته باشد؟ بر این باورم در کنار وجود اسبابی دیگر، اما سبب اصلی، ضعف یقین است.

بسیاری از مسلمانان در کنار ضعف یقینی که دارند، اما دچار کفر و الحاد نشده‌اند، چرا که گرفتار افرادی نشده‌اند که در دین برایشان شبهه ایجاد کنند. و اگر در معرض شبهه‌ای قوی در اصل اسلام یا ثوابتش قرار بگیرند، چه بسا ایمانشان در برابر آن مقاومت نکند. شیخ الاسلام «ابن تیمیه» زیبا می‌فرماید: «عامه‌ی مردم هنگامی که بعد از کفر، مسلمان می‌شوند یا مسلمان به دنیا می‌آیند و به احکامش پایبند شده و مطیع خدا و رسولش ﷺ می‌شوند، مسلمان‌اند و ایمانی مجمل دارند. اما دخول حقیقت ایمان به قلبهایشان تدریجاً حاصل می‌شود، آن هم اگر خدا به آنان عطا کند. چرا که بسیاری از مردم به درجه‌ی یقین و جهاد نمی‌رسند. و اگر دچار شبهه شوند امکان دارد گرفتار شک و تردید شوند. و اگر به جهاد امر شوند جهاد نمی‌کنند و کافر و منافق هم نیستند. فقط علم و معرفت و یقین قلبشان در حدی نیست که این شک و شبهه را از خود دفع کند؛ و محبتشان برای خدا و پیامبرش ﷺ، قوتی آنچنانی ندارد که بر ثروت و خانواده ترجیحش دهند. اینان اگر از آزمایش و ابتلای الهی سالم بمانند و بر آن ایمان مجمل بمیرند، وارد بهشت می‌شوند. و اگر به کسی مبتلا شوند که برایشان شبهه ایجاد کند و موجب تردیدشان شود و کسی هم نباشد که این شبهه را برایشان برطرف کند، شکاک شده و به نوع دیگری از نفاق یعنی نفاق بزرگتر منتقل میشوند»<sup>۱</sup>.

### عامل دوم: مشکلات روحی و فشارهای اجتماعی

بارها برایم پیش آمده با افرادی پیرامون ایمان به خدا بحث کرده‌ام و سبب وجود اشکال نزد بعضی‌شان، فشارها و مصائبی بوده که شخص نتوانسته از آنها رهایی یابد. و بیشتر مواقع این فشار روحی که شخص از آن رنج می‌برد سبب خشم و نارضایتیش نسبت به قضا و قدر الهی میشود. و ممکن است این اعتراض، او را به انکار وجود خالق بکشاند یا عدل و حکمتش را زیر سؤال ببرد. البته این عامل،

<sup>۱</sup> - مجموعه الفتاوی (۷/۲۷۰)







مخصوص این زمان نیست. الله متعال در قرآن از افرادی حکایت می‌کند که بعد از عبادتشان به سبب مصیبت‌هایی که دچارش شده‌اند، منقلب گشته‌اند. می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ - خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ۱۱﴾ [حج-

۱۱] واز (میان) مردم کسی است که الله را برکناره (با تردید) می‌پرستد (و ایمانش بسیار ضعیف و سست است) پس اگر خیریه به او برسد (دلش) به آن آرام می‌گیرد، و اگر بلایی (برای آزمایش) به او برسد، روی می‌گرداند (و به کفر باز می‌گردد)، درد دنیا و آخرت زیان کرده است، این همان زیان آشکار است.

ابن عباس این آیه را همانگونه که در صحیح بخاری وارد است اینگونه تفسیر می‌کند: «وقتی شخصی به مدینه می‌آمد برای زندگی کردن و زنش پسری به دنیا می‌آورد یا اسبش میزاید می‌گفت: این دین، دین خوبیست. و اگر همسرش فرزندی به دنیا نمی‌آورد یا اسبش نمی‌زاید می‌گفت: این دین، دین بدیست»<sup>۱</sup>.

ملاحظه و توضیح استاد مفسر «ابن سعدی» بر این آیه چه زیباست آنجا که می‌فرماید:

«افراد ضعیف‌الایمانی هستند که ایمان وارد قلبهایشان نشده و با گوشت و خونشان در هم نیامیخته. بلکه ورودش از روی ترس و عادت بوده است به گونه‌ای که در برابر مصیبت‌ها، ثباتی ندارند. ﴿فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ﴾ (اگر خیریه به او برسد (دلش) به آن آرام می‌گیرد). یعنی اگر روزیش فراهم باشد و دچار سختی نشود، نه به ایمانش، بلکه به این رفاه و آسودگی، دلخوش می‌کند و آرام می‌گیرد. شاید خدا این شخص را به همین شکل سالم و معاف کند و به فتنه‌هایی مبتلایش نکند که از دین منحرفش کند. ﴿وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ﴾ (و اگر بلایی (برای آزمایش) به او برسد) که یا روی دادن مصیبتی است یا زوال چیزی دوست داشتنی ﴿انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ﴾ (روی می‌گرداند (و به کفر باز می‌گردد) یعنی از دینش مرتد می‌شود. ﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ (درد دنیا و آخرت زیان کرده است) خسارتش در دنیا این است که به وسیله‌ی ارتداد، آنچه را که تمنایش کرده به دست نمی‌آورد. هدفی که برای تحقق آن بر روی ارتدادش مایه گذاشته و آن را جایگزینی

<sup>۱</sup>- (۴۷۴۲)





برای چیزی قرار داده که گمان کرده می‌تواند به دستش آورد، ولی تلاشش بیهوده بوده و فقط آن چیزی که برایش مقدر شده حاصل می‌شود. و در آخرت معلوم است که از بهشتی که پهنایش آسمان‌ها و زمین است محروم می‌گردد و مستحق آتش جهنم خواهد بود. ﴿ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ (این همان زیان آشکار است (یعنی واضح و روشن)<sup>۱</sup>).

**عامل سوم: ضعف جانب تعبدی به خصوص اعمال قلوب**  
هر مسلمانی که از ناحیه ایمانی به قلبش توجه کند و بر میزان ارتباطش با خدا و توکلش بر وی و محبتش نسبت به او، نظارت داشته باشد و در پالایش قلبش از کینه و حسد و کبر تلاش کند، حتماً با لذتی خواهد زیست که هیچ چیز با آن برابری نمی‌کند و حتی یک لحظه به این فکر نمی‌افتد که آن را با چیز دیگری عوض کند. اما کسی که از همه‌ی اینها محروم باشد هر محرکی می‌تواند او را به سوی خود جذب کند.

**عامل چهارم: ضعف ابزارهای پژوهشی و معرفتی و بررسی اسنادی**  
شایع شدن تفکر انتقادی در جامعه‌ای و بالا رفتن سطح ابزارهای پژوهشی و علمی در آن، متأثر شدنش به افکار خارجی را دشوار می‌کند. عکس این قضیه هم صحیح است. و این همان چیزی است که در قضیه‌ی انتشار بسیاری از شبهات مشاهده می‌کنیم. پیشگیری از آن فقط نیازمند یک تفکر نقادانه و یک بررسی دقیق علمی است تا تأثیر گذارانش را ابطال کند. و در این کتاب خواهد آمد که از جمله قواعد پیشگیرانه: ایجاد تعقلی انتقادی و تقویت ابزارهای پژوهشی علمی است.

**عامل پنجم: ضعف علم شرعی**  
در دو دوره از دوره‌های (چگونه با شبهات فکری معاصر برخورد کنیم؟) یک نظرسنجی از اسباب انتشار شبهات انجام دادم. یکی از پاسخ‌هایی که بیشترین آراء را به خودش اختصاص داده بود، ضعف علم شرعی جوانان بود. و دلیل اینکه ضعف علم، سبب متأثر شدن افراد به این شبهات می‌شود این است که رسوخ شرعی به دارنده‌اش پایگاهی معرفتی و روش شناسانه می‌بخشد که می‌تواند معلومات و تحلیلات جدیدی که بر ذهنش وارد می‌شود را بر اساس آن ارزیابی کند.

<sup>۱</sup> - تیسیر الکریم الرحمان (۵۳۵-۵۳۴)





اما کسی که این مبنای شناختی را نداشته باشد خیلی آسان است که دچار اختلال روشمند و لغزش‌های بزرگ معرفتی شود.

**عامل ششم: خلأ و فراغ وقت و ذهن و روح**

وسواس عقیدتی خانگی را به یاد دارم که از شدیدترین حالاتی بود که در زندگی‌ام مشاهده کردم. تلاش کردم که با ارائه راهکارهای وسواس زدایی او را قانع کنم ولی پاسخی نگرفت. به گمانم به روانشناس هم مراجعه کرده بود، ولی باز هم بی‌فایده بود. بعد از آن او را به انجام کارهای علمی و مطالعاتی توصیه کردم که با آنها ذهن و وقتش را که کاملاً فارغ بود، پر کند. نتیجه از آن چه که انتظارش را داشتم بهتر و سریع‌تر بود. و مبالغه نمی‌کنم و نیازی هم به آن ندارم اگر بگویم در مدت زمانی باور نکردنی سیل عظیم سؤالاتش متوقف شد.

میخواهم این را بگویم که فراغ ذهنی و روحی، ذهن و قلب را در معرض هر قضیه‌ای مشغول‌کننده – هر چند بد هم باشد- قرار می‌دهد. ولی کسی که اوقات و ذهن و روحش با علم و عمل و معرفت و ایمان اشباع شود این خود در برابر بسیاری از افکار انحرافی و وسوسه‌های نگران‌کننده، مانع بزرگیست.





## بخش سوم از عوامل تأثیرگذار در شیوع شبهات:

### وجود جوئب نقص در سبک دعوت و توجیه و درمان شرعی

که در شکل های متنوعی میتوان آن را مشاهده کرد. من جمله:

۱- وجود فاصله و شکاف بین بسیاری از متخصصین شرعی و بین عموم جوانان. که منجر به پیدا کردن تصور ناقصی از واقعیت موجود و انزوای عاطفی دو سویه می شود. و بدتر از این موجب می شود که نقش الگوها - که در جانب اصلاحی جایگاه ویژه ای دارد- خنثی شود.

می توانی سیره پیامبر ﷺ و ارتباط نزدیکش با طبقات مختلف جامعه و آثار این ارتباط بر مردمی که اخلاقی بزرگ و صبر و شکیبایی را در انسانی زمینی می دیدند، در ذهنت تصور کنی. چقدر زیبا خواهد بود و چه ارزش های مثبتی که در درون افراد به وجود می آورد.

۲- نبود تنوع در روش های دعوت که متناسب با عوامل اثرگذار و رویدادهای تازه باشد.

پیامبر ﷺ با اینکه وحی و تأیید و نصرت الهی همیشه همراهشان بوده به گونه ای که از بسیاری روش ها، بی نیازش مینمود. اما در گفتمانش برای رساندن معلومات شرعی از اسالیب متنوعی استفاده می کرد: سوال پرسیدن، ترسیم اشکال یا خطبه ای بلیغ و ... برای همین اقتدای به ایشان در این مسائل از امور مورد تأکید است. خاصتاً در این زمانه که بازار تبلیغات گرم است و سحر تصویر حرف اول را میزند.

۳- از دیگر جوانب نقص: کمبود فضا برای گفتگوهای آزاد است که در آن برای جوانان این شعور ایجاد شود که وسیله ای اطمینان بخش با افقی گسترده برای طرح سؤالات و ایراداتشان وجود دارد.

بارها در خیال خودم صحنه ای از گفتگوها را ترسیم می کنم که تمنای دیدن آن را در میدان دعوت دارم. سالن مملوء از جوانان مشتاق و سخنرانی توانمند و کارکشته و مسلط از لحاظ شرعی و فکری و معرفتی که پشت تریبون و بر روی سکوی سخنرانی حاضر شده و دارای روشی اقناع کننده و قدرت و توانایی بالایی در گفتگو است. میدان هم برای مشارکت جوانان و طرح پرسش ها و ایراداتشان





در نهایت آزادی و آسودگی خیال، باز است. شخص سخنران هم به خوبی از این سؤالات استقبال می‌کند و افراد حاضر را با پاسخ‌های جذابش مات و مبهوت خود کند. همانند سخنرانی‌های استاد «احمد دیدات»<sup>۲</sup> یا هم اکنون دکتر «ذاکرنایک». چه پیام‌های مثبتی که به حاضرین ارسال می‌شد. چه افکاری که تصحیح شده و چه ایرادات فراوانی که پاسخ داده می‌شد. روح‌هایی که صیقل و قلب‌هایی که آسوده خاطر و مطمئن می‌شود. و نمیدانم که آیا این رؤیا محقق می‌شود؟ و آیا زمانش نزدیک خواهد بود؟ و چه تعداد داعی توانمند وجود دارد که می‌توانند در آن جایگاه حاضر شوند؟ پروردگارا وضعیتمان را اصلاح کن.

۴- ضعف گفتمان شرعی - عقلانی و استدلالی:

این از بزرگترین اسباب است. و در ادامه بیشتر توضیح خواهیم داد.





## ویژگی‌های گفتمان دینی مؤثر در میدان فکری معاصر

پنج ویژگی را بیان خواهیم کرد که اگر در گفتمان دعوی وجود داشته باشد به اذن خدا، اثر بزرگی در میدان فکری معاصر خواهد داشت. و بخاطر اهمیت ویژگی اول، کمی به شرح و بسط آن پرداخته‌ام و امیدوارم این تفصیل، باعث قطع تسلسل در ذهن خواننده گرامی نشود.

### ویژگی اول: اهتمام به گفتمان عقلانی:

افرادی هستند که گمان می‌کنند در ادله شرعی و نقلی، دلایل عقلی وجود ندارد. در نتیجه به خاطر دلیل عقلی، از اهمیت و ارزش دلیل نقلی می‌کاهند. و حصول یقین را در استدلال به دلیل عقلی می‌بینند نه دلیل نقلی. اما هیچ کدام از این حرف‌ها صحیح نیست. چرا که ادله شرعی برای اثبات اصول عقیده و توحید و غیره، مملوء از دلایل عقلی است.

«ابن تیمیه»<sup>۱</sup> در نقد ادعای متکلمین که میگفتند ادله‌ی قرآن و سنت، مجرد اخباری هستند که مبتنی بر عقلیات نیست می‌فرماید: «حقیقت، همانی است که سلف امت و امامان اهل علم و ایمان می‌گویند مبنی بر اینکه: الله متعال برای اثبات اصول اعتقاد و علم به آن، دلایلی عقلی را بیان کرده که هیچکدام از این افراد (یعنی متکلمین) نمی‌توانند مانند آن را ذکر کنند. و و اوج استدلالشان را اگر در نظر بگیریم، می‌بینیم که خلاصه‌ای از آن به بهترین وجه در قرآن آمده است»<sup>۱</sup>.

«ابن ابی العز حنفی» می‌فرماید: «اگر شخصی در روش‌های عقلی که متکلمین و فیلسوفان بیانش کرده‌اند تأمل نماید، خواهد دید که بخش‌های صواب و صحیح آن را قرآن، با واضحترین و مختصرترین عبارات بیان کرده است. و کمال و صحیحی که در روش‌های قرآنی وجود دارد، هیچ وقت مانند آن یافت نمی‌شود»<sup>۲</sup>.

وکسی هم که کتاب خدا را مطالعه کند و در سنت پیامبر ﷺ تأمل نماید، گفتمان عقلانی را به طور وضوح در آن دو حاضر و ناظر می‌یابد.

به عنوان مثال: آیات قرآنی که به اثبات زنده شدن دوباره می‌پردازد:

<sup>۱</sup> - مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۱۸۴

<sup>۲</sup> - شرح العقیة الطحاویة ج ۱ ص ۷۶





﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ۙ﴾ [اسراء-۹۹]. (آیا نمی دانند، که الله که آسمانها و زمین را آفریده؛ قادر است که مانند آنها را بیافریند، و برای آنان سرآمدی مقرر کرده که شکی در آن نیست، سپس ستمکاران جز ناسپاسی را قبول نکردند).

و این فرموده:

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِبْ بِخَلْقِهِنَّ بِقُدْرِ عَلَىٰ أَنْ يَعْزِبَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۙ﴾ [احقاف-۳۳]. (آیا ندیدند خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است، و در آفرینش آنها (ناتوان و) در مانده نشده، قادر است بر آنکه مردگان را زنده کند؟! آری، او بر هر چیزی تواناست).

این آیات در اوج اقناع عقلی است؛ چرا که مشرکین قریش اقرار می کردند که الله متعال، خالق آسمانها و زمین است. لذا اینگونه علیه شان استدلال می کند: کسی که خالق آسمانها و زمین از عدم است می تواند مانند آن را بیافریند و من باب اولی می تواند کمتر از آن را بیافریند: ﴿لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۙ﴾ [غافر-۵۷]. (مسلماً آفرینش آسمانها و زمین بزرگتر از آفرینش مردم است، ولیکن بیشتر مردم نمی دانند).

و از جمله گفتمان عقلانی در قرآن می توان این فرموده الله متعال را بیان کرد:

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ۙ﴾ [طور-۳۵]. (آیا آنها از هیچ (و) بدون آفریننده)، آفریده شده اند، یا خود خالق (خویش) اند).

این تقسیم بندی، عقل را در حالت احتمال دوگانه ای قرار می دهد که اگر در تأیید هیچ کدام، دلیلی پیدا نکرد به دنبال راه حل سوم است که آیات بعدی و قبلی آن را روشن می کند. و این راه حل سوم: همان وجود الله متعال است.

از مراجع مفید در این باب می توان به کتاب «ادله عقلی و نقلی در اثبات اصول اعتقاد» نوشته «سعود عریفی» و کتاب «بلاغت احتجاج عقلانی در قرآن» نوشته «زینب کردی» و کتاب «روشهای جدل در قرآن» نوشته «زاهر بن عواض المعی» اشاره کرد.





وقتی به سنت پیامبر ﷺ نیز نگاه می‌کنم، مواردی از این اقناع عقلی را خواهیم یافت که در نهایت زیبایی و ظرافت و استدلال است مانند حدیثی که بخاری و مسلم از ابوهریره روایت می‌کنند:

شخصی از بنی فزاره پیش پیامبر ﷺ آمد و گفت: زخم پسری سیاه رنگ به دنیا آورده است.<sup>۱</sup> پیامبر ﷺ فرمود: آیا شتر داری؟ گفت: بله. ایشان ﷺ فرمودند: چه رنگ‌هایی هستند؟ گفت: قرمز. فرمود ﷺ: آیا در میان‌شان خاکستری رنگ وجود دارد؟ گفت: بله. فرمودند ﷺ: از کجا آمده است؟ گفت: شاید گرایش و شباهتی نژادی و دودمانی باشد. آن حضرت ﷺ هم فرمودند: در مورد فرزند تو هم ممکن است گرایش و شباهتی نژادی و دودمانی در میان باشد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - یعنی به همسرش در به دنیا آوردن پسری با رنگی مخالف با رنگ پوست خودشان، مشکوک شد که مبادا کاری نامشروع انجام شده باشد.

<sup>۲</sup> - بخاری (۶۸۴۷) مسلم (۱۵۰۰)







## راه‌های مخاطب قرار دادن عقل‌ها

- وسایل مخاطب قرار دادن عقل‌ها انواع مختلفی دارد:
- برخی از آن به روش و اسلوب گفتمان بر می‌گردد.
- برخی دیگر به روشهای نقض و ابطال اقوال مخالفین بر می‌گردد.
- و برخی هم مربوط به گامی قبل‌تر است. یعنی مشخص کردن محدوده‌ی عقل و ارتباطش با تسلیم و انقیاد در برابر الله و رسولش ﷺ.

### نوع اول: اسالیب گفتمان

روش‌هایی که به وسیله‌ی آن میتوان عقل را تحریک کرد، متعدد است. من جمله: روش پرسش کردن. پیامبر ﷺ در رساندن برخی معلومات از آن استفاده کرده است. مانند حدیث ابن عمر که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کدام درخت است که شبیه مسلمان است و برگ‌هایشان نمیریزد؟». یا مانند حدیث ابوهریره که در صحیح مسلم آمده و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «آیا می‌دانید مفلس کیست؟ گفتند: مفلس نزد ما کسی است که پول و کالایی ندارد. ایشان ﷺ فرمودند: مفلس امت من در روز قیامت کسی است که با روزه و نماز و زکات می‌آید. اما به این دشنام گفته، به دیگری بهتان زده، مال آن یکی را خورده و خون این یکی را ریخته و دیگری را ضرب و شتم کرده است. برای همین به این و آن از نیکی‌هایش داده می‌شود. و اگر قبل از استیفای حقوق، حسناتش تمام شود از گناه طلبکارانش کم شده و برگناهان وی افزوده می‌شود و سرآخر به جهنم انداخته می‌شود».

از دیگر روشها: استفاده از مقایسه و ضرب مثال است.

و راز و حکمت مثال زدن از لحاظ عقلی همان مقایسه‌ای بودنش است. و از مثال‌های امروزی که می‌توان در پاسخ به این سؤال که: چطور به خدا ایمان داشته باشیم در حالی که او را نمی‌بینیم؟ الکترون است. به این خاطر که وجود الکترون از مسائل قطعی علم است و دانشمندان به عنوان یک حقیقت موجود آن را پذیرفته‌اند. با اینکه تا کنون آن را مشاهده نکرده و فقط آثارش را دیده‌اند، به همان شکل ما هم به خدا ایمان داریم هر چند که او را مشاهده نکرده‌ایم ولی آثارش را می‌بینیم.





روش دیگر: یادگیری مهارت‌های سخنرانی و قدرت اقناع است که ضروری است قشر داعی و خطیب، آن را به خوبی یاد بگیرند. و حتی افرادی که استعداد خدادادی در این زمینه دارند، می‌توانند از بعضی از این مهارت‌ها که در برنامه‌های یادگیری سخنرانی و دوره‌های قدرت متقاعد سازی مطرح می‌شود، استفاده کنند. روش دیگر: اثبات و چیدن مقدمات اولیه و بدیهی و سپس با توجه به آن، حرکت به سمت نتیجه و مطلوبی که می‌خواهیم به دستش آوریم. و این از مهمترین روش‌هاست.

به عنوان مثال: برای رسیدن به این نتیجه که: (ما مخاطب آیاتی هستیم که به اطاعت پیامبر ﷺ دستور می‌دهد و این اطاعت هم میسر نمی‌شود مگر به وسیله‌ی تبعیت و پذیرفتن احادیث صحیحی که از ایشان وارد است). باید از این مقدمه شروع کنیم که: [قرآن نه فقط برای صحابه، بلکه برای تمامی بشریت نازل شده است].

همه‌ی اینها مربوط به نوع اول از راه‌های مخاطب قرار دادن عقول است.  
**نوع دوم: روش نقض و ابطال سخنان مخالفین**  
 این هم راه‌هایی دارد. من جمله:

- ابراز تناقضات عقلی و یا روشمند در گفتمان مخالف. به عنوان مثال: ابراز تناقض منکر سنت هنگامی که برای اثبات سخنش به خود سنت استدلال می‌کند.  
 - نشان دادن لوازم و تبعات فاسد سخنان مخالف. به عنوان مثال: اثبات باطل بودن سخن ملحدین و بی‌دینها که منکر زنده شدن دوباره و حساب و کتاب هستند به وسیله‌ی سؤال کردن از سرنوشت ظالمانی که هزاران و ملیون‌ها نفر را کشته‌اند که آیا بعد از مردنش محاکمه خواهند شد؟ و آیا مظلومان انتقامشان را از این ظالمان خواهند گرفت؟

ملحدان به زنده شدن دوباره باور ندارند. لازمه‌ی سخنش این است که هیچ تفاوتی بین ظالم و مظلوم نیست. بلکه وضعیت ظالم بهتر است چرا که از زندگیش که گمان می‌کند بعد از آن زندگانی دیگری نخواهد بود، لذت می‌برد. بر خلاف مظلومی که از آن محروم شده است.





### نوع سوم: توجه ویژه به عقل

از این جهت که مشخص کنیم: مصدري برای شناخت بوده و محدوده کارایش مشخص شود و ارتباط و پیوندش با نقل و موضعش نسبت به غیبيات و مانند آن تعیین شود.

همه اینها عقل را در جایگاه صحیح خود قرار داده، طوری که قدرت فراگیری و ارزیابیش را بالا می‌برد.

این جولانی در دنیای فراخ عقل بود. بعد از آن به ویژگی دیگری از ویژگی‌های گفتمان دعوی موثر می‌پردازیم.

دوم: بینش و درکی صحیح نسبت به حقیقت سؤالات موجود در این عرصه و حقیقت سخنان مخالف:

چه بسا شخص خطیب یا داعی در انتخاب موضوعی که می‌خواهد به واسطه‌ی تربیونی که در اختیارش هست یا به واسطه‌ی شبکه‌های ارتباط جمعی، مطرحش کند، سردرگم شود. اما اگر آنان پیگیر مسائلی باشند که دغدغه جوانان بوده و فکرشان را مشغول کرده است، این سردرگمی و آشفتگی، برطرف می‌شود.

هر روز مسائل جدیدی مطرح می‌شود و افکار در حال سبقت گرفتن از یکدیگرند و کسی که هوشمندانه واقعیت موجود را رصد کند، می‌داند چه وقت باید سخن بگوید و چه چیزی را باید مطرح کند.

هنگامی که مشاهده نمود نسبت به قضیه‌ای شرعی، کشمکش فکری وجود دارد، سعی کند او هم نظرش را بیان کند البته بعد از درک حقیقت اعتراض وارده و درک ماهیت سؤال، و بعد از آن که همه آماده و مشتاق شنیدن و خواندن هر رأی و نظر جدید در این قضیه باشند.

سوم: مراعات کردن وضعیت مخاطبان و مراعات نمودن تفاوت سطح آگاهی‌شان و شناخت روش‌های گفتمانی جذاب یا نفرت‌آور در محیط جوانان.

چهارم: دلیل را با دلیل نه با سب و شتم پاسخ گفتن و رعایت عدل و انصاف در برابر مخالف.

از چیزهایی که در میدان دعوت اثر منفی می‌گذارد، این است که در برابر پروژه تردیدافکنانه در ثوابت شرعی، با سب و دشنام یا دسته‌بندی اشخاص رویارویی کرد بدون آن که وجه خطای سخن و مدعایش با دلیل و روشی اقناع‌آمیز واضح گردد.





ما در زمانی زندگی می‌کنیم که در محافل جوانانه فقط یک ادبیات قابل پذیرش است. و آن هم ادبیاتی است که سخن را واکاوی می‌کند نه گوینده را و به جای نقد قائل، معلومات ارائه شده را به چالش می‌کشانند.

تردیدی نیست که این روش همیشه و همه جا به کار نمی‌آید ولی تا وقتی که ممکن باشد و در این بین حقی ضایع نشود تأثیر و کاراییش، بیشتر است.

همچنین رعایت عدل و انصاف در برابر مخالف و رعایت اخلاق با وی و متهم نکردن نیتش به صرف این که سخنی اشتباه را مطرح کرده، از مهمترین ویژگی‌های مؤثر در میدان فکری معاصر است. البته حالاتی استثنائی و تنش‌زا وجود دارد که در برخورد با آن ممکن است اعصاب از کنترل خارج شود. نزدیکترین مثال افرادی هستند که خود را قرآنی‌ها می‌نامند.

پنجم: نیت صادقانه در هدایت مردم

داشتن صدق نیت و اشتیاق برای تبلیغ افکار و اخلاص داشتن در آن و داشتن نیت منفعت‌رسانی به مردم، حتماً و به ناچار در حالات چهره و نحوه گفتار و ادبیات شخص مبلغ نمایان می‌گردد. و به شخص دنبال‌کننده، احساس ارزش و اهمیت را می‌بخشد. و از همه مهمتر این خداوند است که در سخنانش مقبولیت و ارزش قرار خواهد داد.





## چگونه با شبهات فکری معاصر برخورد کنیم؟

- برخورد مناسب با این موج شبهات این را می‌طلبد که در سه محور فعالیت کرد:
- ۱- محور پیشگیری برای کسانی که به این شبهات گرفتار نشده‌اند.
  - ۲- محور درمان برای افراد متأثر به آن.
  - ۳- محور کنکاش و گفتگو با مروجین این شبهات.
- در صفحات پیش رو به تبیین و بسط جزئیات این سه محور خواهیم پرداخت و قواعدی روشمند را برای هر کدام بیان خواهیم کرد. به ترتیب زیر:
- اولاً: قواعدی پیشگیرانه در برابر شبهات فکری معاصر.
- دوماً: قواعدی درمانی برای برخورد با این اشکالات و شبهات بعد از مطرح شدنش.
- سوماً: قواعد گفتگو و مهارت جدلی برای نقاش با مروجین این شبهات.





## قواعدی پیشگیرانه دربرابر شبهات فکری معاصر

### قاعده اول: تقویت باور به اصول اسلام

بعد از اصطکاک و ارتباطی که با طبیعت و ماهیت سؤالات جوانان داشته ام، به این قناعت و باور رسیده ام که برای افزایش ایمان، تقویت یقین و حمایت قلب از شراره شک و تردید، لازم است توجهی ویژه به عرضه عقلانی دلایل اصول دین، داشته باشیم. و اینکه اگر قلب به این اصول یقین نداشته باشد و یا با دلایل حقانیتش آشنا نباشد، سریع‌تر دچار شک و تردید و اضطراب می‌شود.

این موضوع با اینکه حضور ملموسی در قرآن دارد و با این که نیاز به مطرح کردن آن ضروری است، ولی توجه و اهمیت دادن به آن در حدی قابل قبول نبوده است. برای همین دور از انتظار نیست که بسیاری از جوانان جامعه اسلامی به این امواج تردیدافکنانه در مورد ذات الهی یا قرآن یا پیامبرش دچار شود.

و به خاطر اهمیت این قاعده پیشگیرانه، به بیان تعدادی از وسائل عملی که آن را تقویت و پشتیبانی می‌کند، خواهم پرداخت.

### وسایل تقویت یقین:

اولاً: احیا و نشر عبادت تفکر در آیات و نشانه‌هایی که الله متعال در هستی به ودیعه نهاده است.

در قرآن به تفسیر ارتباط بین تفکر و بین درک حقایق بزرگ پرداخته شده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَطٰلًا سُبْحٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [آل عمران:

۱۹۱]. (کسانی که الله را در حال ایستاده و نشسته، و بر پهلوئ خویش (آرمیده) یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، (و می‌گویند): پروردگارا این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش (دوزخ) نگاه دار). این افراد بعد از تفکر، خلقت آسمان‌ها و زمین را دلیلی برای نفی عبثیت و بی‌برنامه بودن دانستند.





همچنین تفکر و تأمل در نفس و آفاق، منجر به پیدا کردن یقین نسبت به صحت قرآن می‌شود. و می‌فرماید:

﴿سُرِّيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ [فصلت: ۵۳].  
 (به زودی نشانه‌های خود را در آفاق و در نفس خودشان به آن‌ها نشان خواهیم داد، تا برای آن‌ها روشن گردد که او حق است).  
 ضمیر در (أَنَّهُ) به قرآن باز می‌گردد. این آیه از آن آیاتی است که نیازمند تأمل فراوان است.

الله متعال در قرآن افرادی را که از تفکر در آیاتش رویگردان هستند، سرزنش می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ ءَايَاتِهَا مُعْرِضُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۲]. (و)  
 آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم، و آن‌ها از آیات آن روی گردانند).  
 و امیدوارم این تمدن مدرن، ما را از عبادت تفکر در آسمان و ستاره‌گان و نفس و حیوانات، محروم نکند.  
 از جمله وسایل احیا و نشر عبادت تفکر:

۱- نشر تولیدات تصویری و نوشتاری که در حوزه‌ی تفکر و تأمل یاریگر است.  
 بسیاری از فیلم‌های مربوط به جهان هستی و انسان و حیوانات و دریاها، آدمی را بر تفکر در نشانه‌های خداوند یاری می‌کند. یکی از افرادی که همیشه سعی می‌کرد این نوع فیلمها را در برنامه‌هایشان نشان دهد، دکتر «مصطفی محمود» بود که تأثیر خوب و به‌سزایی هم داشت.

۲- برگزاری مسابقات بهترین تولید مواد تصویری یا پژوهش‌های نوشتاری در این حوزه.

۳- انجام مسابقات پرسش و پاسخ یا خلاصه کردن کتاب‌های موجود در این زمینه.

دوم: نشر عبادت تفکر در آیات شرعی خداوند و آشتی دادن مردم با قرآن،  
 الله متعال قرآن را نازل کرده تا مردم را به هدفی که برایش آفریده شده‌اند، راهنمایی کند و تا که او را به مردم بشناساند و از زنده شدن دوباره و حساب و پاداش آگاهشان کند. و همه اینها را با ادله‌ای روشن و قاطع اثبات می‌کند. پیوسته و برای همیشه، قرآن از بین برنده‌ی تردیدها و شکوک، و تقویت‌کننده‌ی یقین و نیز دمنده‌ی روح ایمان در نفوس افرادی است که خداوند به آنان اراده خیر دارد.





در برهه‌ی فعلی در نشر عبادت تدبر در قرآن و قابل فهم کردن تفسیر برای عامه مردم، تلاش‌های خوبی صورت گرفته است. مانند کارهایی که مرکز تدبر و مرکز تفسیر در این حوزه انجام داده‌اند. خداوند متعال پاداش خیرشان دهد.

**سوم: توجه و اهتمام به کتاب‌هایی که به بیان دلایل صحت اصول اسلام پرداخته است.**

علما از قدیم و جدید در این حوزه قلم فرسایی کرده‌اند. بسیاری از علمای قدیم درباره‌ی اعجاز قرآن نوشته‌اند. مانند «خطابی» و «رمانی» و «باقلانی» و «جرجانی» و دیگران. و بیشتر از این را هم در باب دلایل صحت نبوت نوشته‌اند، من جمله نوشته افرادی مانند «ابو نعیم اصفهانی» و «قاضی عبدالجبار» و «بیهقی» و غیره. اما در اینجا بعضی از کتاب‌های معاصر نوشته شده در این حوزه را بیان خواهم کرد که می‌توان در برنامه‌های مطالعه گروهی یا در ضمن مسابقه‌های خلاصه نویسی و مواردی دیگر، درجشان کرد.

کتاب: «النبأ العظیم» نوشته «محمد عبدالله دراز» کتابی زیبا که به بیان دلایل صحت قرآن و صدق پیامبر ﷺ پرداخته است، آن هم با ادبیاتی زیبا و تعبیری بلاغی که احساسات و شعور آدمی را به وجد می‌آورد. ایشان کتاب دیگری در همین موضوع دارند با عنوان: «مدخل الی القرآن الکریم».

- کتاب «براهین و ادله ایمانی» نوشته «عبدالرحمن حسن حبنکه میدانی».
- کتاب «نبوت محمد از شک تا یقین» نوشته «فاضل سامرائی».
- کتاب «ادله عقلی و نقلی در اثبات اصول اعتقاد» نوشته «سعود عریفی» کتابی ارزشمند و مملو از تحریرات علمی.
- بخش دوم کتاب تصویر کامل<sup>۱</sup>.

**چهارم: توجه به موضوع خدا و صفات و عظمت و وحدانیتش در گفتمان دعوی**

در برنامه آموزشی اعتقادی جوامع ما به قضیه توحید الوهیت توجه و اهتمام زیادی شده است. که نتیجه‌ی خوبی در آگاهی رسانی مردم در این باب داشته است. اما به توحید مقارن و مقدم بر آن یعنی توحید ربوبیت، آن توجه شایسته و شایان

<sup>۱</sup> - از تألیفات مولف است. م







نشده است. با اینکه قرآن مملوء از سخن گفتن در مورد خدا و اسماء و صفات و افعالش می‌باشد و بلکه اول آیه‌ی نازل شده قرآن در این مورد است: ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۱ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۲ أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۳﴾ [العلق / ۱-۳] (ای پیامبر) بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید. (همان پروردگار که) انسان را از خون بسته آفرید. بخوان، و پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است. و امروزه نیاز به سخن گفتن در این باب ضروری بوده و باید در وسایل و ابواب مختلف گفتمان دعوی گنجانده شود.

پنجم: اهمیت دادن به عبادت قلب در دعوت و علم و عمل

«ابراهیم خلیل» در برابر الله متعال، بسیاری فروتن و منیب و اهل توکل و یقین بود. هنگامی که قومش درباره‌ی خداوند متعال بر وی اعتراض کردند، به آنان فرمود: ﴿أَتُحْجَوْنَ فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِي﴾ [إنعام- ۸۰]؟! (آیا درباره‌ی الله با من مجادله و ستیز می‌کنید؛ در حالی که مرا هدایت کرده است؟!)

آنان از یقین و معرفت و نوری که قلب ابراهیم را فراگرفته بود خبر نداشتند. او نمی‌تواند این نعمت ایمانی را با هیچ چیزی عوض کند. آیا امنیت را با ترس و یا آرامش و اطمینان را با اضطراب تعویض کند؟ برای همین در آیه‌ی بعدی می‌خوانی:

﴿فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۸۱﴾ [الأنعام: ۸۱] (پس اگر می‌دانید کدام یک از این دو دسته به امنیت شایسته‌تر است؟)

مقوله مشهوری از یکی از عابدان سلف هست که می‌گوید: «اگر پادشاهان و شاهزاده‌گان از نعمت ولادت درون ما باخبر می‌شدند با شمشیر هم که شده آن را از ما می‌گرفتند».

به نظرتان شخصی که چنین احساس و شعوری را داشته باشد، شبهات در وی تأثیر می‌گذارد؟!

فرمولی ایمانی و زیبا هست که «هرقل» پادشاه روم به ابوسفیان آموزش داد هنگامی که از وی در مورد پیروان پیامبر ﷺ از مهاجرین و انصار سؤال می‌کرد که آیا هیچ کدام از آنان بعد از ایمان آوردنشان به نشانه اعتراض از دینش خارج می‌شوند؟ ابوسفیان در پاسخش گفت: خیر! هرقل کافر هم گفت: این خاصیت





ایمان است. وقتی لذت و سرورش با دل‌ها آمیخته شد، هیچ کسی از آن اعتراضی ندارد<sup>۱</sup>.

پیشگیری از شبهات شک و کفر و الحاد، برای قلبی که شیرینی ایمان را نچشیده باشد، بسیار دشوار است. چرا که اگر ایمانش را ترک کند، احساس به خسارت و از دست دادن چیزی نمی‌کند. اما کسی که طعم و لذت ایمان را چشیده باشد هیچ جایگزین دیگری را نمی‌پذیرد. برای همین، اهمیت دادن به تقویت ایمان قلب و وابستگی به خدا و توکل و انابت و خشیت و محبت و امیدش به وی، از بزرگترین اسباب پیشگیری از شبهات است. اما این قضیه در گفتمانمان چه جایگاهی دارد؟ آیا حجم شایسته و مقبولی را به آن داده‌ایم؟ مگر غیر از این است که قرآن به آن توجه ویژه‌ای داشته و در گفتمان پیامبر ﷺ و یا در سخنان اهل علم فضای ویژه‌ای را پر کرده است؟

تردیدی نیست که منشأ بسیاری از شبهات، ضعف ایمان و نچشیدن شیرینی آن است. برای همین نیاز داریم در ایمان و قلوب و اعمال و صداقتمان با خدا، بازنگری کنیم. و همه‌ی اینها خودش نوعی پیشگیری و نیروی بازدارنده قوی در برابر جنگ فکری است که متوجه اسلام و ثوابتش شده است.

از کتاب‌هایی که به این موضوع پرداخته، می‌توان به کتاب‌های «ابن قیم» به خصوص کتاب «مدارج السالکین» اشاره کرد. قبل از وی نیز بسیاری از متصوفه و اهل زهد و عبادت در این باب سخنان پراکنده و یا گردآوری شده زیادی را دارند.

### ششم: داستان تازه مسلمان شده‌ها

این داستانها در به ایجاد آرامش ایمانی اثر بزرگی دارد به خصوص هنگامی که مشاهده می‌کنی که هر کدام، دارای تخصصی جداگانه و از اماکن مختلفی هستند. و اینکه وقتی می‌بینی با قناعت و رضایت و احساس بهتر شدن، وارد اسلام می‌شوند. با وجود این تبلیغات وسیعی که برای بدنام کردن و تخریب چهره‌ی اسلام و مسلمین صورت می‌گیرد، اما می‌بینیم که چگونه از غرب و شرق افراد زیادی بر دروازه اسلام ازدحام کرده‌اند و برای مسلمان شدن از هم سبقت می‌گیرند.

بخش زیبای داستان این افراد اینجاست که ما را با معانی ایمانی آشنا می‌کنند که با آنها برخورد نکرده‌ایم. این افراد قرآن را با قلب و چشمانی مشتاق به شناخت

<sup>۱</sup> - [www.youtube.com/watch?v=fUwKJACA](http://www.youtube.com/watch?v=fUwKJACA)





کلام الله، تلاوت می‌کنند. قبل از این، تلخی کفر و حیрт را چشیده‌اند. من این را خودم لمس کرده‌ام؛ هنگامی که قسمت‌هایی از برنامه «به وسیله قرآن هدایت شدم» از استاد «فهد کندی» را مشاهده می‌کنم، که در این حوزه یکی از زیباترین برنامه‌هاست. و پیشنهاد می‌کنم برای تحقق هدف تقویت و ترسیخ یقین، قسمت‌های مختلف این سلسله در برنامه‌های خانوادگی و مدرسه‌ای نشر و نمایش داده شود.

### قاعده پیشگیر نه دوم: ایجاد تفکر انتقادی

عقل نقاد؛ همان عقل پژوهشگر است که ادعای بدون مدرک و یا دلایل فاسد را نمی‌پذیرد و سفسطه‌های منطقی وی را نمی‌فریبد.

بسیاری از شبهاتی که بخشی از جوانان به آن متأثر شده‌اند از مهمترین عوامل تأثیرگذار بودنش: نبود تفکری نقادانه و عقلانیتی کاوشی می‌باشد. برای همین، توجه به کاشت مفاهیم تفکر صحیح که بتواند معلومات مقبول و مردود را از هم جدا کند، در تقویت نیروی بازدارنده فکری و مقاوم شدن در برابر شبهات، کار مهی است.

دانشمندان مسلمان به واکاوی و واریسی معلومات قبل از پذیرفتن آن، توجه شایانی داشته‌اند. از بارزترین نمونه آن می‌توان: به منظومه‌ی کاوشی و واریسی خیره کننده علمای حدیث نگاه‌ی انداخت که به وسیله‌ی آن، راویان حدیث را نقد کرده‌اند و به مجرد ظاهر شخص فریفته نشده‌اند و بین روایات، مقارنه و موازنه برقرار کرده‌اند. احادیث منقطع را تضعیف کرده و افراد کذاب را کشف می‌کردند. و این گونه روش نقادانه آنان باعث حفظ و حراست سنت پیامبر ﷺ شده است.

همچنین علمای مسلمان به بیان اصول مجادله صحیح و مناظره سودمند پرداخته‌اند و از حجت‌ها و استدلال‌های مقبول و نامقبول و مسائل دیگر مربوط به این باب سخن‌ها دارند که می‌توان در کتاب‌های آداب پژوهش و مناظره و یا علم جدل، به واکاوی و بررسی آن پرداخت.

تمامی اینها با عقلائیة شکاک شیفته «نمیدانم» و «شاید» و «شاید اینطور باشد» تفاوت دارد. ویژگی و امتیاز تفکر انتقادی به حجم اخباری نیست که در آن تردید کرده یا قبولش نمی‌کند، بلکه بر می‌گردد به میزان توجه و دقتش به عوامل وقرائی که موجب پذیرفتن یا نپذیرفتن این اخبار است.





تردیدی نیست که در این حوزه ما نیاز به دوره‌های آموزشی و سخنرانی و اجراهای عملی داریم تا چگونگی اجرای صحیح تفکر انتقادی را آموزش داده و بین آنچه ذکر شد و بین تفکر منفی شکاک، تمایز ایجاد شود. ما می‌توانیم فرزندانمان را بر اساس تفکر انتقادی، تربیت کنیم آن هم با پیاده سازی اصول این نوع از تفکر بر روی اخبار و نظراتی که از مدرسه یا در جمع دوستان می‌شنوند. و اینگونه میتوان به آنان، نحوه حکم و قضاوت بر این اخبار به وسیله اصول توثیق و واکاوی دقیق را، آموزش داد.

از چیزهایی که در تقویت ابزارهای تفکر انتقادی سهیم می‌باشد، این است که شخص با روش‌ها و مهارت‌های پژوهش علمی آشنا باشد. عقل نقاد، نیاز دارد که مصادر معلومات را بشناسد و بداند که برای توثیق و اطمینان حاصل کردن از آن و تدقیقش، چگونه باید برخورد کند. برای همین برای آموزش چگونگی پژوهش الکترونیکی جهت کسب معلومات از مصادر موثوق و قابل اعتماد و همچنین برای چگونگی مطمئن شدن از صحت حدیثی در فضای مجازی و کتب معتمد، نیازمند برگزاری دوره های آموزشی هستیم.

### قاعده پیشگیر له سوم: پیدا کردن رسوخ در علم شرعی

منظور از رسوخ در علم شرعی، خواندن و مطالعه کردن اصول علوم شرعی (عقیده و فقه و اصول فقه و مصطلح حدیث، لغت و علوم قرآن) است. و این مسئله خیلی مهم است. چرا که با داشتن رسوخ علمی، شخص دانش آموز دارای یک مبنا و پایگاه معرفتی محکم است که می‌تواند بر آن تکیه کند و در هنگام بروز اشکالات به آن مراجعه نماید. بر خلاف شخصی که این مبنا و اساس را نداشته و فاقد این پایگاه شناختی باشد.

و از وسایلی که در نشر این قاعده پیشگیرانه یاری‌رسان است: آسان کردن یادگیری و قابل فهم کردن علوم شرعی برای جوانان می‌باشد، آنهم با برگزاری دوره‌های آموزشی کوتاه مدت با روش‌های نوین و وسایل آموزشی کمکی جدید. کسی که این کار را عملی می‌کند، این را بداند که نقش مهمی در پیشگیری از شبهات فکری معاصر ایفا کرده است.

از تلاش‌های قابل تقدیر در راه تحقق آسان کردن علوم، دوره‌های ویژه و منحصر به فردی است که استاد «عامر بهجت» در ماده فقه و اصول فقه ارائه می‌دهد و





می‌توان در یوتیوب با عنوان «تنبيه الفقيه» و «الطريق الى اصول الفقه» آن را مشاهده کرد.

از مسائل روشمند مهمی که از نیازهای این مرحله است: توجه به فهم و ضبط دقیق ثوابت علوم<sup>۱</sup> - در هنگام تدریس شرعی - و اکتفا نکردن به شرح متن یا پینوشت یا برداشت نکته و فایده از آن است. اضافه برآن لازم است که حتی شخص، قادر باشد، علم و شناخت اثبات صحت خود این اصول و اساسیات ماده مورد نظری که قرار است شرح و توضیح داده شود را هم بداند و بیاموزد. چرا که اشتراک و توافق معلم و متعلم در پذیرفتن اصل توضیح داده شده برای مرحله ابتدایی و شروع صحیح است. اما در مرحله بعدی که سوالات و ایرادات زیادی بر خود این اصول وارد می‌شود، لازم است که طالب علم خوب الفاظ فقهاء و قواعد اصولیون و محدثین را یاد بگیرد و هم توانایی اثبات صحت خود این اصول و قواعد دفاع از آن را داشته باشد<sup>۲</sup>.

اگر گفته شود: کسی که در دروس شرعی حاضر شود به این اعتراضاتی که علیه ثوابت و اساسیات دین مطرح میشود، متأثر نمیگردد و در نتیجه نیازی به این چیزی که ذکر کردی، ندارد.

پاسخش این است که: طالب علم هر چند فرض بر این باشد که به این ایرادات و شبهات متأثر نمی‌شود، ولی قطعاً از شناخت براهین شرعی و صحت اصول و ثوابتی که یادگرفته، بی‌نیاز نخواهد بود برای اینکه بتواند اعتراضات و ایرادات وارده بر این ثوابت را پاسخ بدهد. مگر اینکه بخواهد از مردم دوری کرده و خودش را به دغدغه‌ها و مشکلاتشان مشغول نکند.

یکی از راهکارهایی که - ساده و آسان - در تحقق این هدف یاری رسان است: توجه به درآمد ها و مدخل علوم است قبل از اینکه شخص به مطالعه شروح و کتاب‌های مطول بپردازد. در این گونه مقدمات و مدخل ها غالباً، دلایلی کلی برای

<sup>۱</sup> - منظور استاد در اینجا قضایای ثابت و اساسی هر علمی است که به مثابه پاشنه آشیل آن علم بوده و با توجه به آن میتوان از سایر علوم متمایزش کرد. [مترجم]

<sup>۲</sup> - منظور استاد این است شخصی که مثلاً در عقیده اهل سنت میخواند؛ ایمان: قول و عمل است. یا اینکه در اصول فقه میخوانیم که اجماع، یکی از مصادر تشریح اسلامی است. باید بتواند در مرحله بعد خود این اصول را با ادله اثبات کند و به شبهات پیرامون آن پاسخ دهد. و اینکه بدانیم اجماع یکی از مصادر است کافی نیست برای کسی که بخواهد در میدان دعوت فعالیت داشته باشد. در مرحله اول اینکه بدانیم اجماع چیست و چند نوع است و اساسیاتش را یاد بگیریم کافی است. ولی برای مراحل بعدی باید بتوانیم با ادله نقلی و بلکه عقلی اثباتش کنیم و به اعتراضات وارده پاسخ دهیم. [مترجم]





اثبات صحت اصول درسی مورد نظر و همچنین اسباب توجه به این علم و اهمیتش و آثار منفی وارده در بی توجهی به آن، بیان شده است.

**قاعده چهارم: مشخص کردن مصادر تلقی و معرفت و چگونگی تعامل با هر کدام از آنها**

برای ایجاد شناخت، ما به چه مصادری اعتماد و تکیه می‌کنیم؟ محدوده هر کدام از این مصادر چه مقدار است؟ و آیا بین آنها تداخل وجود دارد؟ و کدام مصادر تلقی شرعی، خطایی در آن وجود ندارد؟ و کدام یک ممکن است هم خطا داشته باشد و هم صواب؟

همه این سؤالات برای این نسل مهم است. و اگر به شکلی صحیح به آن پاسخ داده شود، عقل را سازماندهی کرده و ورودی و خروجی‌هایی که برای کسب معارف به آنها تکیه می‌کند را مشخص می‌کند. و این یکی از راه‌های پیشگیرانه است که در این شرایط زمانی به آن نیازمندیم.

چرا که یکی از بزرگترین اسباب آشفتگی فکری معاصر، انحراف در قضیه مصادر شناخت است. بسیاری از ملحدان خاصاً در غرب، نسبت به مصادری که انسان، معارفش را از آنها کسب می‌کند، موضع‌گیری منفی دارند مادامی که بر حس و تجربه تکیه نشده باشد و به شکلی مبالغه‌آمیز و افراطی آن را تنها مصدر واقعی برای کسب معرفت و شناخت می‌دانند. و باعث شده ادله‌ی عقلی که وجود الله را اثبات می‌کند، نپذیرند. چرا که بر تجربه مستقیم تکیه نداشته و در ضمن چهارچوب علوم تجربی قرار نمی‌گیرد. و به طریق اولی به علوم وحی که مصدرش اخبار صادق است و بر دلایل پیشینی عقلی بنا شده، کلاً بی‌اعتنا هستند.

خیلی از کشمکش‌های مؤمنان با ملحدان نیز بحث و بررسی قضایای مربوط به معرفت و شناخت است و برای همین، عنایت به فهم نظریه معرفت و فروع آن، از مهمترین مسائلی است که مسلمان پژوهشگر معاصر باید با آن آشنایی داشته باشد.

کسی که می‌خواهد تصویری کلی از مسئله معرفت و ماهیت و مصادر آن داشته باشد، می‌تواند سخنرانی تصویری استاد «عبدالله عجیری» با عنوان «مدخلی در





فهم نظریه معرفت» را مشاهده نماید که در مرحله‌ی اول برای ایجاد تصور کلی در مورد این نظریه و متعلقات و طبیعت شناخت در اسلام، مناسب است.<sup>۱</sup> بعد از آن مطالعه کتاب «مصادر شناخت در فکر دینی و فلسفی» دکتر «عبدالرحمن بن زید زینیدی» پیشنهاد می‌شود. و بعد از آن کتاب «معرفت در اسلام» نوشته دکتر «عبدالله قرنی» که کتابی ویژه و منحصر به فرد است، ولی برای شخص مبتدی مقداری دشوار است. بعد از آن کتاب دکتر «عبدالله دعجانی» پیشنهاد می‌شود که موقف شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد معرفت را واکاوی کرده با عنوان «روش شناسی معرفتی ابن تیمیه» که کتابی مفید ولی برای شخص مبتدی و حتی متوسطه مقداری دشوار است.

همچنین با پاسخگویی به سؤالات مذکور می‌توان بین مصادر شرعی معصوم و مصادر غیر معصوم تمایز قائل شد. قرآن و سنت خطا ناپذیرند و همچنین اجماع علمای مسلمان بر مسئله‌ای معین از مسائل شرعی البته اگر ثابت شود. اما آحاد علما یعنی تک تک افراد هر چند صاحب منزلت و جایگاه ویژه و والایی در علم باشند، معصوم نبوده و نمی‌توان همه‌ی سخنانشان را پذیرفت اگر چه آن شخص ابوحنیفه یا مالک بن انس یا شافعی و یا احمد بن حنبل باشد. از مسائلی که در ضمن این قاعده مهم جای می‌گیرد میتوان به: مسئله تسلیم و فرمانبرداری در برابر نص شرعی اشاره کرد و فهم این موضوع که، این تسلیم و انقیاد بر چه چیزی تکیه می‌کند. و از مراجع مهم در این باب کتاب «سرچشمه گمراهی فکری» نوشته «عبدالله عجیری» و کتاب «تسلیم در برابر نص شرعی» نوشته «فهد عجلان» را میتوان نام برد.

### قاعده پنجم: عدم رویارویی با شبهات برای غیر متخصص

برای شخص متخصص در ردّ شبهات این نکته مهم است که بر جزئیات شبهات و تاریخچه آن و نظریه پردازانش آگاهی داشته باشد. و چه بسا نیاز باشد برخی از کتابهایشان را مطالعه کند یا به سایت‌ها و صفحات اجتماعی‌شان وارد شود تا بتواند جواب صحیح و مناسبی برای آنها داشته باشد.

اما ورود شخص غیر متخصص به دنیای شبهات یک رسیک خطرناک است که عواقبش زیاد خوشایند نخواهد بود. منظورم از ورود نکردن، شناخت نقد وردیه

<sup>۱</sup> - [www.youtube.com/watch?v=ofUwKOJIA](http://www.youtube.com/watch?v=ofUwKOJIA)





بارزترین شبهاتشان نیست و بلکه منظورم خواندن کتاب‌ها یا دنبال کردن تویتهای و پیامهایشان در صفحات اجتماعی می باشد. خواه من باب شناخت آثار فکری دیگران باشد یا از روی کنجکاوی و وقت ضایع کردن یا من باب به دست آوردن معلومات عمومی و دلایلی از این دست.

افرادی را می‌شناسم که با نیاتی خوب وارد صفحات الحادی شده‌اند، ولی تأثیرات منفی بزرگی از آن گرفته که هرگز نخواسته و انتظارش را هم نداشته‌اند. و این ما را به یاد هشدارهای علمای سلف می‌اندازد که از شنیدن سخنان اهل بدعت ما را برحذر داشته‌اند چرا که قلب آدمی ضعیف بوده و شبهه هم - همان گونه که امام ذهبی میفرماید - حالتی ربایشی دارد.

**قاعده ششم: مطالعه پیشگیرانه و درمانی کتابهای نوشته شده در شبهات البته به شروط زیر:**

**اول:** شبهات مربوط به زمان معاصر بوده و منتشر شده باشند. یا به تعبیر امروزی: در دایره خطر باشند.

**دوم:** کتاب‌هایی در این زمینه خوانده شود که شبهه را مختصر بیان کرده و به بیان مفصل پاسخش پرداخته است نه کتاب‌هایی که عکس این عمل را انجام داده است. بعضی از نویسندگان اینگونه ترجیح می‌دهند که شبهه و مستندات و اصولش را ذکر کنند و این برای متخصصین مناسب است. اما ما از راههای پیشگیری برای شخص غیر متخصص صحبت می‌کنیم. این صنف نیازی ندارند که شبهات تردیدافکنان را مفصلاً با دلایلش بخوانند.

**سوم:** پاسخ‌ها، قوی و مستدل باشد. و این را باید از متخصصین پرسید که چه کتابهایی را برای شروع به مبتدیان پیشنهاد میدهند.

از کتاب‌های مناسبی که به بیان شبهات معاصر پرداخته و می‌توان آن را به عنوان کتابی پیشگیرانه و درمانی خواند، میتوان به کتاب «سنت و جایگاه آن در تشریح اسلامی» نوشته‌ی استاد «مصطفی سباعی» یا جزء اول و دوم کتاب تصویر کامل<sup>۱</sup> اشاره کرد.

<sup>۱</sup> - نوشته خود مولف.







قاعده هفتم: مرتب کردنِ هرمِ اهدافِ بزرگ بر اساس مراد الهی منشأ بسیاری از ایرادات امروزی بر اسلام، به مختل شدن هرم قضایای غائی بزرگ بر می‌گردد. منظورم از قضایای غائی: خواسته‌های بزرگ انسانی مانند عبادت و ثبات و آزادی و آبادانی و اثبات ذات و ارضای شهوت و کسب ثروت و... است. و دو قضیه از قضایای بزرگ که همه گروه‌ها و افراد بر مقدم شمردن آن بر سایر موضوعات و مطالبات، اشتراک نظر دارند:

- یکی محقق کردن بندگی برای خدا آن گونه که او می‌خواهد (یعنی هدفی خدامحورانه)

- و دیگری محقق شدن رفاه کامل و آزادی مطلق برای انسان آنگونه که خود وی می‌خواهد (یعنی هدفی انسان محور)

کسی که بر رأس هرم غائی وجود، انسان را مرکز قرار دهد، قطعاً در هنگام تعارض با احکام و اوامر الهی، خواسته وی را نیز مقدم می‌دارد. نزد او اولویت آن چیزی است که در رفاه و آزادی و اختیارات و شهوات انسان سهیم باشد هر چند زشت و خارج از فطرت و شریعت خداوندی باشد.

و وقتی شخص متأثر به این الگو و مدل که هوی و امیال انسانی را بر احکام الهی ترجیح می‌دهد، به احکام الهی نگاه کند که در آن تبعیت از دستورات الله و بندگی برای وی بر هر چیز دیگری مقدم است و انسان‌ها بر اساس تقوا و پیرویشان برتری دارند، به تأکید فهم و هضم این احکام برایش دشوار خواهد بود. چرا که با مدل انسان محورانه‌اش در تعارض و تضاد است. لذا در اینجا منشأ اشکال، اختلال در هرم اولویتهای بزرگ است.

اینجا است که می‌فهمیم بسیاری از ایرادات وارده بر احکام شرعی مربوط به کافران مانند جزیه و حد ارتداد، بر می‌گردد به این اختلال در هرم اولویات هر چند با پوشش و بهانه‌های دیگری ارائه شود.

و بیشترین سوالاتی که مسئولیت پاسخگویی آنها را متحمل میشوم برمیگردد به همین اضطراب و آشفتگی در هرم اولویات انسانی. چرا که خیلی از این افراد ایرادات و اعتراضاتی را وارد میکنند ولی واقعاً نمیدانند منشأ اصلی این اشکال دقیقاً کجاست. برای همین به حجت‌هایی مستمسک می‌شوند که گمانشان بر این است، باعث و منشأ اصلی این ایرادات در آنجا است، ولی واقعیت چیز دیگری





است. و همین باعث می‌شود که پاسخ به سؤالاتشان به مقدمه چینی طولانی برای ورود به موضوع ترتیب هرم اولویات، نیاز پیدا کند. از کتاب‌های مهمی که در این زمینه نوشته شده می‌توان به «نتایج گفتمان سکولاریته» نوشته استاد «ابراهیم سکران» اشاره کرد.

**قاعده هشتم: تقویت و برگزاری برنامه‌های مفید فکری و عاطفی گروهی**  
وابستگی و انتساب شخصی جوان به برنامه‌های گروهی که توجه و پویایی را به خود جذب کند - حال در سطح خانوادگی باشد یا دوستانه - باعث می‌شود شخص به نوعی اشباع معرفتی و عاطفی برسد و همچنین موجب می‌شود راه نفوذ بر بسیاری از مفاصل به دایره توجهات و علایقش بسته شود. اینگونه فعالیت‌ها، فرصتی برای کشف توانمندی‌های شخص و در نهایت پیدا کردن احساس به آرامش و هویت است. و این از لحاظ درونی، مانعی برای رفتن و سوق داده شدن به سوی افکار ناصحیح، ایجاد می‌کند.

برای همین، توجه به این برنامه‌های سودمند خانوادگی که فضایی را برای گفتگو و تفکر ایجاد می‌کند، جداً مهم است. مانند: برنامه‌های مطالعه گروهی در خانواده و سپس بحث و بررسی بر روی بخش مشخص شده برای مطالعه. همچنین می‌توان به حضور و مشارکت در انجمن‌های فرهنگی که افراد معتمد و حریص بر حفظ و حراست از هویت اسلامی جامعه، آن را مدیریت می‌کنند، اشاره کرد. همه‌ی اینها در تقویت نیروی بازدارنده فکری و پیشگیری از شبهات معاصر، سهیم اند. نکته جالب بحث رفاقت و اثر آن در ثبات و پایداری این است که از وسایل تحقق «شیرینی ایمان» است، کما اینکه در حدیث وارد است: «سه خصلت وجود دارد که در هر کسی باشد شیرینی ایمان را می‌چشد... (یکی از این موارد) شخصی را فقط برای الله دوست بدارد»<sup>۱</sup>. و کسی که شیرینی ایمان را چشیده باشد هیچ وقت به تلخی کفر و شک و حیرت راضی نمی‌شود.

<sup>۱</sup> - محیح البخاری (۱۶)





### قاعده نهم: دعا و مناجات:

عادت کرده‌ایم وقتی کسی به مسافرت می‌رود برایش دعا کنیم که الله متعال از خطرات و چیزهای شرور محفوظش بدارد و سالم برگردد. اما واقعیت این است که همه‌ی ما در این دنیا مسافریم و هر مرحله را که می‌گذاریم به اجلمان نزدیک می‌شویم. خطرات زیادی در این سفر چشم انتظارمان است و قطعاً به حمایت و عنایت الهی نیازمندیم. و با ارزشترین چیزی که در این سفر بر آن هراس داریم همان ایمانمان است که ما را به رضایتمندی الله متعال می‌رساند.

«ابراهیم خلیل» می‌فرماید:

﴿وَأَجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ۝۳۵﴾ [ابراهیم: ۳۵] (و مرا و فرزندانم را از آنکه بت‌ها را پرستش کنیم دور بدار).

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اللهم لك أسلمت وبك آمنت وعليك توكلت وإليك انبت وبك خاصمت؛ اعوذ بعزتك لا إله إلا أنت أن تضلني؛ أنت الحي الذي لا يموت، والجن والإنس يموتون»<sup>۱</sup>. [بارالها.. بریت تسلیم شدم و به تو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم و به سوی تو بازگشتم و با کمک تو با دشمنانت مبارزه کردم.. به عزتت پناه می‌برم که گمراهم نکنی و هیچ معبود به حقی جز تو وجود ندارد. تو زنده‌ای هستی که نمی‌میری و جن و انس همه می‌میرند].

در این سختی شبها و خطورت آن و کثرت افرادی که در آن سقوط می‌کنند، به شدت نیازمند دعا هستیم که الله متعال ما و خانواده و دودمانمان را از شر آن محفوظ بدارد و ایمان و توحیدمان را برایمان سالم نگه دارد.

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم (۲۷۱۷).





## قواعد برخورد با شبهات منتشر شده

قواعد سابق برای پیشگیری از شبهات قبل از دچار شدن مسلمان به آن است. اما اگر با شبهه‌ای مواجه شدیم به قواعد روشمندان‌ای نیازمندیم تا به وسیله‌ی آن بتوان برخورد و تعامل صحیحی داشته باشیم.

**قاعده اول:** استفاده از تفکر انتقادی و استناد علمی در برخورد با معلومات و اطلاعات

نباید برای هر معلوماتی ارزش آن چنانی قائل شد، مادامی که از کمترین درجه وثوقیت علمی برخوردار نباشد. در مورد معلومات آزاد که بی در و پیکر بوده و چهارچوب به خصوصی ندارد، بهترین کار نپذیرفتنشان است. همچنین امکان دارد معلوماتی صحیح باشد ولی استدلال به آن برای موضوعی مشخص ناصحیح باشد. برای همین؛ شخص منتقد باید در سخن مقابل دقت نظر به خرج دهد و واکاویش کند و به صرف اینکه شخصی، اطلاعاتی ارائه داده است که در برابر نقد علمی تاب مقاومت ندارد، نباید دچار سستی شده و دست و پای خودمان را گم کنیم. نمونه‌هایی عملی:

- ۱- نپذیرفتن و طعنه زدن به احادیثی که معاویه روایت کرده به این ادعا که پیامبر ﷺ وی را لعنت کرده است در حالی که این خبر اصلاً صحیح و ثابت نیست. در نتیجه ادعای مذکور، باطل و بی‌اساس است.<sup>۱</sup>
- ۲- طعنه زدن به ابوهریره به این ادعا که امام عمر به وی تهمت دزدی زده است. این خبر هم ثابت نیست.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - مسند البزار (۲۸۹۹۱) (۳۸۳۹). برای معلومات زیادتیر نگاه شود به کتاب: (سل السنن فی الذب عن معاویه بن ابي سفیان) نوشته سعد بن ضیدان سبعی.

<sup>۲</sup> - مصنف عبد الرزاق (۱۱/۳۲۳) (۲۰۶۵۹).





۳- تردید افکنی در حجیت سنت با این ادعا که امام عمر اوراقی را سوزانده که در آن احادیث پیامبر ﷺ نوشته شده بود. به این داستان زیاد احتجاج می‌کنند در حالی که صحیح و ثابت نیست.<sup>۱</sup>

۴- کاستن از شأن و منزلت ابوهریره به خاطر روایت حدیثی به این مضمون (زر غبا تزدد حبا)<sup>۲</sup>: (اگر کمتر به زیارت دیگران بروی، بیشتر دوست داشتنی هستی). که با این سیاقی که نقل میشود، صحیح نیست.

این چهار مورد مذکور نمونه‌هایی از ادعاهایی است که به روایات غیر صحیح استناد شده است و در نتیجه باطل و بی‌اساس است.

نوع دیگری از ادعاها به این شکل است که در آن به روایات و نقل قول‌های صحیح استناد میشود، ولی هنگام بررسی چگونگی احتجاج به آن (بررسی محل شاهد)، خواهیم دید که نحوه استدلال و نتیجه‌گیریشان صحیح نیست. به عنوان مثال:

۱- استدلال به این آیه قرآنی:

﴿مَا فَرَطْنَا فِي آلِكُتَبِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸] ما در کتاب (لوح محفوظ)

هیچ چیز را فرو گذار نکردیم.

برای انکار سنت. خطای استدلالشان در این است که کتاب در این آیه منظور لوح محفوظ است نه قرآن. برای همین استدلال به این آیه برای اثبات چنین مدعایی، صحیح نبوده و باطل است.

یا استدلالشان به این آیه:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ آلِكُتَبِ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل- ۸۹] و (ما این) کتاب را بر تو

نازل کردیم، که بیانگر همه چیز است.

در بحث شبهات پیرامون سنت، نحوه استدلال منکرین سنت به این آیه را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲- استدلال به حدیث نهی از نوشتن حدیث برای اثبات عدم حجیت آن.<sup>۱</sup> نزد بسیاری از علما این روایات، صحیح است، ولی نتیجه‌گیری مذکور اشتباه

<sup>۱</sup> - الطبقات الكبرى لابن سعد (۱۸۸/۵) (۶۱۷۰).

<sup>۲</sup> - مسند الطيالسي (۴/ ۲۸۶) (۶۲۸۵). در صفحات آینده بیشتر راجع به این داستان و حدیث صحبت خواهیم کرد.





است. چرا که نهی از نوشتن، لازمه اش نفی حجیت آن نیست. چرا که نفی حجیت اخبار، راه‌هایی دارد که ننوشتن جزو آنها نیست. از دیگر شکاف‌هایی که به کمک تفکر انتقادی می‌توان کشفش کند: تناقضات موجود در استدلال برای اثبات شبهه‌ای به خصوص است. به عنوان مثال:

همان حدیث قبلی در مورد نهی از کتابت حدیث. شکاف موجود در اینجا با مورد قبلی تفاوتش در این است که شخص استدلال کننده به این حدیث، دارد به چیزی استناد می‌کند که آن را اصلاً حجت نمی‌داند و این خودش تناقض است.

#### قاعده دوم: پرسیدن از اهل تخصص

چیزی که دیده میشود این است که بخشی از دختران و پسران متأثر به شبهات الحادی و لادینی، وقتی شبهه‌ای برایشان پیش می‌آید به جای اینکه از اهل علم سؤال کنند، نوعی محافظه کاری و مخفی کاری به خرج می‌دهند.

قبلاً هم بیان کردیم که یکی از ویژگی‌های موج تردید افکنانه‌ی معاصر در جوامع ما، این است که افراد متأثر به آن تمایل زیادی به مخفی کاری دارند.

شاید این محافظه کاری، ناشی از برخورد زننده و اهانتی است که پیش‌بینی می‌کنند به جای سینه‌ای گشاده و گوشی شنوا، با آن روبه رو شوند. قطعاً قسمتی از این ترس و واهمه، به خاطر برخوردهایی است که از سوی برخی مشایخ و طلاب علم صورت گرفته است، ولی در تعمیم دادنش مبالغه و زیاده روی صورت گرفته است. چرا که در فضای دعوی قطعاً افرادی هستند که گوش و عقل و قلبشان را برای شنیدن این سخنان و برخورد شایسته و بایسته با آن باز کرده‌اند.<sup>۱</sup>

این جاست که باید بین فرزندان و پدران و بین معلمان و دانش آموزان یک اعتماد دو طرفه ایجاد شود. و علما و داعیان و طلاب علم هم لازم است قلبشان برای استقبال از سؤالهای این نسل باز باشد و سؤال هر چه باشد به آنان اعتماد و امنیت بدهند. چرا که احساس امنیت بخشیدن، کلید ارتباط است. اما وقتی

<sup>۱</sup> - حدیث در صحیح مسلم (۴۰۰۳) وجود دارد که ابو سعید خدری روایت میکند: پیامبر فرمودند: (لا تکتبوا عني ، ومن کتب عني غیر القرآن فلیحه ، وحدثوا عني ولا حرج): [ از من (یعنی سخنانم) چیزی ننویسید. و کسی که از من چیزی غیر از قرآن را نوشته ، پاکش کند. ولی سخنان من را بازگو کنید و در این اشکالی نیست ].

<sup>۲</sup> - از بهترین وسایل ارتباطی برای پاسخگویی به رد شبهات، سایت المحاور است: [ [almohacu.com](http://almohacu.com) ]





احساس امنیت نباشد و اعتماد از بین برود، برای پاسخگویی به سؤالاتشان به دنبال هر کس و ناکسی می‌روند.

البته نباید فراموش کنیم که در این قاعده از اهل تخصص صحبت می‌کنیم، آنانی که شناخت و توانایی لازم را برای پاسخگویی دارند نه افراد تازه‌کار یا نویسنده‌هایی که در این زمینه تخصص و شناختی ندارند. الله متعال می‌فرماید:

**﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** [النحل: ۴۳] پس (ای مردم) اگر نمی‌دانید از (آگاهان) پرسید.

قاعده سوم: مراجعه به آثار نوشته شده قبلی در نقد شبهه مطرح شده هر سؤال یا ایرادی که به اسلام و ثوابتش وارد می‌کنند قبلاً مطرح شده و درمان هم شده است. خصوصاً در برخی از ابواب شرعی مانند: قضا و قدر و حجیت سنت. بسیار پیش می‌آید که جوانان سؤالاتی از این نوع مطرح می‌کنند: چگونه بین علم ازلی خدا با عذاب دادن کفار جمع‌بندی کنیم؟ که این یکی از سؤالات مشهور در ابواب عقیدتی است که علمای اسلام به تفصیل، قضیه را در بوته نقد قرار داده‌اند. یا سؤال از حکمت وجود شرّ و آفریده شدن ابلیس و همچنین دشوار پنداشتن احادیثی مانند سحر شدن پیامبر ﷺ یا تعارضی که در بین روایات مسیح دجال می‌بیند و سؤالاتی از این دست که در فضای فکری معاصر زیاد مطرح شده و دست به دست می‌شود.

از نکاتی مهمی که شخص مسلمان در حین مواجهه با شبهات باید رعایت کند، مراجعه به آثار قبلی موجود در معالجه آن شبهه است. بسیار پیش می‌آید که جواب‌هایی شافی و کافی به آن داده شده است و می‌توان برای مطالعه مهمترین کتاب‌ها در موضوع مورد نظر از متخصصین سؤال کرد.

کتاب‌هایی هستند که به حل اشکالات باب مشخصی اکتفا نکرده و به پاسخگویی سؤالاتی بارز در ابواب مختلف پرداخته است مانند: «دایرة المعارف تبیین اسلام».

<sup>۱</sup> - صحیح البخاری (۳۱۷۰)، صحیح مسلم (۲۱۸۹).





قاعده چهارم: ارجاع متشابه به محکم

موضوع محکم و متشابه از مسائل روشمند مهم در فهم قرآن و فارق بین اهل علم و رسوخ با اهل زیغ و ضلالت است. الله متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ﴾ [آل عمران- ۷] او کسی است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرد. بخشی از آن، آیات محکم (صریح و روشن) است، که آن‌ها اساس کتاب است. و (بخش) دیگر «متشابهات» است (آن آیاتی که در نگاه اول معانی و احتمالات مختلفی دارد و قابل تأویل است، ولی با رجوع به آیات محکم، تفسیر و معنای آن‌ها روشن می‌گردد). اما کسانی که در دل‌هایشان کژی و انحراف است، برای فتنه جویی (و گمراه کردن مردم) و بخاطر تأویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می‌کنند. و در حالی که تأویل آن جز الله نمی‌داند.

«ابن کثیر» در سخنی ارزشمند معنا و دلالت آیه را اینگونه به صورت خلاصه بیان می‌کند: «خداوند خبر می‌دهد که در قرآن ﴿آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ یعنی: آیاتی روشن و واضح الدلاله ای دارد که بر هیچ کسی فهمش پوشیده و پنهان نیست. و ﴿وَأُخَرُ﴾ آیاتی دیگر هستند که دلالت و برداشت از آن بر بسیاری یا بر بعضی از مردم پوشیده و پنهان است. هر کسی که آیات مشتبه را برای فهم صحیح، به آیات واضح ارجاع داده و محکمت را بر متشابهات، حکم قرار دهد، قطعاً راه درست را طی کرده است. خلاف این راه رفتن نتیجه عکس می‌دهد. برای همین می‌فرماید: ﴿هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ یعنی این آیات محکم، اصل و اساس قرآن هستند که در هنگام بروز اشتباه به آن مراجعه می‌کنیم. ﴿وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ یعنی آیات متشابه آیاتی هستند که احتمالاً دارد دلالتش موافق با محکمت باشد و ممکن هم هست محتمل معنا و دلالت دیگری باشد از لحاظ لفظ و ترکیب نه از لحاظ معنا و مقصود»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - تفسیر القرآن العظيم (۲/۲۵۳)







این قضیه ما را به موضوع بسیار مهمی سوق می‌دهد و آن ضرورت عرضه و جمع آوری نصوص مربوط به یک موضوع و گزینشی برخورد نکردن با آن است. چه بسا نصی متشابه باشد و معنایش فقط به وسیله‌ی نصوص محکم دیگری روشن شود.

شخصی مسیحی می‌آید و می‌گوید: قرآن شما بر تعدد خدایان دلالت می‌کند. دلیلش هم این قول الله متعال است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر- ۹] همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.

وجه شاهد هم وجود الفاضلی هستند که بر جمع دلالت دارد. مانند ضمیر (انا)، (نحن)، (نا) و (واو ضمیر جمع). در پاسخ می‌گوییم: این ضمائر همان گونه که بر جمع دلالت دارد، معنای تعظیم و بزرگداشت را هم می‌رساند. پادشاهان وقتی در مورد خودشان صحبت می‌کنند من باب بزرگداشت خودشان از صیغه جمع استفاده می‌کنند. از طرفی دیگر اگر به آیات محکم و روشن قرآن نگاهی بیاندازیم همه به توحید الله متعال اشاره دارد.

می‌فرماید:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ [الإخلاص- ۱] (ای پیامبر) بگو: «او الله یکتا و یگانه است».

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً ۚ آنتَهُوَ خَيْرًا لَّكُمْ ۚ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَحِدٌ ۚ سُبْحٰنَهُ﴾ [النساء- ۱۷۱].  
و نگوئید: (الله) سه گانه است، (از این سخن) باز آید که برای شما بهتر است، الله تنها معبود یگانه است.

قاعده پنجم: خویشتن‌داری در برابر شبهه‌ای که شخص پاسخ را نمی‌داند برخی اوقات با سوال کننده گانی برخورد می‌کنم که دچار شک و تردید شده‌اند و هنگامی که در باره‌ی علت این شک از آنان سؤال می‌کنم، دلایلی را ذکر می‌کنند که نباید موجب ایجاد این تردید در آن می‌شد. نهایت امر این است که این افراد فقط پاسخ را ندانسته‌اند. یعنی ایمان مسلمان باید آن قدر ضعیف باشد که با کمترین بادی بلرزند؟ آیا در برابر ندانستن جواب شبهه‌ای، قبل از این که شخص مسلمانی دچار شک و تردید شود، نمی‌توان برخورد و عکس‌العمل دیگری داشت که اسمش مثلاً (تحقیق، پرسش، نقد معلومات) باشد؟





ندانستن چیزی به معنای علم به نبودش نیست. یعنی اینکه ما اگر در جواب به شبهه‌ای درمانده شده‌ایم، به این معنا نیست که جوابی ندارد. و اگر به برخی از این ایرادات که موجب شکاکیت عده‌ای شده است دقت کنیم، خواهیم دید که به طور مفصل به آن پاسخ داده شده است. اگر شخصی که این اشکال برایش پیش آمده یک جستجوی سریعی در سایت‌های قابل اعتماد انجام می‌داد، قطعاً ده‌ها پاسخ در جواب به آن شبهه به دست می‌آورد.

**قاعده ششم: بررسی آثار منفی رفتن به سمت افکار مخالف با قرآن و سنت**  
کسی که گمان می‌کند اشکالاتی که در زیر چتر ایمان برایش ایجاد شده، در تونل الحاد حل و فصل می‌شود، کاملاً در اشتباه است. اگر در زمانی که مومن بوده ده‌ها سؤال برایش پیش آمده باشد، به سمت بی‌دینی که برود هزاران سؤال برایش پیش می‌آید. تفاوتی هم که وجود خواهد داشت این است که در زیر چتر ایمان، پاسخ‌ها به این ایرادات و اشکالات، قوی و موجه خواهند بود، بر خلاف پاسخ‌هایی که الحاد به سؤالات می‌دهد. البته اگر اصلاً پاسخی داشته باشند.

به عنوان مثال: سؤال از حکمت شر یا به تعبیر عده‌ای: معضل شر.  
بالفعل این قضیه یک معضل است ولی نه برای شخص مؤمن، بلکه برای شخص ملحد. چرا که ایمان به روز قیامت و حساب و ثواب و عقاب، این باور را در ما ایجاد می‌کند که هر کسی مظلومانه کشته شود یا سوزانده شود یا مورد تجاوز قرار گیرد، در سرای دیگری حقش را خواهد ستند و ظالم هم به جزای کارهایش می‌رسد. اما پاسخ کسی که به روز قیامت ایمان ندارد چیست؟ اگر پرسیم: سرنوشت آن همه ستمکار در طول تاریخ چه خواهد بود؟ و آیا با مُردنشان، حقوق آن همه مظلوم زیر خواب دفن خواهد شد؟

مثال دیگر: این سؤال که: چه کسی جهان را به وجود آورده است و برای چه غایتی؟

پاسخ به این سؤال در غیاب ایمان به خالق برای جهان، نسنجیده و گنگ است و سرگردانی به همراه خواهد داشت. برای همین شخص ملحد را می‌بینی که برای پاسخ به این سؤال از بی‌ارزش‌ترین فرضیات هم استفاده می‌کند و به آن چنگ می‌زند.





و سؤالات عدیده دیگری:

چرا جهان منظم و قابل فهم است؟ چرا قوانینی دقیق بر آن حاکم است؟ تصادف، چگونه معلومات ارثی بسیار دقیقی را داخل یک ظرف بی نهایت کوچک به نام «هسته» به وجود آورده است؟ و این صفات موجود در دی ان ای (که به صورت گُد است) چگونه عمل می کند که در شخص حامل آن تبدیل به صفاتی حقیقی و واقعی می شود؟

همچنین کسی که سنت را رها می کند با این حجت که ایراداتی بر آن وارد است و می گوید: نصوص قرآن برایم کافی است. اولین چیزی که با آن مواجهه می شود خود نصوص قرآن است که به اطاعت و تبعیت از پیامبر ﷺ دستور می دهد و مخالفت با اوامرش را حرام می داند. شخص منکر سنت حتماً دچار اشکالاتی حقیقی در تعامل با این نصوص قطعی خواهد شد و با احکام فراوانی که مسلمانان بر مشروعیت آن اجماع کرده اند و در قرآن هم وجود ندارد. و این خود باعث ایجاد سؤالات فراوان دیگری است. در واقع این شخص از سؤال و اعتراضات و شبهات، رهایی نیافته و بلکه با گذر از اشکالات و ایرادات جزئی با ایرادات حقیقی بزرگتری مواجه می شود.

### قاعده هفتم: بین وسواس و شبهه تفاوت قائل شویم

طبیعی است که انسان مؤمن دچار وسوسه های شود که صفای ایمانش را کدر کند. مسائلی مزاحم راجع به ذات الله و قضا و قدر و دیگر ابواب شریعتش، قلبش را درگیر میکنند. اما این وسوسه ها دلیلی بر ضعف ایمان و یا نفاق نیست و حتی صحابه و علما و عابدان هم از آن در امان نبوده اند. و برای رفع و درمانش و نیز دفع شیطان، به الله متعال پناه می بردند و فکرشان را از آن منحرف می کردند.

و تا وقتی که انسان مؤمن با این وسواسها در این چهارچوب برخورد کند، مشکلی وجود ندارد و بلکه به خاطر آن دچار خیر و اجر هم می شود. ولی مشکل حقیقی اینجاست که برخی نمی دانند چگونه با آن برخورد کنند. و با هر وسوسه ای که به ذهنشان می آید متأثر می شوند، تا جایی که به سطحی از هم و غم و درماندگی می رسد که با هیچ چیزی خوش و راحت نیست. بدتر از این، واکنش خطرناکی است که به آدم دست می دهد، به شکلی که از طهارت و نماز نفرت پیدا کرده و ترکش می کند یا اصلاً از دین به کلی متنفر می شود.





موضوع «وسوسه‌ها» و «شبّهات واقعی» دو چیز متفاوت از هم هستند. درمان شبّهات فقط با پاسخ دادن است البته اگر پاسخی محکم به آن داده شود. اما درمان وسواس، پاسخ دادن نیست و با این هم تمام نمی‌شود، اگر صد بار هم تکرار شود، درمانش این است که به کلی از آن اعراض و اجتناب کرد.

از نشانه‌های شناخت شبّه این است که غالباً دارای منبع مشخصی هستند. یا یک کلیپ تصویری است، یا نوشته‌ای یا یکی از دوستان و مانند این موارد. اما وسوسه‌ها، اندیشه‌ها و افکاری است که از خود انسان سرچشمه می‌گیرد و بیشتر هم در اوقات عبادت ظاهر می‌شود.

بعد از این قواعد مذکور باز هم ممکن است در درون انسان شبّهاتی باقی بماند که رهایی از آن برایش دشوار باشد. یا شبّه، بزرگتر از توانایی شخص در پاسخ به آن است. اینجاست که درمان فقط، دعا و زاری به درگاه خداوند است که این شک و تردید را برداشته و سینه اش صاف و گشاده شود و نگرانی و هم و غمش از بین برود.





## قواعد محاوره‌ای و جدلی با مروجین شبهات

قاعده اول: آگاهی لازم بر عقاید شخص مقابل و فراهم کردن مواد تصویری و نوشتاری موجود از وی قبل از انجام گفتگو

از عوامل موفقیت در بحث با مروجین شبهات: شناخت قبلی سخنان شخص شبهه افکن و فهم دقیق اصول عقاید و مهمترین دلایلش است. این کار در آماده کردن پاسخی مناسب یاری رسان است. و باعث می‌شود که شخص گفتگو کننده ناگهانی با سخنی از آنان غافلگیر نشود که در برابر آن آمادگی پاسخگویی ندارد. و این به ضرر شخص حامل حق تمام می‌شود.

ارزش این قاعده را شخصی می‌داند که خود عملاً تجاربی محاوره‌ای و جدلی از این دست را با تردید افکنان داشته است.

### قاعده دوم: اتفاق بر مبنای مشترک در گفتگو

ممکن است یکی از دو طرف گفتگو به دلیلی صحیح استناد کنند، ولی طرف مقابل به خاطر معترف نبودن به صحت این نوع از ادله آن را نپذیرد. و این گونه نزاعی بی‌فایده روی داده و وقت ضایع می‌شود. اما اگر در ابتدا بر مصدر و منبع دلیل که براساس آن گفتگو آغاز می‌شود، اتفاق نظر صورت گیرد، قطعاً بهتر بوده و راه نزدیکتری برای رسیدن به خروجی و نتیجه خواهد بود. هر چند لازم نیست در هر مناقشه‌ای این اتفاق قبلی وجود داشته باشد و شاید برخی اوقات اصلاً فرصت چنین کاری نباشد ولی به طور کلی مفید بوده و باعث می‌شود وقت و انرژی زیادی به هدر نرود.

مثلاً: ممکن است در برابر شخصی ملحد برای اثبات وجود خدا به معلومات عقلی پیشینی و بدیهی و فطری استدلال کنی مانند دلیل علیت. اما ناگهان با این حرف رو به رو شوی که او به جز محسوسات به چیز دیگری باور ندارد و دلایل عقلی را اصلاً نمی‌پذیرد.





قاعده سوم: مشخص کردن موضوع مورد مناقشه (تحریر محل نزاع) در برخی مناقشه‌ها دو طرف گفتگو بعد از مدتی بحث کردن متوجه می‌شوند که هر دو بر موضوع مورد بحث اتفاق نظر دارند ولی فقط برداشتشان از همدیگر اشتباه بوده است. این را می‌توان در گفتگوهای شبکه‌های اجتماعی به کثرت مشاهده کرد که فضایی از کینه و کدورت و شتاب زدگی و استرس را خلق می‌کند. درست این است که دو طرف گفتگو سخنان یکدیگر را ابتدائاً خوب بفهمند و موضوع مورد بحث و مناقشه را به طور دقیق مشخص کنند و آن وقت به سوی هدف مشخص شده گام بردارند.

جای تأسف است که برخی از طلاب علم، هنگامی که در مورد شبهه معینی یا ایراد فکری به خصوصی صحبت می‌کنند، چون دقیقاً موضوع مورد نظر را خوب فهم نکرده و برآن احاطه کامل ندارند یا اینکه مأخذ اشکال طرف مخالف را نگرفته اند، مشکل پیش آمده را نمیتوانند با نقدشان برطرف سازند. و این نشان از ارزیابی ضعیف و تنگ نظری است. بلکه واجب این است: موضوع مورد مناقشه و علت اصلی بروز اشکال، به طور دقیق مشخص و شناسایی شود تا به شکلی سریع و مفید به سمت درمان رفت.

قاعده چهارم: دقت کردن در سخنان طرف مقابل و واکاوی آن و کشف ایرادات و اشکالات نهفته آن

کسی که بر اصولی روشمند و محکم سیر نکند، حتماً دچار تناقض و اشکال خواهد شد. و بارز شدن این تناقضات برای خود وی و افراد دنبال کننده بحث، منجر به آشکار شدن خطا و ضعیف شدن جایگاه و موضع گیریش خواهد شد. برای همین واکاوی سخنان مخالف و تلاش در جهت شناخت اصولی که بر اساس آن گام بر می‌دارد و همچنین روش استدلالش، برای کشف مخالفتش با مبادی خودش قبل از مبادی دیگران و همچنین کشف تناقضات و ضعف استدلالش، یاری رسان است.

قاعده پنجم: اکتفا نکردن به دفاع

جایگاه دفاع ضعیف‌تر از هجوم است. به خصوص اگر پاسخ‌های شخص صاحب حق دقیق و محکم نباشد. مروجین شبهات هم با وجود گرایش‌های مختلفشان اما افکارشان مملوء از اشکالات بزرگیست که باید برای مردم





آشکارشان کرد آن هم از طریق طرح سؤالاتی چالشی و درخواست پاسخگویی از مدافعین و مروجینش.

روش ملحدان و ناباوران هم به این شیوه است که ایراداتی غیر اصولی و سطحی بر اسلام وارد می‌کنند و اصحاب حق به همان شیوه سطحی در مقام دفاع برخواسته و پاسخ می‌دهند بدون اینکه اساسیات افکار و مبنای اصلی تصوراتشان را در بوته نقد قرار دهند. و اینگونه این ناباوران در برابر مردم با چهره‌ای قوی ظاهر می‌شوند و صاحب حق هم ضعیف به چشم می‌آید، مگر اینکه شخص گفتگو کننده قدرت استدلالی و سبک زیبای «احمد دیدات» را داشته باشد که این چیز دیگری است.

### قاعده ششم: نپذیرفتن مقدمات و پیش فرضهای باطل

پذیرفتن مقدمات باطل یعنی اینکه مخالف ما را ملزم به پذیرفتن نتایج باطلش می‌کند که اصلاً ما فکرش را هم نکرده ایم. برای همین باید ابتدائاً آن را نپذیریم و این راه را بر شخص شبهه افکن سد می‌کند.  
به عنوان مثال:

بعضی از ملحدان در هنگام مناقشه، تو را به سوی هدفی که مقصودشان است سوق داده و می‌گویند: هر موجودی باید به وجود آورنده‌ای داشته باشد. آیا این طور نیست؟ اگر بگویی: بله. در ادامه می‌گوید: الله موجود است. پس به وجود آورنده وی کیست؟

اما درست این است که اساساً این قاعده را نپذیری چرا که صحیح نیست. درست این است که گفته شود: (هر چیز حادث یعنی «آفریده شده‌ای»، باید آفریننده‌ای داشته باشد). اما الله متعال حادث نیست. برای همین در مورد او نباید پرسید: چه کسی او را آفریده یا خلق کرده یا به وجود آورده است؟

قاعده هفتم: اگر مدعی هستی باید دلیل بیاوری و اگر ناقل خبری می‌باشی باید صحبتش را اثبات کنی.

«عضد الدین ایجی» در کتاب «آداب گفتگو» می‌گوید: «زمانی که کلامی خبری را مطرح کردی دو حالت دارد: اگر نقل قول است باید صحبتش را اثبات کنی و اگر مدعی چیزی باشی باید دلیل ذکر کنی»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - حاشیه الصبان علی شرح آداب العصد / ص (۶)





این قاعده، شیرازه جدل است. معنایش این است هر کسی مدعی چیزی باشد باید برای اثبات آن، دلیل بیاورد. یا اگر شخصی از دانشمندی یا متفکری یا هیئتی یا هر مصدر دیگری، معلوماتی را نقل میکند باید حتماً صحت این نقل را از آن مصدر به اثبات برساند. در غیر این صورت سخنش هیچ ارزش علمی نخواهد داشت. این قاعده اگر خوب پیاده شود، نیروی دفاعی قدرتمندی را برای دختر و پسران جوان در مقابل شبهات معاصر ایجاد می‌کند. در اینجا توجه به یک نکته لازم است و آن: تفاوت قائل شدن بین صحت نقل و بین نسبت داده آن به منبع و مصدری.

برای مثال: بعضی برای طعنه زدن به صحابه به برخی رویدادهای تاریخی استناد می‌کنند. اگر به آنان بگوییم: این را ثابت کن. می‌گویند: در تاریخ طبری موجود است در فلان جلد و فلان صفحه.

اما در حقیقت این صحیح نیست. این فقط اسناد است یعنی نسبت دادن قولی به کتاب یا مرجع مشخصی. باید به تاریخ طبری مراجعه کنیم تا ببینیم آیا طبری برای این داستان اصلاً سندی ذکر کرده است یا خیر؟ و بعد بررسی کنیم که آیا این سند صحت دارد یا باطل است؟. چرا که طبری نگفته کل روایاتی که در کتابش ذکر کرده، صحیح است. و در نتیجه اسناد دادن و ارجاع دادن به کتاب طبری به تنهایی کافی نیست و به معنای مهر صحه گذاشتن به آن سخن نیست. و بلکه فقط ارجاع و رفرنس دادن به مصدری است که تک تک روایاتش نیازمند بررسی سندی است تا صحت و سقمش مورد واکاوی قرار بگیرد.

قاعده هشتم: غفلت نورزیدن از استدلال گزینشی مخالف به نصوص شرعی و ضروری بودن عرضه سایر نصوص مربوطه به موضوع مورد بحث  
این قاعده، از مهمترین قواعد این باب است. توسل به استدلال گزینشی یکی از شگردهایی است که تردید افکنان و ملحدین و تبشیری‌ها بسیار از آن استفاده می‌کنند. مانند استدلال برخیشان به این آیه الله متعال:

﴿قُلْ فَاتُوا بِالَّتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا﴾ [آل عمران - ۹۳] بگو: «اگر راست می‌گویید، تورات را بیاورید و آن را بخوانید».

برای اثبات صحت دین مسیحیت. اما دیگر آیاتی که کفر مسیحیان را ثابت می‌کند، نادیده می‌گیرند.







یا مانند استدلال به این آیه:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ [القصص - ۵۶] (ای پیامبر!) بی تردید تو هر کس را دوست داری نمی‌توانی هدایت کنی.

برای اثبات اینکه انسان مجبور است و از خود اختیاری ندارد. اما سایر نصوصی که در آن اراده برای انسان اثبات شده را نادیده می‌گیرند مانند این فرموده الله متعال:

﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [الکهف - ۲۹]. پس هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد، و هر کس می‌خواهد کافر گردد.

یا مانند استدلال منکرین سنت به این آیه:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل - ۸۹] و (ما این) کتاب را بر تو نازل کردیم، که بیانگر همه چیز است.

و رها کردن آیات فراوانی که در آن به اطاعت از پیامبر ﷺ دستور می‌دهد.





## روشنگری‌هایی که شخص مدافع اسلام

و ثوابش، به آنها نیازمند است

اولاً: فضیلت پاسخگویی به شبهات:

- الله متعال می‌فرماید:

﴿وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۲] بوسیله آن (= قرآن) با آنها جهاد بزرگی بنما.

یعنی به وسیله قرآن. ابن تیمیه می‌فرماید: «شخصی که به شبهات اهل بدعت پاسخ می‌دهد، مجاهد است. تا جایی که یحیی بن یحیی می‌فرماید: دفاع از سنت، از جهاد بهتر است»<sup>۱</sup>.

- وظیفه‌ی انبیاء تبیین حق و ازاله‌ی تصورات غلط و باطل بوده است.

- الله متعال خود در دفاع از ذاتش و دین و شریعت و پیامبرش ﷺ بارها در قرآن پاسخ طاعنان را داده است. کما اینکه می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ۗ﴾ [مریم/۸۸-۸۹]

و (مشرکان) گفتند: «(الله) رحمان فرزندی (برای خود) برگزیده است. به راستی چیزی بسیار زشت (وزنده‌ای، در میان) آوردید.

تا آخر آیات. یا اینکه می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا ۗ وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ۗ﴾

[فرقان/۳۱-۳۲] و کسانی که کافر شدند؛ گفتند: «چرا قرآن یکباره بر او نازل کرده نمی‌شود؟!» این گونه (آن را بخش بخش نازل کردیم) تا با آن قلب تورا استوار داریم، و آن را آرام آرام (وبه تدریج بر تو) بخوانیم. و (کافران) هیچ (اعتراض و) مثلی برای تونمی‌آورند؛ مگر آن که برای تو حق و (پاسخی) نیک بیان‌تر می‌آوریم.

<sup>۱</sup> - مجموع الفتاوی (ج ۴ ص ۱۴).





دوم: بسیار مهم است که شخص این را به یاد داشته باشد که او از اسلام دفاع می‌کند نه از نظرات شخصیش. این یعنی باید اسلام را آن گونه که هست معرفی کند همراه با رعایت فقه دعوت و ترتیب اولویات.

سوم: شخص داعی در قبال اجابت و پاس‌خگویی مردم مسئول نیست مادامی که کارش را خوب انجام داده باشد. برای همین نباید حسرت و تأسف زیادی بخورد، بلکه وظیفه وی این است که نهایت تلاشش را بکند. و باید این را بداند که برخی مردم هستند به دنبال پذیرفتن حق نیست و این را خداوند در قرآن بسیار بیان کرده است.

چهار: شخص داعی باید به آراستگی اخلاقی و آداب اسلامی توجه ویژه داشته باشد تا بتواند نمونه و الگوی خوبی برای دیگران باشد. و این خود یکی از اسباب کاهش آثار منفی شبهات است. چرا که نمایش الگوی والای اخلاقی از سوی شخص متدین خودش نوعی دعوت و فراخوان نامحسوس و بی صدا است:

﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا أَلْقَبُ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

و اگر تند خو و سخت دل بودی، قطعاً از اطراف تو پراکنده می‌شدند



## تصویر کلی از نقشه شبهات مطرح شده در ضدیت با اسلام و ثوابت در زمان معاصر<sup>۱</sup>:

شبهات معاصر مطرح شده از سوی ملحدان و لادین‌ها و منکرین و تردید افکنان در سنت بر علیه اسلام و ثوابت، به دو نوع بر می‌گردد که زیر هر کدام عناوینی فرعی وجود دارد.

نوع اول: شبهاتی که اصل اسلام را نشانه گرفته. و شامل چهار باب است:

باب اول: شبهات پیرامون وجود و کمال و حکمت افعال الله متعال که دو قسمت است:

قسمت اول: شبهات پیرامون اثبات وجود خدا. و از بارزترین مسائلی که در ضمن این بخش است:

۱- چه کسی خدا را آفریده است؟

۲- اعتراض بر ادله وجود خدا مانند طعنه در مبدأ علیت.

۳- ادعای بی‌نیازی از خداوند در وجود قوانین دقیق موجود هستی.

۴- استدلال به برخی نظریات و فرضیات علمی معاصر مانند نظریه تکامل و جهان‌های موازی و بعضی از مسائل فیزیک کوانتوم برای اثبات عدم وجود خدا.

قسمت دوم: شبهات پیرامون کمال الله متعال و حکمت افعالش. و مواردی که در زیر مجموعه این قسمت قرار می‌گیرند:

۱- چرا خدا ما را آفریده و به عبادت خودش دستور داده است؟

۲- شبهه وجود شر در جهان.

۳- شبهه عدم اجابت دعاها.

۴- عذاب دادن کافران در آتش و جاودان بودنشان در آن.

۵- جمع بین عدل الهی و بین قضاء و قدر و نوشته شدن اعمال بنده گان.

<sup>۱</sup> - این تصویر کلی شامل تمامی شبهات متداول نیست. بلکه شبهات مشهور را دربر گرفته. همچنین تقسیم بندی مطرح شده اجتهادی بوده و قابل تصحیح شدن است. در این کتاب بیشتر شبهات مذکور در نقشه کلی را پاسخ داده ام.





باب دوم: شبهات پیرامون قرآن کریم. که دو بخش فرعی دارد:  
بخش اول: تشکیک در صحت نسبت قرآن به الله متعال  
بخش دوم: ادعای وجود خطا در آن. که این خطاهای ادعا شده سه نوع است:  
۱- لغوی.

۲- علمی.

۳- تناقض بین آیات.

بخش سوم: شبهات پیرامون پیامبر ﷺ. که این هم دو قسمت دارد:  
قسمت اول: تشکیک در نبوتش.

قسمت دوم: طعن به رویدادهایی از سیره و زندگانش که از مشهورترینشان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:  
ازدواجش با عایشه و صفیه و قضیه تعدد زوجات وحادثه بنی قریظه و حادثه عُرَیْن.

بخش چهارم: شبهات پیرامون احکام اسلامی. که از بارزترینشان می‌توان به مسائل زیر اشاره کرد:

۱- جایگاه زن در اسلام (ادعای مظلومیتش).

۲- احکام جهاد اسلامی (ادعای اینکه اسلام دین خشونت است).

۳- برده داری و عقوبه مرتد (ادعای مخالفت دین با آزادی).

۴- رجم زناکار و قطع دست دزد (ادعای اینکه اسلام دین وحشی گریست).  
در اینجا انکار برخی از این احکام توسط عده‌ای از مسلمانان مدّ نظر نیست، بلکه منظورمان افرادی است که به سبب این احکام، اصل اسلام را زیر سؤال می‌برند.

نوع دوم: شبهاتی که به غرض طعنه زدن به ثوابت شریعت مطرح می‌شود نه خود اصل اسلام. که شامل ۵ باب است:

باب اول: شبهات پیرامون سنت نبوی که شامل چند بخش است:

اول: اصل حجیت سنت و بی‌نیازی قرآن از آن.

دوم: حجیت اخبار آحاد به طور خصوص.

سوم: رجال و راویان احادیث.

چهارم: تاریخ تدوین و کتابت سنت.

پنجم: علم حدیث و منهج محدثین.





ششم: ایراد بر برخی از احادیث با ادعای تعارض آن با عقل یا حس یا قرآن یا علم  
تجربی جدید یا احادیث دیگر.

باب دوم: شبهاتی پیرامون روشمندی فهم نصوص شرعی.

باب سوم: شبهاتی پیرامون صحابه.

باب چهارم: شبهات پیرامون حجیت اجماع.

باب پنجم: شبهاتی پیرامون حدود شرعی.





## بررسی بارزترین شبهات معاصر که ملحدان

### و بی‌دین‌ها و منکرین سنت مطرح می‌کنند

در تبیین شبهات و ابطال آن به همان ترتیبی که در نقشه کلی بیان کردم، پیش خواهیم رفت با ذکر این نکته که این کتاب به صورت مختصر به بررسی این شبهات پرداخته و قصد بررسی تفصیلی و نقد موشکافانه آنها را ندارد. کسی که خواهان تفاسیل و جزئیات بیشتر است می‌تواند به مراجعی که در پایان هر باب از ابواب پیش رو ذکر خواهیم کرد، مراجعه نماید هر چند که ردیه‌ی مختصری که در این کتاب برای هر شبهه ذکر کرده‌ام کافی خواهد بود ان شاء الله.

قبلاً هم گفته شد که شبهات معاصر دو نوع‌اند:

۱- شبهاتی که اصل اسلام را نشانه گرفته است.

۲- شبهاتی که قصد طعن به ثوابت شرعی را دارد نه خود اسلام.

نوع اول شامل موضوعاتی می‌شود که بیانش کردیم. و اولینشان، شبهاتی پیرامون وجود و کمال افعال الهی است.

و قبل از پاسخگویی به این ایرادات، دو اصل را بیان خواهیم کرد که برای پاسخگویی به اعتراضات وارده، نقطه شروع، و مبنای ما خواهند بود:

اصل اول: ادله‌ی وجود خداوند متعال.

اصل دوم: حکمت از افعال خداوند متعال.





## اصل اول: ادله‌ی وجود خدا

### دلیل اول: دلیل فطرت

فطرت بشری از سه جهت به وجود خالق دلالت می‌کند:  
**جهت اول:** معلوماتی اولیه و ضروری وجود دارند که همراه با تمامی انسانهاست. و آن را در مدرسه و دانشگاه نیاموخته و بلکه در بدو تولد با وی بوده و در عقول بنی آدم به ودیعه نهاده شده است. مانند شناخت اینکه: هر مخلوق و شیء آفریده شده‌ای، خالق و به وجود آورنده‌ای دارد. یا اینکه جزء کوچکتر از کل است. با دو روش میتوان از این معلومات برای اثبات وجود خداوند بهره برد:  
**روش اول:** از لحاظ مشاهده و استدلال. بدین شکل که به هستی و انسان و مخلوقات بنگرد تا بداند که اینها به وجود آمده‌اند بعد از آنکه نبوده‌اند. سپس به وسیله‌ی شناخت فطری که می‌گویند: هر چیز به وجود آمده‌ای باید به وجود آورنده‌ای داشته باشد، استدلال می‌کنیم:

هستی و مخلوقات به وجود آورنده و خالق دارند که همان الله است.  
**روش دوم:** صرف وجود این غرایز معرفتی فطری دال بر این است که باید کسی این معلومات و معارف را در وجود انسان به ودیعه نهاده باشد. چون که از راه اکتساب و یادگیری به دست نیامده است. و این خود دلیل بر ضرورت وجود خالق است.

**جهت دوم:** ضرورت نیازمندی و پرستش یا اعتراف درونی انسان به نیازمندیش به خالق

چرا که در فطرت انسان، فقری ذاتی نسبت به نیروی غیبی، کامل و بی‌نیاز، وجود دارد که انسان از او امید نفع دارد و به وسیله‌ی آن، شرّ و ضرر را از خود دور می‌کند و برایش رام و ذلیل است خصوصاً در هنگام سختی‌ها.  
 برای همین از قدیم‌الایام و در سرزمین‌های مختلف اماکنی برای عبادت بوده‌اند. تا جایی که خورشید و ستاره‌ها و آتش و سنگ را پرستیده‌اند و از آنها انتظار جلب منفعت و دفع مضرت را داشته‌اند. فقط به این خاطر که انسان ذاتاً نیازمند معبودی است که نیازمندی و امیدهایش را پُر کند. اما ممکن است محیطی که انسان در آن زندگی می‌کند در به وجود آوردن اختلال و آشفتگی در هدف صحیحی که وی دنبال می‌کند، سهیم باشد. به جای اینکه به سوی معبود بر حق حرکت







کند، به سمت معبودان باطلی می‌رود که قبل از حکم شریعت عقلاً هم می‌داند، باطل هستند.

به همین خاطر است که پیامبران وقتی به سوی قوم‌هایشان مبعوث می‌شدند، محور رسالتشان اثبات وجود خالق نبوده است. چرا که تمامی امت‌ها به طور کلی به این اصل معترف بودند. با اینکه هر ازگاهی نیاز بوده عده‌ای را نسبت به این حقیقت فطری یادآوری کرد.

بلکه محور رسالتشان، دعوت به سوی عبادت خداوند و نهی از شریک قرار دادن برای وی بوده است. و از این رو است که روش گفتمان پیامبران هنگام بحث و مطرح کردن این حقیقت فطری، تذکری بوده است نه تأسیسی.<sup>۱</sup> انگار که می‌خواهد فطرت را در درون انسان‌ها زنده و بیدار کند نه اینکه بکارد یا بنا نماید. به این گفته الله متعال دقت کنید:

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [ابراهیم- ۱۰]. پیامبران شان گفتند: «آیا در (وجود) الله آفریننده آسمان‌ها و زمین شکی هست؟ این روش، روش کسی است که می‌خواهد موضوعی را تذکر دهد و یادآوری نماید نه اینکه معنایی مجهول را تأسیس و بنیاد نهد.

هر چند گروه‌هایی هستند که این نیاز فطری ثابت را منکر می‌شوند، ولی جای هیچ تردیدی نیست که در درونشان این نیاز وجود دارد و برقرار است. و انکار آن فقط به خاطر تکبر یا به سبب فاسد شدن و تغییر فطرت به وسیله‌ی عواملی خارجی است.

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (الروم- ۳۰). پس روی خود را با حق‌گر لی (واخلاص) به سوی دین آور، فطرت الهی است، که (الله) مردم را بر آن آفریده است.

و پیامبر ﷺ می‌فرماید:

(هر فرزندی بر فطرت به دنیا می‌آید. این والدینش هستند که وی را یهودی یا مجوسی و یا نصر لی می‌کنند).<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - یعنی شروع به پایه ریزی برای اثبات اصل وجود خداوند نکرده اند و بلکه در مقام اثبات الوهیت خداوند به وجود اعتراف پیشینی فطری به ربوبیتش، استناد میکردند آنهم من باب تذکر و یادآوری. مترجم

<sup>۲</sup> - صحیح البخاری (۱۳۸۵).





ابن تیمیه می‌فرماید: «اقرار و اعتراف به وجود خالق، مسئله‌ای فطری و بدیهی در درون انسان‌هاست. هر چند بعضی افراد ممکن است به خاطر دلایلی فطرتشان فاسد شود که در این صورت نیازمند استدلال و تفکر هستند تا به وسیله‌ی آن کسب معرفت و شناخت کند»<sup>۱</sup>.

ممکن است کسی بگوید:

مگر امکان دارد فطرت هم فاسد شود؟ از واقع عملی چه دلیلی برای اثبات این ادعا می‌توان ارائه نمود؟

در پاسخ باید گفت:

در واقعیت عملی، افرادی هستند که مبادی اولیه‌ی عقلی را انکار کرده و فقط به حس و تجربه ایمان دارند. تا جایی که اسباب خنده دیگران شده‌اند.

مثلاً: وقتی از یکی از آنها راجع به یک ساختمان بیست طبقه که در هر طبقه ده پنجره وجود دارد سؤال می‌کنید که نسبت یک پنجره به نسبت کلّ این ساختمان چگونه است؟ یعنی کوچکتر از ساختمان است یا بزرگتر؟

پاسخش این است که تا وقتی ساختمان را با چشم خود نبیند نمی‌داند و نمی‌تواند حکمی صادر کند.

با در نظر گرفتن وجود افرادی که نزدشان معارف اولیه‌ی عقلی به وسیله‌ی شبهات یا اعتراضاتی، مختل شده به شکلی که برایشان دیگر بدیهی نیست، می‌توانیم استدلال کنیم بر اینکه امکان ایجاد اختلال در فطرتی که آدمی را به سوی خدا سوق می‌دهد، وجود دارد. چرا که معارف بدیهی عقلی، فطری هم هست. بلکه تصور امکان فاسد شدن فطرت در قضیه اعتراف به وجود الله، بارزتر و آشکارتر از تصور آن در باب معارف اولیه عقلی است. به خاطر کثرت شبهاتی که در اوّلی وجود دارد ولی در دوّمی نیست.

جهت سوّم: غرایز و اخلاق. ما در انسان و حیوانات، غرایزی فطری و غیر اکتسابی را مشاهده می‌کنیم که نه آن را از جامعه فرا گرفته و نه از محیط زیست. بلکه بدون اینکه هیچ دخالتی در ایجاد آن داشته باشد در وجودش نهادینه شده است. شاید مشاهده کرده باشی برخی حیوانات هنگام به دنیا آمدن مستقیماً به سمت پستان مادرشان رفته و به دنبال شیر می‌گردند، بدون اینکه مادرشان آنها را

<sup>۱</sup> - مجموع الفتاوی (۱۶/۱۸۹)





راهنمایی کرده باشد. یا اینکه مادری وقتی سرپرستانش را در دهان نوزادش قرار می‌دهد، نوزاد می‌داند چگونه باید آن را بمکد و غذایش را از آن خارج کند. یا میل جنسی دو جنس مخالف نسبت به همدیگر و غریزه رابطه جنسی (جماع) و غرایز بسیار دیگری که وجود دارد.

بد نیست در اینجا سخن جالبی از متفکر مشهور «عبدالوهاب مسیری» را نقل کنیم که باعث تحول وی از نگاه مادیگرایانه به زندگی گردید. مهمترینش این بود که وقتی وابستگی شدید همسرش را به دخترش مشاهده کرد که از حدود ابزارهای مادی جامد و بی جان بسیار فراتر رفته، با خودش گفت: آیا امکان دارد همه‌ی اینها به خاطر آنزیم‌ها باشد؟<sup>۱</sup>

از دیگر غرایز نهادینه شده در انسان، ارزش‌های اخلاقی مانند: خوب بودن راستگویی و عدل و قبیح و زشت دانستن: ظلم و قتل و آزار کودکان و امثال این موارد است.

وجود خیرخواهی در انسان را نمی‌توان در دایره‌ی بیهوده‌گرایی تفسیر کرد. بلکه درک و فهم منسجم آن فقط در سایه‌ی ایمان به وجود خالق مدبر ممکن است که انسان‌ها را آفریده و فجور و تقوی را به نفوسشان الهام کرده است.

### دوم: دلیل خلق و ایجاد

این دلیل به مخلوقات مربوط می‌شود. عقل، ضرورتاً برای هر چیز به وجود آمده‌ای، به دنبال به وجود آورنده است به این ترتیب:

۱- جهان حادث است. مخلوقات هم بعد از اینکه معدوم بوده و وجودی نداشته‌اند، به وجود آمده‌اند و حادث هستند.

۲- هر حادثی باید به وجود آورنده و آفریننده‌ای داشته باشد.

۳- در نتیجه: هستی و مخلوقات خالق دارد که آنها را بعد از اینکه وجود نداشته‌اند، آفریده است.

این اصل - یعنی هر به وجود آمده‌ای به وجود آورنده‌ای دارد - از لحاظ عملی تمامی بشر به آن معترفند، اگر چه بعضی به صورت زبانی منکرش میشوند. ما در ورای هر حادثه‌ای از قبل معدوم، به دنبال فاعل آن می‌گردیم. پزشکان به دنبال اسباب انتشار بیماری‌هایی می‌گردند که قبلاً وجود نداشته و در این راه عمرشان با

<sup>۱</sup> - این سخن را در گفتگویی با جاسم مطوع در برنامه (حدیث الذکریات) بیان کرده بود.





پژوهش و تحقیق به سر می‌رود. چرا که به این مبدأ عقلی که همان سببیت است معترفند. روانشناسان و جامعه‌شناسان نیز به دنبال اسباب به وجود آمدن ناهنجاری‌های روحی و روانی و اجتماعی هستند. حتی نوزاد در گهواره‌اش وقتی صدایی را می‌شنود به دنبال مصدر آن می‌گردد. ابن تیمیه می‌فرماید:

«این که هر شیء حادثی حتماً باید به وجود آورنده‌ای داشته باشد از معلومات بدیهی بوده که حتی کودکان هم با فطرت خود آن را می‌دانند. اگر شخصی، کودکی را به طور ناگهانی بزند و کودک شخص ضارب را نبیند حتماً می‌گوید: چه کسی من را زد؟ اگر به وی گفته شود: هیچ کسی تو را نزده. عقلش نمی‌پذیرد که این زدن، فاعلی نداشته باشد»<sup>۱</sup>.

بنابراین؛ انسان سازگار و موافق با فطرتش، برای استدلال بر وجود خالق به چیزی بیشتر از نظر و تأمل در حدوث هستی و مخلوقات، نیازی ندارد. تا که بعد از آن ضرورت عقلی، خود زمام استدلال و اعتراف به وجود خالق را به عهده بگیرد.

اللّٰهُ متعال می‌فرماید:

﴿أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَّبِعُ بِهِ ۗ رَبِّبِ آمَنُونَ ۚ﴾ [الطور- ۳۰] آیا می‌گویند: «او شاعری است که درباره او منتظر حوادث روزگاریم، (و مرگش را انتظار می‌کشیم).

و می‌فرماید:

﴿أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ۖ﴾ [مریم- ۶۷]

آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما پیش از این او را آفریدیم در حالی که هیچ چیز نبود؟!

اثبات حادث بودن هستی، مسئله‌ای نیست که بسیار دشوار باشد. چرا که در محافل علمی امروزی کسی نیست که قائل به ازلی بودن هستی باشد. برای همین، دانشمندان ملحد در سیاق انکار وجود الله، حادث بودن هستی را منکر نمی‌شوند. ولی برای تفسیر نشأت و حادث بودنش از چهارچوب استدلال دینی و غیبی خارج می‌شوند.

<sup>۱</sup> - مجموعه الفتاوی جلد ۵ ص ۲۱۵





در این کتاب امکان تفصیل ادله‌ی علمی حادث بودن هستی وجود ندارد و می‌توان تحت عنوان: گسترش و تمدد هستی و همچنین با عنوان قانون دوم ترمودینامیک آن را در هر مرجع علمی دنبال کرد.

از مراجع مهم در قضیه‌ی اثبات وجود خدا بر اساس فطرت و عقل، می‌توان به کتاب «شموع النهار» استاد «عبدالله عجیری» مراجعه کرد.

### سوم: برهان نظم

بعد از آنکه عقل با برهان سببیت وجود خالق را اثبات کرد، اینجا دلیل دیگری هم هست که مسئله را روشن‌تر می‌کند و هرگونه تردید و شکی را از بین می‌برد که توضیحش اینگونه است:

این مخلوقات حادث (به وجود آمده) فقط مسئله‌ی حادث بودنشان مطرح نیست، بلکه در کنار این، با نظم و دقت زیادی به وجود آمده‌اند. و نظم موجود در آن، تمامی قدرت‌ها و توانایی‌های بشری را کمرنگ کرده وزیر سوال می‌برد، به گونه‌ای که اصلاً نمی‌توان آن را تقلید کنند یا مانندش را بسازند. این جاست که عقل حکم می‌کند این نظم و دقت و ظرافت نتیجه تصادف نبوده و بدون حساب و کتاب نیست، بلکه قدرت خداوند دانا و حکیم و توانا در ورای آن است.

بزرگترین دایرةالمعارف‌ها هم نمی‌تواند صورت‌های مختلف نظم و دقت و ظرافت موجود در مخلوقات را به نمایش بگذارد و اصلاً نمی‌توانند بر همه‌ی آن احاطه پیدا کنند. هر چه انسان نگاه و تأملش در وجود خود و حیوانات و زمین و اشیاء موجود در آن بیشتر شود، علم و یقینش بیشتر خواهد شد که این دقت و نظم قطعاً از روی کاری بی‌حساب و کتاب نیست. لذا از بزرگترین وسایل افزایش یقین به وجود الله، تأمل در مخلوقات و نظم و دقت موجود در آن است. برنامه‌های مستند فرصتی بزرگ برای اهل تأمل و تفکر است. همچنین کتاب‌های علمی که در مورد وظایف اعضای بدن و ترکیب سلول و معلومات موجود در دی ان ای و امثال این مسائل، نوشته شده است. و همه گواه بر این است که نظم موجود در این مخلوقات در حد معجزه هستند. خداوند متعال هم می‌فرماید:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ [فصلت: ۵۳] به زودی نشانه‌های خود را در آفاق و در نفس خودشان به آن‌ها نشان خواهیم داد، تا برای آن‌ها روشن گردد که او حق است.





و می‌فرماید:

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ ۚ ۲۰ وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۚ ۲۱﴾ [الذاریات: ۲۰ - ۲۱].  
 و در زمین (عبرت و) نشانه‌های برای اهل یقین است. و (نیز) در وجود خودتان، آیا نمی‌بینید؟

از مراجع مهم برای شناخت دقت و نظم موجود در مخلوقات می‌توان به کتاب «تجلی خدا در عصر علم» نوشته‌ی تعدادی از فیزیکدانان نخبه‌ی آمریکایی مراجعه کرد.

#### چهارم: برهان عنایت و توجه

بعد از ذکر دلیل حدوث و نظم، دلیل عنایت زائد بر آن دو بوده و بر ضرورت وجود خالق حکیم و دانا و مهربان، تأکید می‌کند. این برهان، هر چند که به طور کلی داخل در برهان نظم است، ولی شایسته است که جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. چرا که به بررسی ارتباط انسان و سایر مخلوقات می‌پردازد و اینکه خلقتشان در نهایت ظرافت و دقت است. اضافه بر اینکه خلقت مخلوقات در نهایت دقت است، ولی مشاهده می‌کند که برای استفاده انسان مُسَخَّر شده، به گونه‌ای که نیازهایش مانند تأمین غذا و دارو و حمل و نقل و سفر کردن و نگهداری و جنگ و ساخت و ساز را از آن تأمین می‌کند.

این عنایت و توجه، هدفمند است و عبث و بیهوده نیست. از همان ابتدای آماده شدن بستر مناسب برای انسان در شکم مادر و بعد از تولدش که همان غذای داخل شکم به سینه مادر منتقل می‌شود. همچنین عاطفه و محبتی که از سوی مادر نسبت به نوزادش ایجاد می‌شود. بعد از آن مُسَخَّر بودن گیاهان و حیوانات متناسب با نیازهایش و آماده بودن زمین برای استفاده از خیرات آن و مُسَخَّر بودن دریا برای حمل و نقل و صید و قرار دادن معادن در قلب زمین با امکان استخراج مواد لازم از آن و همچنین تناسب و توافق خورشید و ماه و شب و روز با مصالح و نیازهای انسان و بخشیدن قدرت عقلی به وی برای فهم هستی و آبادانی زمین و بسیار حالات و اشکال دیگری از عنایت و توجه که با شناخت و تأمل می‌توان آنها را درک کرد و فهمید.





اصل دوم: مقدمه‌ای مهم در تعامل با سؤالات مربوط به حکمت و عدالت خداوندی:

شناخت جواب سؤالات مربوط به کمال و عدل و حکمت الهی در افعالش کاملاً محقق نخواهد شد مگر بعد از پذیرفتن اعتقادات قبلی که بر برهان‌های قطعی استوار است و آن را به ترتیب بیان می‌کنم:

- ۱- ایمان تام به وجود الله متعال. که بخشی از دلایل آن را ذکر کردیم.
- ۲- ایمان به کمال خداوند در ذات و افعالش. این باور مبنی بر دقت و نظمی است که ما در مخلوقات مشاهده می‌کنیم. کما اینکه آثار برخی از مخلوقات بیانگر بعضی از صفاتشان است. مثلاً ما با دیدن یک نقاشی زیبا پی می‌بریم که نقاش در کارش مهارت دارد یا نه یک اماتور و شخص غیر حرفه‌ای است.
- ۳- اقرار به اینکه قدرت و علم و حکمت مخلوق، محدود است. اما علم و قدرت و حکمت خالق، مطلق و کامل است. انسان به طور پیوسته در حال بر طرف کردن مجهولات خود هستند. برای همین می‌بینیم شخصی آراء و نظراتی را تصحیح می‌کند که از نظر بنیانگذارش، درست و مطلق بوده است. آنچه را که بنا کرده نابود می‌کند یا چیزهایی را که نابود کرده دوباره بازسازی می‌کند. نظریه‌ای مطرح شده و نظریه‌ای را که قبلاً مردم معتقد بودند حقیقت است، نقض می‌کند. و همه‌ی اینها به خاطر ناتوانی انسان و محدودیت علم و قدرتش است. اما خالق، چیزهایی را انجام داده و به وجود آورده که بشر از انجام آن عاجز است. قوانینی را به وجود آورده که همه بشریت نمی‌توانند آن را نقض کنند. هیچ ذره‌ای - آشکار یا پنهان- در این هستی وجود ندارد مگر اینکه خداوند آن را تدبیر می‌کند و در عین حال دعا و درخواست افراد را می‌شنود و اجابت هم می‌کند. مظلومی را یاری می‌دهد و ظالمی را از بین می‌رود. رزق و روزی را تقسیم می‌کند. به هر کسی بخواهد قدرت و ملک می‌دهد و از هر کسی که بخواهد می‌ستاند. خلاصه: افعال خالق، تابع علم مطلق وی می‌باشد. اما احکام مخلوق، تابع علم ناچیز و محدودش است. برای همین؛ ایرادی که مخلوق از خالق می‌گیرد بر اساسی بسیار سست استوار است. و اگر انسان از درک مخلوقات و متعلقاتشان تا این حد ناتوان و عاجز است به شکل اولی از درک خالق و افعال و تصرفاتش عاجزتر و ناتوانتر است. چرا که ما علم و آگاهی به ذات و صفات خداوند نداریم مگر در حدی که خود وی، به توصیف خویش پرداخته است.





۴- ایمان به اینکه الله متعال پیامبرانی را فرستاده و به آنان آیاتی را وحی کرده تا به وسیله‌ی آن، مردم خالقشان را بشناسند و هدف از خلقتشان را بدانند. و آنان را با چیزهایی که دال بر راستیشان است یاری داده است از اخلاق کاملشان گرفته تا راستگو و دُرستکار بودنشان و دوریشان از تهمت و شکوک به اضافه معجزاتی که خداوند به آنان عطا نموده تا دلیل دیگری بر نبوت و راستگویی‌شان باشد.

اگر همه اینها را پذیرفته باشیم آن وقت است که خواهیم دانست: هیچ کسی جز خود خداوند نمی‌تواند به سؤالات مربوط به حکمت افعالش، پاسخی بدهد. و در کتاب نازل شده‌اش که هدایت و نوری برای مردم است این موارد را روشن کرده است. برای همین در این باب راه کسب شناخت صحیح، مصدر الهی است نه محدودیت بشری.

درک همه‌ی این حقایق مذکور موجب این می‌شود که ایمان و فرمانبرداریمان در برابر نصوص قرآن و سنت راجع به حکمت افعال خداوندی که در فهم آن ناتوان مانده ایم، موضع‌گیری کاملاً عقلانی و صحیح باشد. و این تسلیم و پذیرفتن، فرار از حقیقت نخواهد بود، بلکه بر اساس برهان عقلی بنا شده است.

یک مثال عملی نغز می‌تواند به روشن شدن موضوع به ما کمک کند: وقتی شرکتی مثل اپل یا سامسونگ گوشی همراهی را با دقت بسیار تولید می‌کند. و بعد در آن قطعه‌ای را مشاهده می‌کنیم که کارایش را نمی‌دانیم، هیچ وقت نخواهیم گفت که این قطعه بی‌فایده است. بلکه به دنبال سبب نصب این قطعه در این دستگاه خواهیم گشت. چرا که با توجه به تولیدات قبلی شرکت این را می‌دانیم که بیهوده چیزی را درست نمی‌کند. به همین شیوه این هستی بزرگ بر نظم و دقت و استواری عجیبی بنا شده است. مخلوقاتی که در نهایت دقت آفریده شده‌اند که نه گوشی و نه هیچ وسیله‌ی دیگر نمی‌تواند با آنها مقایسه شود. و همه بیانگر وجود خالق کامل در علم و قدرت و حکمتش است.

بعد از همه‌ی اینها آیا درست است در مورد چیزی در این هستی که فایده‌اش را نمی‌دانیم بگوییم: بی‌فایده است و حکمتی در درست کردنش نیست؟ بدون تردید این با عقل سلیم و قیاس صحیح مخالف است.

بعد از این دو مقدمه در مورد وجود خدا و کمالش و در پرتو آن می‌توانیم به تمامی ایرادات پیرامون وجود الله و حکمت کارهایش پاسخگو باشیم. و خطای







فاحشی است که در مورد سؤالات پیرامون حکمت خدا این اصول و مقدمات را نادیده بگیریم.





## نوع اول: شبهاتی پیرامون اصل اسلام

### باب اول: شبهاتی پیرامون وجود خدا و حکمت کارهایش

#### قسمت اول: شبهاتی پیرامون وجود الله متعال

در این بخش چهار شبهه را همراه با پاسخ‌هایشان مورد بررسی قرار خواهیم داد.  
 اول: سوال: چه کسی خدا را آفریده است؟  
 بسیار پیش آمده که ملحدان در برابر ادله‌ی وجود خداوند متعال، این اعتراض را وارد می‌کنند که چه کسی خدا را آفریده است؟  
 این سؤال در ذات خود باطل است و صحیح نمی‌باشد. چرا که دقیقاً مثل این است شخصی پرسد: آیا زمان بارداری مرد مانند زن ۹ ماه است؟ یا وزن درجه حرارت چند است؟ و سؤالاتی مغلطه‌آمیزی اینگونه.  
 این سؤال، در مورد چیزی از خالق است که امکانش وجود ندارد. یعنی مخلوق باشد. خالق، خالق است و نمی‌تواند مخلوق باشد تا در موردش پرسیم: چه کسی او را آفریده است؟

از دیگر اشکالات موجود در سؤال این است که بر پایه‌ی مساوات بین خالق و مخلوق بنا شده است و همچنین مساوی قرار دادن این دو قاعده: «هر رویدادی، آفریننده‌ی دارد» و قاعده‌ی «هر موجودی، وجود آورنده‌ی دارد» که هر دو مساوات، باطل و خطا است.

از دیگر دلایل باطل بودن این سؤال این است که لازمه‌اش این می‌باشد که هستی اصلاً نباید وجود داشته باشد. چرا که سؤال اینکه چه کسی خالق را آفریده است؟ دقیقاً مانند این سؤال است که چه کسی خالق خالق را آفریده است؟ و مانند این سؤال: چه کسی خالق خالق خالق را آفریده است؟ و همین‌طور ادامه خواهد داشت. و اگر این تسلسل را ادامه دهیم به این نتیجه خواهیم رسید که نباید هستی وجود داشته باشد. چرا اگر وجود خالقی برای این هستی، وابسته به وجود خالقی قبل از خود باشد و به همین ترتیب این خالق هم وابسته به خالقی قبل از خود باشد و تا بی‌نهایت، لازمه‌اش این است که نباید این هستی خالقی داشته باشد. چرا که خالق اولی نیست که این تسلسل نامتناهی در آنجا متوقف شده و





این آفرینش از وی صادر شود. در نتیجه هستی باید وجود نمیداشت مگر اینکه مصدر اولی باشد که ابتدایی برایش تصور نشود.

اینجا است که عظمت قرآن و نعمت بعثت پیامبر ﷺ برایمان آشکار می‌شود. در قرآن یکی از اسم‌های خداوند، اسم اوّل است همانگونه که در آیه ۳ سوره حدید آمده است. در صحیح مسلم<sup>۱</sup> نیز در دعای پیامبر ﷺ اینگونه آمده که فرموده اند: «اللهم أنت الأول فليس قبلك شيء». تو اولی هستی که قبل از تو چیزی نبوده است. و همه‌ی اینها حکمت درمان نبوی وارد در حدیث صحیح را برایمان روشن می‌کند که می‌فرماید: «شیطان به سراغ یکی از شما می‌آید و می‌گوید: چه کسی فلان چیز را آفریده است؟ تا جایی که به این نقطه می‌رسد و می‌گوید: چه کسی پروردگارت را آفریده است؟ اگر شخصی به این مرحله رسید به الله پناه ببرد و تماش کند»<sup>۲</sup>.

این حدیث بیان می‌کند که این سؤال از اساس غلط است. و تفکر در آن آدم را به نتیجه‌ای مثبت نمی‌رساند مگر اینکه به زبان شریعت برگردیم که خداوند را به اول توصیف می‌کند.

ابن تیمیه می‌فرماید:

«وقتی بنده‌ای به آخرین مرحله از سؤال آفرینش رسید باید توقف کند. یعنی اگر ذهنش درخواست مرحله بعد از آن را کرد باید تماش کند. پیامبر ﷺ دستور داده است که شخص در کنار پناه بردنش به خدا از وسواس تسلسل، دست بردارد همانگونه که وقتی شخصی به نهایت هدف و مطلوبش می‌رسد باید تماش کند و کوتاه بیاید»<sup>۳</sup>.

اما قاعده‌ی «هر موجودی باید به وجود آورنده‌ای داشته باشد» صحیح نیست. بلکه درست این است که گفته شود: هر شیء حادثی باید به وجود آورنده‌ای داشته باشد. و چون هستی، حادث بودنش ثابت شده است، برای همین باید به وجود آورنده‌ای داشته باشد.

**دوم: ادعای بی‌نیازیمان به خدا در وجود قوئین دقیق جهان**

<sup>۱</sup> - (۲۷۱۳)

<sup>۲</sup> - صحیح البخاری (۳۲۷۶)

<sup>۳</sup> - درء التعارض بین العقل و النقل ج ۳ ص ۳۱۴-۳۱۵





بعضی از ملحدین ادعایی را مطرح می‌کنند که هیچ دلیلی ندارد. بلکه دلایل زیادی آن را نقض و ابطال می‌کند. می‌گویند: قوانین دقیقی که هستی بر اساس آن جاری است ما را از اعتقاد به وجود خدا بی‌نیاز می‌کند. هستی به وسیله‌ی این قوانین است که خودش را به وجود آورده است.

در این کلام مغالطه و خروج از حقیقتی مهم نهفته است. و آن این است که قوانین: توصیفی و تفسیری هستند نه به وجود آورنده و خالق. آیا این امکان هست که بگوییم: چون معاملات مالی بر پایه قوانین محاسباتی انجام می‌شود این قوانین، می‌توانند یک فروشگاه تجاری ایجاد کنند؟

و آیا قوانین مکانیکی می‌توانند یک ماشین به وجود آورند؟ یا نیازمند یک صنعتگر است که با اجرای این قوانین، یک ماشین را به وجود آورد؟

و آیا قانون جاذبه، خلق می‌کند یا صرفاً وظیفه‌ی تفسیری و توصیفی دارد؟

وجود قانونی که پدیده‌ای مشخص را تفسیر می‌کند به معنای نبود وجود سببی برای نشأت آن نیست. شناخت ما نسبت به قوانینی که هواپیما به وسیله‌ی آن پرواز می‌کند و فرود می‌آید، نفی وجود سازنده هواپیما را نمی‌کند. و این مسئله در تمامی هستی جاری و صادق است.

نکته بعدی: این ادعا، نوعی نادیده گرفتن و گذر از یک سؤال بدیهی عقلی است: چه کسی این قوانین را به وجود آورد است؟ و چه کسی باعث شده که هستی بر اساس این قوانین عمل کند؟

**سوم: فرضیه تکامل داروین**

در این کتاب این امکان برایم وجود ندارد که به شکل مفصل، نظریه‌ی ای که بر قله مسائل جدلی دینی- علمی معاصر قرار دارد را واکاوی کنم که به تعبیر «آنتونی فلو» - ملحد مشهور اواخر قرن بیستم که در نهایت زندگیش را با اعتراف به وجود خالق به پایان رساند-: «یکی از مهمترین دلایلی است که ملحدین برای تفسیر تنوع موجودات زنده - بدون نیاز به وجود خدایی که آنان را آفریده است- به کارش می‌برند»<sup>۱</sup>.

این فرضیه، نزد عده‌ای تبدیل به اعتقادی شده که هیچ جدل و بحثی را نمی‌پذیرد به اضافه‌ی اینکه تنها فرضیه‌ی تجربی و علمی موجود برای تفسیر نشأت

<sup>۱</sup> - سفر عقل - عمرو شریف ص ۶۶





موجودات زنده است که در مقابل نظریه ایمان به وجود خالق قرار دارد. وهمین باعث شده است که محافل علمی - که از تفسیر مادیگرایانه هستی جانبداری می‌کنند- با قدرت و مبالغه بیش از حد به آن متمسک شوند و به بزرگداشتش پردازند.

نزاع موجود بین نخبه‌های زیست‌شناسی و بین دین تحریف شده‌ی کلیسا در قرون اخیر، منجر شد به اینکه هر طرف، دیدگاهی مخالف با دیگری داشته باشد. بدین صورت که منهج تفسیری زیست‌شناسان برای وجود کائنات به طور کامل از تفاسیر غیبی فاصله گرفته است. دقیقاً مخالف با موضع‌گیری کلیسا. و این باعث می‌شود که بی‌طرفی جامعه علمی زیست‌شناسی زیر سؤال برود.

این فرضیه به حد یک حقیقت علمی نرسیده است. اضافه بر اینکه خود دلایلی که برای اثبات تکامل موجودات مختلف به کار می‌برند بر حسب نوعیت تکامل، دارای قوت وضعف است. یعنی دلایل تکامل میان یک نوع از دلایل تکامل ین انواع، قویتر است.

نقد نظریه تکامل فقط از سوی دین نبوده و دانشمندان تجربی هم به انتقاد آن پرداخته و بزرگترین شکاف‌ها و ایرادات موجود در آن و چالش‌هایی که این نظریه با آن مواجهه است را بیان نموده‌اند. از این افراد می‌توان به دکتر «مایکل بیپی» استاد شیمی آلی دانشگاه «پنسلوانیا» اشاره کرد که کتابی به رشته‌ی تحریر درآورده به نام «جعبه سیاه داروین» که در محافل علمی سرو صدای زیادی به پا کرد و از این سخن داروین در کتاب اصل انواع آغاز کرده که گفته: «اگر این امکان وجود داشته باشد که بتوان اثبات کرد، عضوی پیچیده و مرکب از راه جهش‌های پی درپی و کوچک به وجود نیامده است، نظریه‌ام به طور کامل فرو می‌ریزد»<sup>۱</sup>.

دکتر «مایکل بیپی» در کتابش به بیان پیچیدگی وحشتناک سلول پرداخته که با سخن مذکور داروین همخوان است. مرکز براهین هم کتاب را به عربی ترجمه کرده و مرکز تکوین در ۴۳۰ صفحه آن را به چاپ رسانده است.

کتاب‌های دیگری هم از دانشمندان غربی وجود دارد که از وجهه نظری علمی به نقد نظریه پرداخته‌اند. از جمله کتاب: «آیگون‌های تکامل» اثر «جاناتان ویلز». پژوهشگران مرکز براهین این کتاب را با این مقدمه ترجمه کرده‌اند:

<sup>۱</sup> - اصل انواع چاپ دانشگاه هاروارد





[پیام اساسی کتاب «آیکون‌های تکامل» پیرامون دو بینش اساسی است:  
اول: ابراز توانایی پژوهشگران علم تجربی در بکارگیری ایدئولوژیک، سرکوبگرانه، دیکتاتورانه و حذفی علم، هر وقت که بخواهند و احساس کنند به آن نیاز دارند.  
دوم: ابراز قابلیت علم طبیعی برای اینکه به واسطه‌ی نظریات و فرضیات و مؤیدینش تبدیل به اسطوره‌هایی شود که شخصیت‌ها و نمادها و روایت‌ها و رموز و اشارات خاص به خود را داشته باشد].<sup>۱</sup>

کتاب بعدی «علم و اصل نشأت انسان» تألیف سه دانشمند «آن جوجر- داگلاس اکس - کیسی لسکین» در نقد تکامل داروین می باشد. و کتاب مهم دیگری به نام «طراحی حیات» تألیف دکتر «ویلیام دیمبسکی و دکتر جاناتان ویلز» در این مورد نوشته شده است.

دوست دارم این نکته را بیان کنم که بعضی از پژوهشگران مسلمان که متصدی نقد پروژه‌ی الحادی هستند، در تلاش برای ایجاد توفیق بین نظریه تکامل با اسلام هستند. چرا که معتقدند که تکامل انواع از لحاظ علمی ثابت است. فقط مخالفشان با ملحدین داروینی در قضیه تصادف است (یا همان انتخاب طبیعی). این افراد قائل به نوعی تکامل جهت دار و هدفمند هستند. یعنی باورشان این است که الله متعال خالق همه چیز است، ولی به وسیله‌ی قانون تکامل. یا بعضی از آنها می‌گویند: چه چیزی مانع از این است که خدا خالق مخلوقات باشد، ولی براساس قانون تکامل؟!]

این نظریه بیشترین برخورد و اصطکاکش با شریعت در موضوع خلقت آدم است. نصوص قرآنی به طور واضح بیانگر این هستند که الله متعال مستقیماً آدم را بدون وجود هیچ پدر و مادری آفریده است. یعنی نتیجه تکامل از نژاد پیشینی شبیه به انسان نیست.

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۝۵۹﴾

[آل عمران: ۵۹]. همانا مثل عیسی نزد خدا؛ همچون مثل (خلقت) آدم است (که) او را از خاک آفرید، پس به او فرمود: «باش» پس (بی‌درنگ) موجود شد.

<sup>۱</sup> - آیکونهای تکامل مرکز نکوین ص ۱۳





دکتر «هشام عزمی» در کتاب «تکامل هدفمند» به بررسی و نقد آراء و استدلال‌ات این افراد پرداخته که در مرکز براهین چاپ شده و همچنین در پایان نامه دکتری «شیخ سلطان عمیری» نیز به نقد آنان پرداخته شده است.

#### چهارم: فرضیه جهان‌های موازی

گفتگویی بین «ریچارد داوکینز» (بزرگ ملحدان معاصر) با «استیفن واینبرگ» (از مشهورترین فیزیکدانان ملحد جهان) پیرامون فرضیه‌ی جهان‌های موازی صورت گرفت. داوکینز امیدوار بود که از شخصیتی داناتر از خودش چیزی را بشنود که با آن بتواند این فرضیه را تقویت کند. ولی امیدش بر باد رفت. این متن گفتگو است: ' داوکینز: من نظر دانشمندان فیزیک مبنی بر اینکه نوعی کنترل و هدایت دقیق بر جهان وجود دارد را پذیرفته‌ام و تلاش کرده‌ام سه تفسیر احتمالی برای آن بیان کنم. اول: وجود خدا و با خودم گفتم: این که تفسیر نیست. دوم: نظریه‌ی جهان‌های موازی و اینکه ما در یکی از این جهان‌ها هستیم. و تفسیر سوم: را به تو نسبت دادم.

واینبرگ: اوه، نه.

داوکینز: شاید به خطا این کار را کرده باشم.

واینبرگ: دوست داشتم این کار را نمی‌کردی.

داوکینز: این چیزی است که من آن را فیزیکدان شجاع می‌نامم. کسی که می‌گوید: ما در حال حاضر نمی‌دانیم چرا این اشیاء به این شکل، ثابت و دقیق‌اند. روزی خواهد آمد که این را خواهیم فهمید، زمانی که راز هم چیز جلوی دستمان باشد. ولی اینطور که معلومه نقشت را بد بازی کردم.

واینبرگ: گمان می‌کنم که نباید مخمسه‌ای که در آن قرار گرفته‌ایم را پیش پا افتاده نشان دهیم. واقعیت این است که ما نمی‌توانیم جهان را تفسیر کنیم. مجموعه‌ای از قوانین طبیعی هستند که با تبدیل کردنش به قوانین ریاضی، هرگز توان فهم آن را نخواهیم داشت. چرا که ما ممکن است به قوانین ریاضی دست

<sup>۱</sup> - گفتگوی مشهوری است که با لینک‌های زیادی میتوان در یوتیوب آن را مشاهده کرد. این یکی از این آدرسها است که بخشی از گفتگو را میتوان در آن مشاهده کرد: [https://www.youtube.com/watch?v=dM1ztydrog\\_lantai](https://www.youtube.com/watch?v=dM1ztydrog_lantai)





پیدا کنیم، ولی هیچ وقت این قوانین، جهان را آنگونه که ما می‌بینیم و می‌شناسیم تفسیر نخواهند کرد.

و همیشه این سؤال باقی خواهند ماند که: چرا قوانین طبیعی موجود اینگونه هستند و تغییری نمی‌کند. هیچ راهی برای خروج از این ابهام سراغ ندارم. داوکینز: فرضیه‌ی آخری که اغلب فیزیکدان گاهاً مطرح می‌کنند، فکر می‌کنم همان فرضیه جهان‌های موازی باشد.

واینبرگ: هیچ کسی این را در ضمن یک نظریه‌ی حقیقی به حساب نیاورده است. چرا که یک نظریه با حدس و گمان بنا نمی‌شود. ما نظریه‌ی ای نداریم در قوانین ریاضی که برپایه حدس و گمان برپا شده باشد. تنها چیزی که می‌توانیم بگوئیم در مورد جهان‌های موازی، احتمالاً. یعنی احتمال دارد چنین چیزی باشد. داوکینز (بعد از این پاسخ مایوسانه واینبرگ): حقیقت هم این است که این نظریه دشوار است. یعنی تعداد این جهان‌های موازی باید بسیار زیاد باشد تا بتوانیم بگوئیم: جهان ما بخشی از آن است.

واینبرگ: حداقل باید تعدادش ۱۰ به توان ۵۶ باشد. و اگر فاصله بین این جهانها را نزدیک فرض کنیم آن وقت باید عددش ۱۰ به توان ۱۲۰ باشد. و این حقیقتاً چیز ناخوشایند و آزار دهنده‌ی ای است.»

فرضیه جهان‌های موازی از فرضیه‌یاتی است که بخشی از ملحدین متعصب بر روی آن تأکید دارند و آن را برون رفتی برای تفسیر نشأت هستی به جای اعتراف به وجود خالق می‌دانند. ذکر گفتگوی داوکینز و واینبرگ فقط برای اثبات این مسئله بود که این فرضیه از لحاظ علمی هنوز ثبات و استقرار ندارد و فیزیکدانان ملحد بزرگ مانند «استیفن واینبرگ» به آن معترف نیستند. در سایت یوتیوب سه کلیپ تصویری وجود دارد که توضیحات بیشتری از این فرضیه را ارائه می‌دهند و در آن به رد استدلال ملحدین به این فرضیه پرداخته شده است:

- ۱- گفتگویی که بین دکتر محمد عوضی و پروفیسور و فیزیکدان مسلمان محمد سالم طائی با عنوان (فرضیه جهان‌های متعدد و موازی) صورت گرفته است.
- ۲- کلیپی با عنوان (سؤالی پیرامون فرضیه جهان‌های متعدد از فیزیکدان مصطفی قدیح).







۳- حلقه‌ای با عنوان (جهان‌های متعدد) از مجموعه برنامه‌های (به اصلت بازگرد) که توسط رشاد قرنی اجرا شده است. جا دارد این نکته را بیان کنم که برادرمان رشاد در برنامه ویژه و زیبای خود با نام به (اصلت بازگرد) به مناقشه تعدادی از معلومات و داده‌های جدید علمی پرداخته که ملحدین به آن استدلال می‌کنند. همانگونه که می‌بینیم؛ شخص ملحد آماده است که حادث بودن هستی را به هر چیزی نسبت دهد جز الله متعال. و این‌برگ حاضر است این محاسبه پردردسر را بپذیرد تا اینکه به وجود الله ایمان داشته باشد.





### بخش دوم: شبهاتی پیرامون حکمت خدا در افعالش

سؤال‌های این بخش، بیشترین سؤالات را به خودش اختصاص داده است. که چهار سؤال در آن از بارزترینشان است:

- ۱- چرا آفریده و مأمور به عبادت خداوند شده‌ایم؟
- ۲- چرا در این جهان، شر وجود دارد؟
- ۳- چرا اجابت دعا تأخیر می‌افتد یا اصلاً محقق نمی‌شود؟
- ۴- چگونه بین عدل الهی و بین قضاء و قدر و کتابت اعمال بندگان جمع ببندی کنیم؟

در مقدمه ابتدای بحث در مورد حکمت در افعال خداوند بیان کردیم که: جز در وجود ایمانی قبلی به چند مسئله نمی‌توان سؤالات این بخش را خوب فهمید. که به آنها اشاره کردیم و می‌توانید به آن رجوع کنید. جواب‌های این باب مبنی بر این اصول قبلی است.

### سؤال اول: چرا خداوند ما را آفریده است؟ و چرا با اینکه به ما نیازی ندارد

دستور داده که وی را عبادت کنیم؟

قبل از پاسخ به این سؤال، مهم است که مقدماتی را که در مبحث حکمت افعال پروردگار بیان کردیم، دوباره مرور کنیم. چون هر سؤالی پیرامون حکمت از افعال الله متعال از آن مقدمات مذکور جدا نیست. بعد از مطالعه آن مقدمات می‌توانیم به طور خلاصه در چند نقطه به این پرسش پاسخ دهیم:

**اول:** ایجاد این هستی حیرت‌انگیز و مهیج و عظیم که انسان حتی ناتوان است در برابر کمترین چیزی که خدا در وی روح دمیده - مانند مگس - مقابله کند و همانندش را ایجاد کند، قطعاً بهتر و کاملتر از ایجاد نکردنش است. چرا که هر چیزی در این هسته، منادی کمال کسی است که آن را با این دقت و نظم به وجود آورده است.

دوم: بعد از مشاهده این همه نظم و دقت و عظمت، کدام یک کاملتر و صحیح‌تر خواهد بود: حکمت دار بودن وجودش یا بیهوده‌گیش؟ تردیدی نیست در وجود این





همه نظم و دقت و قوانین حیرت‌انگیز و معجزه آسا، وجود حکمت و هدفمند بودن همان چیزی است که با عقل انسان سازگار است. سوم: عقل، حکم میکند که این غایت و حکمت با کمال خالق این اشیای بزرگ، موافق و سازگار باشد. اشیایی که ما را به عظمت خالقشان و حکمت و کمال فراوانش راهنما هستند.

چهارم: کمال تام پروردگار و همچنین حکمت تامش از ایجاد خلاق، این را ایجاب می‌کند که خودش را به آنان بشناساند، آن هم به وسیله‌ی مبادی و بدیهیاتی مُرشد که در فطرتشان به ودیعه قرار داده و به وسیله‌ی اخبار مفصّلی که به آنان وحی می‌کند و از این راه آنان را با خالق و به وجود آوردنده‌شان راهنمایی میکند. پنجم: جز پیوند و رابطه خضوع و شکر و حمد و ثنا و تعظیم، در بین این مخلوقات ضعیف کوچک که در نهایت دقت و ظرافت آفریده شده‌اند، با خالق عظیمشان ارتباط دیگری تصور نمی‌شود. و این همان چیزی است که الله از مخلوقاتش می‌خواهد.

(اگر گفته شود: مگر خدا از ما و عبادت‌مان بی‌نیاز نیست؟)

در پاسخ می‌گوئیم: بله همین طور است. ولی تو در هیچ حالتی از وی بی‌نیاز نیستی. اگر بگویند: این دو چه ربطی بهم دارند؟

در پاسخ می‌گوئیم: الله کسی است که تو را آفریده و روزیت می‌دهد و زندگیت به دست اوست. او از تو بی‌نیاز است، ولی تو فقیر درگاهش هستی. عبادت هم تفسیر واقعی و طبیعی این ارتباط و پیوند است. و اگر زمانی از عبادت او خودداری کردی، احسانش را انکار کرده و دچار تکبر و کفر شده‌ای.

او به چیزی تو را فرمان نمی‌دهد که بدان نیازمند است، بلکه دستورش به موجب طبیعت ارتباطی است که در واقع امر، بین تو و او برقرار است. و این تفسیر این فرموده‌اش است که در مورد خودش می‌گوید که از تمامی جهانیان بی‌نیاز است و در عین حال هم می‌گوید: از بنده‌هایش کفر و ناسپاسی و انکار را نمی‌پذیرد.

حرف اول بیانگر کمال او در مقابل نقص تو است. و اما حرف دومش خبر از چیزی می‌دهد که از کمال او و نقص تو، لازم می‌آید. چرا که کمال وجود تو در عبادت کردن است. و اگر از این کار خودداری کردی و خواستی خودت به کمال بررسی قطعاً با منطقی عقل و ضرورت واقع مخالف کرده‌ای. و چنین زیاده روی و مبالغه‌ای در لجبازی و مخالفت باید عقاب شایسته به خودش را داشته باشد. اگر





این انکار، تنبیهی نداشته باشد، این یعنی اجازه دادن به زشتترین تغییر و چرخش در برابر بزرگترین حقایق وجود و در نتیجه اجازه دادن به بزرگترین ظلم. ولی عدل حق این را نمی‌پذیرد. به این فرموده الله متعال دقت کنید:

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ [المؤمنون-۷۱]  
و اگر حق از هوس‌های آن‌ها پیروی کند، آسمان‌ها و زمین و هر که در آن‌هاست، تباہ شوند.

همراه با معنای این فرموده او:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي﴾ [یونس-۳۵] آیا کسی که به (سوی) حق هدایت می‌کند، برای پیروی سزاوارتر است یا کسی که خود هدایت نمی‌شود.

یا این فرموده‌اش:

﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ [احقاف-۳] ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است جز به حق و (برای) مدتی معین نیافریده‌ایم.

به حقیقت خواهی رسید البته برای کسی که گوشش پذیرای شنیدن و پذیرفتن حق باشد<sup>۱</sup>.

در پایان اندکی در این آیات سوره انبیاء تأمل کنیم:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبَادٍ ۱۶ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَا لَاتَّخِذُنَّ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَعَلِينَ ۱۷ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ۱۸ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ - وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ۱۹ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ۲۰ أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِمَّنْ أَلَّخِذُوا هُمْ يُنْشِرُونَ ۲۱ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ۲۲ لَا يُسَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسَلُّونَ ۲۳﴾. و ما آسمان و زمین و آنچه را که بین زمین و آسمان است به بازیچه نیافریدیم. (۱۶) اگر می‌خواستیم جهان را به بازی گرفته و کاری بیهوده انجام دهیم می‌کردیم. (۱۷) بلکه ما

<sup>۱</sup> - ما بین پرانتز سخنان شیخ عبدالله بن سعید شهری در نوشته ای از ایشان در صفحه فیسبوکشان بود در تاریخ ۷ نوامبر





همیشه حق را بر باطل غالب و فیروز می‌گردانیم تا باطل را محو و نابود سازد و باطل بی‌درنگ نابود می‌شود، و وای بر شما که خدا را به وصف کار باطل و بازیچه متّصف می‌گردانید. (۱۸) و هر چه در آسمانها و زمین است همه ملک خداست، و فرشتگانی که در پیشگاه حضرتش مقربند هیچ‌گاه از بندگیش گردنکشی و سرپیچی نکنند و (از عبادتش) هرگز خسته و ملول نشوند. (۱۹) همه به شب و روز بی‌آنکه هیچ سستی کنند به تسبیح و ستایش او مشغولند. (۲۰) مگر این مردم (مشرک نادان) خدایانی از همین زمین برگرفته‌اند که جان آفرین باشند؟ (۲۱) اگر در آسمان و زمین غیر از خدای یکتا خدایانی وجود داشت همانا خلل و فساد در آسمان و زمین راه می‌یافت، پس (از نظم ثابت عالم) بدانید که پادشاه ملک وجود خدای یکتاست و از توصیف و اوهام مشرکان پاک و منزّه است. (۲۲) و او بر هر چه می‌کند بازخواست نشود ولی خلق از کردارشان بازخواست می‌شوند. (۲۳).

از مراجع مهم در این باب کتاب استاد «سامی عامری» است با عنوان: «چرا الله از بشر می‌خواهد وی را عبادت کنند؟» که از انتشارات مرکز تکوین است.

### سؤال دوم: چرا در این جهان، شرارت وجود دارد؟

چیزی که در این سؤال برای افراد معترض، فهمش دشوار است، این می‌باشد که نمی‌توانند؛ بین وجود شرّ و بین رحیم و مهربان بودن خداوند، جمع‌بندی صحیحی داشته باشند. و در سیاق این مسئله در میان تمامی صفات خداوند روی صفت رحمت خداوند زوم کرده‌اند و از صفاتی دیگر وی مانند حکمت و عزت و عظمت غافلند یا آن را نادیده می‌گیرند.

این سؤال از ناحیه فلسفی و شرعی، حرف و حدیث در موردش زیاد بوده و آثار زیادی در موردش نوشته شده است. در ادامه، قواعدی مختصر را بیان می‌کنم که در پرتو آن می‌توان موضوع شرّ را بفهمیم. اما قبل از آن، سؤالی را متوجه شخص ملحد می‌کنم:

وقتی که به خدا کافر شدی آیا شر در جهان تمام می‌شود؟ آیا کشتارها متوقف می‌شود؟ آیا سیل‌ها و آتشفشان‌ها و زلزله‌ها تمام شده است؟ و آن طاغیان قاتل مجرم، که خون هزاران و بلکه میلیون‌ها بشر را ریخته‌اند، وضعیتشان چگونه خواهد بود؟ آیا بعد از مردنشان تنبیه می‌شود؟ و آیا حقوق مظلومان از آنان ستانده می‌شود؟





در واقع مشکل حقیقی سؤال شرّ، متوجه شخص ملحد و بی‌دین است که منکر روز قیامت می‌باشد نه مؤمنی که به مسئله‌ی حسابرسی و عذاب و پاداش باورمند است.

دیدگاه مؤمن در برابر شرّ بر پایه‌ی قواعدی منسجم و نگرشی سازنده و مستحکم بنا شده است نه صرفاً عاطفه بدون دلیل. با این توضیح:  
**اولاً:** الله متعال به انسان اراده‌ای آزاد، عطا کرده که به وسیله‌ی آن بتواند بین خیر و شر انتخاب کند. و این مقتضای عدل است تا انسان براساس این اراده مورد محاسبه قرار بگیرد. هنگامی که وی با این اراده که به وی داده شده است انتخاب کند که بکشد و خون بریزد در اینجا دیگر شرّ به این شخص مختار نسبت داده می‌شود نه به خداوند متعال.

**دوما:** نمی‌توانیم حکمت از وجود شرّ را بفهمیم، مگر زمانی که باور داشته باشیم این دنیا، جای نقص و ابتلاست نه مکانی برای پاداش. شرّی که ما در دنیا می‌بینیم از بلاها و بیماری‌ها و حوادث، داخل در این وصف عامی است که خداوند اراده کرده دنیا مملوء از آن باشد. کسی که در این دنیا به دنبال پاداش و ثواب و عقاب است، سپس به این خاطر که به آنها دست نیافته، خداوند را متهم می‌کند، به وی می‌گوییم: تو مقصود خداوند از بودن در این دنیا را نفهمیده‌ای.

**سوما:** از سنت‌های ثابت که خداوند در این دنیا مقرر داشته، سنت ابتلا است. سنت خداوندی نیز که با حکمت وی سازگار و همخوان است، هیچ وقت تغییر نمی‌کند. این بلاها است که مؤمن را مانند طلایی که به وسیله‌ی آتش خالص شده است، پالایش می‌کند. بلاهایی که بسیاری از مردم را به سوی پروردگارشان باز می‌گرداند و از گناهان پاکشان می‌کند و سبب رهایی بسیاریشان از آتش جهنم است.

**چهارما:** در چیزهایی که شرّشان می‌دانیم، حکمت‌هایی وجود دارد که شاید در وهله‌ی اول برایمان پنهان باشد.

به عنوان مثال: وقتی که خضر، کشتی را سوراخ کرد حکمت کارش را برای موسی توضیح نداد. برای همین موسی با حالتی انکارآمیز گفت: (آیا کشتی را سوراخ کردی که مسافر لش را غرق کنی؟) [الکهف: ۷۱]. بعدها وقتی موسی سبب کار خضر را فهمید برایش مشخص شد که این کارش خیر بوده است. چون این کشتی





متعلق به افراد مسکینی بود که در دریا کار می‌کردند و پادشاه ظالمی هم بود در آن زمان که هر کشتی خوبی که دستش می‌افتاد را تصاحب می‌کرد. خضر خواست کشتی را به طور جزئی معیوب کند تا پادشاه کشتی سالم را تصاحب نکند.

در زندگی ما نیز این موارد زیاد است. با چیزهایی روبه‌رو می‌شویم که تلاش می‌کنیم به دستش آوریم با این تصور که نهایت خوشبختی و آرامش در آن است. ولی وقتی فراهم می‌شود، مشخص می‌شود که واقعیت چیز دیگری است. و تمنا می‌کنیم که ای کاش روی نمی‌داد. چه افراد زیادی که تمنای داشتن فرزندی را می‌کردند و وقتی خداوند به آنان فرزند عطا کرده، همین فرزند در دنیا سبب خستگی و درماندگی و بیچارگی می‌شود. تا جایی که آرزو میکند ای کاش عقیم می‌بود. ارزیابی اولیه ما برای خیر و شر ارزیابی‌های صد درصد حقیقی و مطلق نیستند.

خداوند شرّ محض را نمی‌آفریند. چیزی را که در ابتدای امر شرّ به نظرمان می‌رسد، اگر کمی خوب به آن دقت کنید می‌توانیم جوانی از خیر در آن ببابیم. اما شرط نیست حتماً آن را در این دنیا مشاهده کنیم. شاید برای هدفی بزرگتر در قیامت به تأخیر بیافتد.

از مراجع مهم در این باب می‌تواند به کتاب «معضل شر و وجود الله» نوشته دکتر «سامی عامری» اشاره کرد.

**سؤال سوم: چرا الله متعال دعای بعضی از مردم را اجابت نمی‌کند؟**

**اولا:** الله متعال آزمایش می‌کند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرد و مبتلا می‌کند و مورد ابتلا قرار نمی‌گیرد. کسی که با حالتی آزمایشی از خدا چیزی را درخواست می‌کند، با اوامر مخالف کرده است. حال چگونه توقع اجابت دارد؟

**دوما:** الله سبحانه و تعالی دعای بسیار از مردم را اجابت کرده است و این چیزی است که ما در وجود خودمان و افراد پیرامونمان مشاهده می‌کنیم.

سؤال صحیح این است که پرسیم: چه موانعی وجود دارد که باعث شده تا اجابت دعاهایمان به تأخیر بیافتد؟ این سؤال باعث می‌شود که آدم در وجود خودش بازنگری داشته و به دنبال خطای نهفته و اصلاح حال باشد. و تلاشش را برای تقرب الی الله چند برابر کند. و باید مطمئن باشیم آنچه خدا برایمان تدبیر می‌کند بهتر از آن چیزی است که ما برای خودمان تدبیر می‌کنیم و می‌اندیشیم.





سوما: ما ادله‌ای عقلی و قطعی داریم که دال بر ضرورت وجود خالق است و همچنین دال بر کمال حکمت و علمش. هنگامی که نزد عده‌ای این قضیه مشکل‌ساز - یعنی عدم اجابت دعا - با این ادله‌ی اضطراری تعارض پیدا می‌کند، ضرورت عقلی این را بر عقلاء ایجاب می‌کند که ادله‌ی قوی‌تر را مقدم بدانند و مسئله‌ای که فهمش مشکل است را بر اساس مسئله واضح و روشن، تفسیر کنند. و این قضیه‌ای بدیهی و ثابت است.<sup>۱</sup>

**چهارم:** طلب جوانب حکمت در تأخیر اجابت دعا. علم محدود انسان، منجر به محدودیت چشم‌انداز و خواسته‌های آدمی می‌شود. چه بسیار دعاهایی که اجابت نشده است ولی بعدها جانب خیر آن برایمان مشخص شده است.

**پنجم:** امام ابن قیم می‌فرماید: «ادعیه و اذکار به منزله‌ی سلاح هستند. کارایی سلاح وابسته به حاملش است نه فقط به بُرندگیش. هر وقت سلاح شخصی سلاحی کاملی باشد و عیبی در آن نباشد و ساعد شخص هم ساعدی قوی باشد و مانعی هم نباشد، قطعاً ضربات بدی به دشمن وارد خواهد کرد. و هر وقت یکی از این شرایط سه‌گانه تخلف کند، تأثیر آن هم از بین می‌رود»<sup>۲</sup>.

**ششم:** باید نصوص موجود دیگر مربوط به این مسئله را گردآوری کرده و به یک بخش اکتفا نکنیم. خدایی که فرموده است: (ادعونی أستجب لکم): مرا بخوانید تا دعایتان را اجابت کنم. همان کسی است که فرموده است: (ولنبلو نکم): حتماً شما را مورد آزمایش قرار خواهیم داد.

کسی که از دعا این را فهمیده باشد که فقط سنتِ ابتلا برای بشر است، نصی را گرفته و دیگری را رها کرده است. همچنین در حدیث صحیحی آمده که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «دعاهایتان استجابت می‌شود مادامی که عجله نکنید». این حدیث بیانگر مسئله مهمی است از شروط اجابت دعا و آن عدم عجله کردن در اجابت آن است.

اما اینکه ملحدین وجود خدا را منکر می‌شوند به ادعای عدم اجابت شدن دعاها در جوابشان می‌گوییم: به فرض که الله متعال دعاها را اجابت نمی‌کند. اینکه مستلزم عدم وجود وی نیست.

<sup>۱</sup> - این نقطه برگرفته از پاسخ به سوالی توسط شیخ سلطان عمیری است.

<sup>۲</sup> - الداء والدواء (ص ۲۶).







## سؤال چهارم: چگونه بین مسئله قضاء و قدر و بین عذاب کافر به خاطر کفرش جمع‌بندی صحیحی داشته باشیم؟

مسئله قضاء و قدر از مسائل شرعی نقلی است که تفصیلش باید از خود شریعت اخذ شود. عقل هم در آن مشارکت دارد از این جهت که در واقع عملی این را لمس می‌کند که انسان در تصمیم‌هایی که برای زندگیش می‌گیرد، دارای اختیار است. بسیاری اوقات غلط و خلط فهم در این باب، به خاطر ربط دادن معنای قدر با معنای جبر پیش می‌آید و این صحیح نیست. چرا که خداوند برای بنده اش فعل و مشییت و اراده ثابت کرده است که در برابر آن بازخواست می‌شود و اگر این اراده واقعی نمی‌بود، دیگر فایده‌ای در فرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب‌ها نمی‌ماند. چرا که پیامبران برای این مبعوث شده‌اند که مردم را یادآور شوند. کسی که اجابت کند مأجور بوده و کسی هم خودداری کند، مستحق عقاب خواهد بود. حال اگر بشر اراده‌ای نداشته باشد که محل این همه تذکر و پاداش و عقاب باشد، قطعاً این کارها بیهوده و عبث می‌باشد که خدا از این منزّه است.

در عین حال این مشییت بشری داخل در سنت اسباب است که خداوند در این هستی به ودیعه نهاده است. خداوند خود به وجود آورنده و مُرید این اسباب است. همانگونه که ازدواج را سببی برای وجود فرزند قرار داده است و آتش را سبب سوزاندن و آب را برای رفع تشنگی. به همین گونه اراده را سببی برای قیام عمل قرار داده و عمل را هم سببی برای داخل شدن به بهشت یا آتش جهنم. و همه‌ی این اسباب ذاتاً مستقل از اراده خداوند نیستند، بلکه تحت مشییت وی بوده و اگر بخواهد اثر آن را غیر فعال می‌کند همانگونه که در برابر آتش ابراهیم اینگونه کرد. موضوع قدر متعلق به حکمت الهی است. آدمی نمی‌تواند به حکمت الهی احاطه پیدا کند. برای همین از علی علیه السلام سخنی وارد است که می‌فرماید: «قدر سِرِّی از اسرار الهی است». روش صحیح برای برخورد با قضیه قدر، تسلیم شدن در برابر اخبار خداوند در مورد قضا و قدر و اعطای اختیار به انسان و اثبات اراده برای وی، می‌باشد. این تسلیم هم مبنی بر مقدمه‌ی ایمان به خداوند است. و این ایمان هم با دلایل قاطع عقلی ثابت است. پس تسلیم شدن در اینجا بر پایه‌ی دلایل عقلی آن جا بنا می‌شود. واللّه اعلم





از مراجع مهم در این باب می‌توان به کتاب «شفاء العلیل فی القضاء والقدر والحکمة والتعلیل» امام ابن قیم اشاره کرد.

### باب دوم: شبهاتی پیرامون قرآن کریم

این شبهات دو دسته هستند:

**دسته‌ی اول:** تشکیک در درستی نسبت آن به خداوند

با توجه به ارتباط و تلازم میان برهان‌های نبوت و برهان‌های درستی قرآن، سخن گفتن از برهان‌های درستی قرآن را به فصل بعدی (سوم) موکول می‌کنیم تا به همراه براهین نبوت از آنها بگوییم.

**دسته‌ی دوم:** ادعای وجود اشتباه در قرآن

اشتباهاتی که مخالفین ادعا می‌کنند، سه نوع هستند:

۱- لغوی.

۲- علمی.

۳- تناقض میان آیات.

**نوع اول:** اشتباهات لغوی (نحوی)

چهار جواب را برای تمامی شبهاتی که در این باره وجود دارند، ذکر می‌کنم:  
اولاً: نهایت چیزی که این افراد شبهه افکن در پی رسیدن به آن هستند، این است که بگویند: قرآن را محمد ﷺ ساخته و از سوی خداوند نیست، زیرا اگر از سوی خداوند بود، نباید اشتباهات نحوی در آن یافت می‌شد!

در پاسخ می‌گوییم که حتی اگر قرآن کریم از سوی خداوند نمی‌بود - حاشا که چنین باشد-، باز هم امکان نداشت که اشتباهات نحوی در آن یافت شود؛ زیرا زبان قریش آن زمان، ذاتاً در زبان عربی حجت بوده و تفاوتی ندارد که صاحب سخن محمد ﷺ یا حتی عتبه بن ربیع یا ولید بن مغیره باشد! پس اگر نسبت سخنی به ابوجهل ثابت گردد، محال است که در آن اشتباه نحوی وجود داشته باشد!

**دوما:** قواعد نحو، پس از قرآن تدوین شده نه پیش از آن. و تدوینش با استمداد از خطاب عربی آن دوره و مرحله‌ی پیشین صورت گرفته است. پس قواعد نحو،





برگرفته از قرآن کریم، اشعار عرب جاهلی و نصوص عرب و لغات حفظ‌شده‌ی آنان بوده، و این علمای نحو هستند که به قرآن و شعر برای قواعد نحو استناد میکنند، نه اینکه به عکسش عمل کنند.

سوم: قبایل عرب، لهجه‌های گوناگونی داشته‌اند که گاهاً در قواعد اعرابی متفاوت هستند و علمای نحو این‌ها را «لغات» می‌نامند و آن را خطا و اشتباه ندانسته‌اند، بلکه این لغات را صورت‌هایی از زبان عرب می‌دانند. برای نمونه، می‌بینیم که بعضی از قبایل عرب، همواره به مثنی، چه مرفوع و چه منصوب یا مجرور باشد، الف می‌دهند؛ «ابن عقیل» در «شرح الفیه‌ی ابن مالک» گفته است: «مصنف آورده که مثنی و آنچه بدان ملحق است در حال رفع الف و در حال نصب و جر یاء می‌گیرند و این قول مشهور در زبان عرب است، اما بعضی از عرب مثنی و هرچه بدان ملحق شود را مطلقاً با الف می‌آورند و می‌گویند: جاء الزیدان کلاهما و رأیت الزیدان کلاهما و مررت بالزیدان کلاهما»<sup>۱</sup>.

علامه «محمد محی‌الدین عبدالحمید» در «منحة الجلیل بتحقیق شرح ابن عقیل» می‌فرماید: «این، لغت کنانه، بنی حارث بن کعب، بنی عنبر، بنی هجیم و گروهی از ربیعیه‌ی بن وائل، زبید، خثعم، همدان و عذره می‌باشد، و آیه‌ی: ﴿إِنَّ هَذَانَ لَسُجْرَيْنِ﴾ [طه: ۶۳] مسلماً این دو (نفر) جادوگرند.

و نیز سخن پیامبر ﷺ «لا وتران فی لیلۃ»<sup>۲</sup> از این باب است، و شاعر نیز از همین جهت گفته است:

تزود منا بین أذناه طعنة دعته إلی هابی التراب عقیم

می‌بینیم که حق «هذان، وتران و أذناه» بنا بر لغت مشهور عرب این است که با یاء بیایند، زیرا اولی اسم إنّ و دومی اسم لا است که هر دو باید منصوب باشند، و سوّمی با اضافه‌ی ظرف پیش از خود در موضع مجرور می‌باشد، و این آیه تخریجات دیگری نیز دارد»<sup>۳</sup> که هرکه خواهان بود، به این کتاب مراجعه کند.

همچنین امام لغت‌شناس و متخصص، «احمد بن فارس» (۳۹۵ هـ) در کتاب «الصاحبی فی فقه اللغة» فرموده است: «فصلی درباره‌ی تفاوت لغات عرب: تفاوت موجود در لغات عرب، چند نوع است:

<sup>۱</sup>. شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۵۸

<sup>۲</sup>. سنن ابی داود (۱۴۳۹)، البانی آن را صحیح میدانند.

<sup>۳</sup>. شرح ابن عقیل با منحة الجلیل، ج ۱، صص ۵۷-۵۸





یکی: تفاوت در حرکات است مانند «نستعین» و «نستعین» با فتح و کسر نون، که فراء گفته است: در لغت قریش مفتوح است، ولی اسد و دیگران آن را با کسر نون می‌گویند.

شکل دیگر: تفاوت در حرکت و سکون، مانند «معکم و معکم» سپس صورت‌های مختلفی از تفاوت‌ها را ذکر کرده، تا به اینجا رسیده است: «از جمله‌ی آنها، تفاوت در اعراب است؛ مانند «ما زیدٌ قائماً» و «ما زیدٌ قائم» و «إنّ هذین» و «إنّ هذان» که در لغت بنی‌حارث بن کعب با الف می‌آیند و نیز شاعر گفته است:

تزود منا بین أذناه طعنة دعته إلى هابي التراب عقیم<sup>۱</sup>

چهارم. اشتباهاتی که به خیال مدعیان آمده، در آسان‌ترین بخش‌های زبان عربی است؛ همه می‌دانند که اسم «إنّ» منصوب است و معطوف بر منصوب، منصوب می‌شود و کودکی که درس عربی بخواند هم این‌ها را می‌داند؛ پس آیا عاقلانه است که کتابی با این همه بیان و فصاحت در چنین اشتباهات ساده‌ای بیفتد؟! معلوم است که چنین سخنی، از حدود عقل خارج است!<sup>۲</sup>

برای نمونه، معترضان می‌گویند که در سوره‌ی مائده اشتباه نحوی وجود دارد و آنچه باید منصوب باشد را مرفوع آورده است، آن هم این آیه که: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصْرِيَّةَ﴾ [المائدة- ۶۹]. همانا کسانی که ایمان آورده‌اند، و کسانی که یهودی هستند، و صابئان و نصاری.

اشکالشان این است که چرا ﴿وَالصَّابِئُونَ﴾ به صورت مرفوع آمده، حال آن که بر اسم إن که منصوب باشد، عطف شده است؟! در جواب می‌گوییم که در قرآن کریم دو آیه‌ی شبیه به این آیه وجود دارد که در هر دو «الصابئین» به شکل منصوب آمده است. یعنی همان چیزی که شما می‌گوئید باید اینگونه میبود تا صواب باشد، یکی آیه‌ی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرِيَّةَ وَالصَّابِئِينَ﴾ [البقرة- ۶۲]، به درستی کسانی که ایمان آورده‌اند، و کسانی که یهودی شدند و نصاری و صابئان (= ستاره پرستان).

<sup>۱</sup> . الصاحبی فی فقه اللغة، صص ۲۶-۲۵

<sup>۲</sup> - مراد نویسنده‌ی محترم این است که اگر بر فرض محال در قرآن اشتباه نحوی وجود داشت، باید در مسائل سخت‌تر لغت این اتفاق می‌افتاد، نه چیزهایی که برای همگان آشکار است، پس اینها اشتباه نیستند و مشکل در ناتوانی علمی معترضان است، مترجم.





و دیگری:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصْرِيَّةَ﴾ [الحج: ۱۷]، یقیناً کسانی که ایمان آوردند، و کسانی که یهودی شدند، و صابئان (= بی دینان) و نصاری.

پس قضیه ندانستن این نیست که معطوف بر منصوب، منصوب است!<sup>۱</sup> امام «طاهر بن عاشور» در تفسیر بزرگ خود «التحریر والتنویر» گفته است: «بیشتر مفسرین، ﴿وَالصَّابِئُونَ﴾ را مبتدا قرار داده‌اند و خبر محذوفی را برایش مقدر کرده‌اند من باب تقدیم چیزی که حقیقتش تأخیر است<sup>۲</sup> و خبر «إن» بر آن دلالت می‌کند، و اصل نظم چنین می‌باشد: *إن الذين آمنوا والذين هادوا والنصاری لهم أجرهم... إلى آخر، والصابئون كذلك، و این را مانند سخن ضابی بن حارث می‌دانند: ... فإني وقيار بها لغريب.*<sup>۳</sup>

نوع دوم: اشتباهات علمی

نوع دیگری از شبهاتی که منتشر می‌کنند، این است که در قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که با اکتشافات علوم طبیعی در تضاد است و می‌گویند که این نشان می‌دهد که قرآن از سوی خداوند نیست، زیرا اگر از سوی خداوند باشد، نباید در آن اشتباهی می‌بود!

مثالی که برای این ادعای خود می‌آورند، سخن خداوند راجع به ذوالقرنین است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ﴾ [الکهف- ۸۶] تا آن که به غروب گاه آفتاب رسید، (چنین به نظرش رسید) که خورشید در چشمه‌ای گل آلود و سیاه غروب می‌کند.

<sup>۱</sup> - و گرنه در این دو آیه آخر هم باید مرفوع می‌آمد و منصوب نمیشد. پس اشکال در ندانستن قواعد ابتدایی و ساده نحو نیست بلکه این متفاوت عمل کردن در نصب کلمه ای که باید مرفوع میشد سببی بلاغی و نکته ای حکیمانه دارد که باید اهل تأمل و تدبیر آن را بیابند. مترجم

<sup>۲</sup> - منظور این است که آیه اینگونه معنا میشود: یقیناً کسانی که ایمان آوردند، و کسانی که یهودی شدند، و صابئان (= بی دینان) و نصاری، اجر و پاداششان نزد پروردگارش محفوظ است. و صابئان نیز به همینطور. (والصابئون كذلك). در اینجا باید الصابئون بعد از اتهام کلمات قبلی می‌آمد و لی در وسط الفاظی قرار گرفته که بنا بر حرف انْ منصوب شده اند ولی چون صابئون مربوط به این جمله نیست و قرار است مبتدای جمله تازه ای باشد منصوب نشده. فقط حقیقت این بوده که با تأخیر ذکر شود ولی مقدم شده و این یکی از اسالیب بیانی در ادبیات عرب است و میتواند دلایل مختلفی داشته باشد که مفسران گوشه هایی از آن را ذکر کرده اند. مترجم

<sup>۳</sup>. التحریر والتنویر، ج ۶، ص ۲۷۱-۲۷۰





و می‌گویند که چگونه ممکن است که خورشید در چشمه‌ای، در زمین فرو رود، با آنکه علوم جدید اثبات کرده که خورشید از زمین بسیار بزرگتر بوده و نیز بسیار دور است!

این شبهه اگر چه بسیار سخیف است، اما بر بعضی از جوانان اثر گذاشته و نصرانی‌ها و ملحدان عرب آن را ترویج می‌کنند!

پاسخ به چند صورت ممکن است:

اول: خداوند نگفته که خورشید در چشمه‌ای تیره غروب می‌کند، بلکه آنچه ذوالقرنین دیده را توصیف کرده و فرموده است: ﴿وَجَدَهَا تَعْرَبُ﴾، یعنی در نگاه او چنین بوده، همانطور که ما هم می‌گوییم: ماه از پشت کوه برآمد! ماه در حقیقت، بیرون از زمین و دور است، اما در نگاه ما از پشت کوه برآمده و یا پنهان می‌شود!

دوم: بسیاری از پیشوایان تفسیر قدیم، پیش از اینکه ماهواره‌ها پدید آیند و تلسکوپ‌های جدید ساخته شوند، بیان کرده‌اند که مراد از این آیه، منظره‌ای بوده که بیننده دیده نه اینکه در حقیقت چنین باشد! برای مثال ابن کثیر (م ۷۷۴ هـ) فرموده است: «یعنی خورشید را در حال غروب در دریا دید و هرکس به ساحل برسد، خورشید را چنین می‌بیند؛ انگار که در دریا غروب می‌کند و پایین می‌رود، درحالی که خورشید در فلک چهارم قرار دارد و از آن جدا نمی‌شود!»<sup>۱</sup>

قرطبی نیز سخنان گروهی از مفسرین را آورده است و می‌فرماید: «قفال گفته که بعضی از علما فرموده‌اند که: مراد رسیدن ذوالقرنین به مشرق و مغرب خورشید نیست، که به جرم آن رسیده باشد، زیرا خورشید با آسمان، پیرامون زمین می‌گردد، بی آنکه به زمین بچسبد، و خورشید بزرگتر از این است که در چشمه‌های زمین داخل شود، بلکه چند برابر زمین بزرگ است. مراد این است که ذوالقرنین به انتهای آخرین منطقه آباد از جهت مغرب و مشرق رسید و دید که آفتاب در چشمه‌ای تیره فرو می‌رود. مانند اینکه ما می‌بینیم که خورشید وقتی بر یک زمین صاف میتابد انگار داخل زمین شده است»<sup>۲</sup>.

بیضاوی نیز در تفسیر این آیه گفته است: «شاید به ساحل اقیانوسی رسیده و آن را چنین دیده و در منظره‌ای که مشاهده کرده جز آب نبوده، برای همین خداوند

<sup>۱</sup>. تفسیر ابن کثیر، ج ۵، ص ۵۱۱

<sup>۲</sup>. تفسیر القرطبی، ج ۲، ص ۳۷۰





فرموده است {وجدها تغرب}: اینگونه آن را یافت که انگار در چشمه غروب میکند و نفرموده «کانت تغرب»: یعنی غروب میکرد در چشمه.<sup>۱</sup>  
 در تفسیر جلالین هم آمده است: «غروب خورشید در چشمه، در نگاه او بوده، وگرنه خورشید از دنیا [=زمین] بزرگتر است».<sup>۲</sup>  
 پس می‌بینیم که این موضوع در دوران‌های گذشته هم بسیار روشن و آشکار بوده است.

همچنین یکی دیگر از آیاتی که ادعا کرده‌اند با علم روز مخالف است، این قول خداوند است:

﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ﴾ [الرعد: ۳] و او کسی است که زمین را گسترده.

و می‌گویند که این آیه با گروهی بودن زمین که جدیداً کشف شده در تضاد است! در حقیقت این چیزی جز نادانی نیست، زیرا گروهی بودن زمین مطلب جدیدی نیست و از دیرباز شناخته شده بوده، تا جایی که علمای اسلام بر درستی آن نقل اجماع کرده‌اند! ابن حزم بیان داشته که «حتی یکی از پیشوایان اسلام که لایق این باشد او را پیشوای علم بگویند هم کروییت زمین را انکار نکرده و یک کلمه هم از یکی از آنان در این باره به ثبوت نرسیده، بلکه براهین قرآنی و حدیثی نشان از کروی بودنش دارند»<sup>۳</sup>

اما ادعای اینکه با آیه در تعارض است را از قرن‌ها پیش جواب داده‌اند؛ رازی در تفسیر کبیر خود می‌گوید: «اگر بگویند که {مَدَّ الْأَرْضَ} با گروهی بودن زمین در تضاد است، می‌گوییم: تسلیم چنین فهمی نیستیم، زیرا زمین جسم بزرگی است و گره‌ای که بسیار بسیار بزرگ باشد، هر قسمت از آن مانند چیز مسطحی دیده می‌شود!»<sup>۴</sup>

نوع سوم: ادعای وجود اشتباه در قرآن به سبب تناقض بین آیات  
 از جمله دیگر اشکالات و اعتراضاتی که ملحدان و تشکیک‌کنندگان در اسلام مطرح می‌کنند، این است که در میان آیات قرآنی، تناقض وجود دارد و تناقض هم، نقص است. پس قرآن کلام خدا نیست!

<sup>۱</sup>. تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۲۹۱

<sup>۲</sup>. تفسیر الجلالین، ج ۱، ص ۳۰۳

<sup>۳</sup>. الفصل فی الهلال والأهواء والنحل، ج ۲، ص ۷۸

<sup>۴</sup>. مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۱۹





این ادعا، بر پایه‌ی مقدمه‌ای فاسد یعنی وجود تناقض بین آیات بنا شده که نادرست است و تمام مثال‌هایی که می‌آورند، مردود بودنش برای مخاطب روشن است!

ادعای وجود تناقض قرآن از جهل نسبت به دلالت‌های الفاظ عربی مانند عموم و خصوص و همچنین جهل نسبت به مجموع نصوص قرآنی و حدیثی که مبین یکدیگرند، سرچشمه می‌گیرد. مفسرین به بیان آیاتی که ظاهراً میان خود تعارض دارند پرداخته‌اند، برای همین هرگاه چیزی شنیدی که ادعای تناقض در آن بود، به کتاب تفسیر مراجعه کن تا پاسخ را بیابی! بعضی از علمای تفسیر کتاب مستقلی در این باب نوشته‌اند که از مشهورترینشان امام «محمد امین شنقیتی» صاحب کتاب «دفع إبهام الاضطراب عن آی القرآن» است.

از جمله مثال‌هایی که می‌توان زد، موردی است که آن را از جوانی مصری و ملحد شنیدم که بعد از اینکه زمانی مسلمان بود، الحاد خود را آشکار کرده و در رسانه‌ها از فکر الحادی خود دفاع می‌نمود. من از اینکه می‌دیدم چنین مثال‌هایی حجت افرادی شده که اسلام را رها می‌کنند، غمگین می‌شدم، هر چند که اگر خداوند برای کسی بلائی بخواهد، هیچ کس نمی‌تواند مانع شود. به هر صورت، او می‌گفت که آیه:

﴿وَأَنْ تُصِبَّهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبَّهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۷۸] و اگر به آن‌ها (= منافقان) خیری برسد، می‌گویند: «این از جانب الله است» و اگر بدی به آن‌ها برسد می‌گویند: «این از جانب توست». بگو: «همه از جانب الله است».

با آیه:

﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ﴾ [النساء: ۷۹]

آنچه از نیکی‌ها به تو رسد؛ از جانب الله است، و آنچه از بدی به تو رسد؛ از جانب خود توست.

در تعارض است؛ چگونه در آیه‌ای خیر و بدی هر دو از سوی خداست و در آیه‌ی دیگر، بدی از خود ماست؟!

طاعنان در قرآن، این مورد را تناقضی آشکار می‌بینند، و به خدا سوگند اگر در این کتاب فصیح و مبین تناقضی بود - و حاشا که در کتاب خدا تناقض باشد - به







هیچ وجه در دو آیه‌ی پشت سر هم اتفاق نمی‌افتاد<sup>۱</sup>. و کسی که چنین ادعایی کند، به حقیقت سطحی‌نگر و ساده‌لوح است! منزه است خدایی که در همین سوره و بلکه پس از دو آیه از این آیات فرموده است:

﴿أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ أَلْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ۸۲﴾  
[النساء- ۸۲] آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ که اگر از سوی غیرالله بود، قطعاً اختلاف بسیار در آن می‌یافتند.

انگار که الله با این آیه، جاهلی که خیال تعارض بین آن دو آیه کرده بود را آموزش میدهد و بیان می‌دارد که اختلاف و تعارضی در این کتاب نیست!

برای جمع میان دو آیه می‌گوییم: مراد از آیه‌ی اول این است که مشرکین به پیامبر ﷺ فال بد می‌زدند و اگر خشکسالی و قحطی رخ می‌داد - که مراد از سیئه در آیه این است -، به پیامبر ﷺ نسبت می‌دادند و می‌گفتند این - نعوذ بالله - از شومی ایشان است، پس خداوند به آنها گفت: مقدر کردن خشکسالی و قحطی، و همچنین برکت و گشایش همگی از جانب خداوند است.

اما مراد از آیه‌ی دوم این است که: هر خیری به مردم برسد، فضل خداوند و احسان اوست و هر بدی که به آنها برسد، به سبب کارهای خودشان است، اگر چه همه از تقدیر خداوند است. برای همین مفسرین می‌گویند که این آیه تمام مسلمانان را خطاب قرار می‌دهد و خاص پیامبر ﷺ نمی‌باشد. پس در این صورت، مانند این آیه می‌شود:

﴿وَمَا أَصْبَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ [الشوری- ۳۰] و هر مصیبتی که به شما رسد، به خاطر کارهایی است که انجام داده‌اید، و (الله) از بسیاری (گناهان) درمی‌گذرد.

در نتیجه تعارضی میان دو آیه نمی‌ماند؛ هر چیزی از نظر قضا و قدر از جانب خداوند است و در عین حال از جمله دلایل مصیبت‌ها و مشقت‌ها، اعمال بدی است که مرتکب می‌شویم.

در پایان، یکی از کتاب‌های مفید در این باب را معرفی می‌کنیم که کتاب: «تنزیه القرآن الکریم عن دعاوی الطاعنین» اثر منقذ سقار می‌باشد.

<sup>۱</sup> - چون این دو آیه ای که می‌گویند در بینشان تناقض وجود دارد ۷۸ و ۷۹ سوره نساء است.





## باب سوم: شبهاتی درباره‌ی پیامبر ﷺ

این شبهات، دو نوع هستند:

(۱) ایجاد شک در نبوت ایشان

(۲) خرده‌گرفتن به سیره و زندگانیشان

از جمله مشهورترین مواردی که از سوی اسلام‌ستیزان مورد طعنه قرار می‌گیرد، ازدواج ایشان با عائشه و صفیه، چند زنی ایشان، حادثه‌ی بنی‌قریظه و عُرنین است.

در جواب نوع اول از شبهات، باید با دلایل عقلی و نقلی به اثبات نبوتشان پرداخت و بسیاری از دانشمندان علوم اسلامی به این جانب اهتمام داشته‌اند، هرچند که بیشتر بر معجزات حسی و امور خارق‌العاده تکیه کرده‌اند.

در حقیقت جمع‌کردن دلایل عقلی و نقلی با هم، کامل‌ترین نوع احتجاج و استدلال است، خصوصاً اینکه در قرآن، دلایل عقلی برای اثبات نبوت ذکر شده است. و بسیاری از علمای دین مانند غزالی در «المنقذ من الضلال» و ابن تیمیه در «شرح الأصبهانیة» و «النبوات» گفته‌اند که دلایل و براهین پیامبری محمد ﷺ منحصر در معجزات حسی خارق‌العاده نیست، بلکه انواع گوناگونی دارد.

باید این نکته را هم یادآور شویم که مردم در به دست آوردن یقین از این دلایل، متفاوت هستند؛ بعضی از آنها با یکی هم یقین حاصل کرده و بعضی دیگر با مجموعشان به یقین می‌رسند. البته هیچ انسان عاقل و منصفی شک نمی‌کند که مجموع دلایل نبوت محمد ﷺ افاده‌ی قطع و یقین می‌کنند. در اینجا به بعضی از این دلایل و براهین اشاره می‌کنیم:

### اول: دلیل راستگویی و اخلاق ایشان:

«معلوم است که فرد مدعی نبوت، از بهترین و کامل‌ترین مردم و یا از پست‌ترین و ناقص‌ترین آنهاست؛ حال چگونه ممکن است که بهترین مردم با بدترین مردم اشتباه گرفته شود؟! هرگز نبوده که دروغ‌گویی ادعای پیامبری کند، مگر اینکه نادانی و دروغ و فجورش آشکار شده و چیرگی شیطان بر او روشن بوده، و در





مقابل کسی از پیامبران راستین ادعای نبوت نکرده مگر اینکه علم و راستی و نیکی و انواع کارهای خیر او برای همگان آشکار بوده است.»

و به عبارتی دیگر: «مدعی نبوت، یا راستگوترین مردم و یا دروغگوترین آنهاست و وضعیتش تنها بر جاهل‌ترین افراد پوشیده می‌ماند. بلکه قرائن حالشان، معرفیشان می‌کند. و شناختن فرد راستگو از دروغگو در غیر از ادعای نبوت راه‌های بسیاری دارد، چه رسد به ادعای نبوت؟!»

این دو عبارت از ابن تیمیه<sup>۱</sup> و ابن ابی العز حنفی<sup>۲</sup> (رحمهما الله) دلالت عقلی واقعی بسیار زیبایی دارند. ادعای نبوت، ادعای خبر معینی است که صاحب خبر یا راستگو و یا دروغگوست، و جدا کردن این دو در ادعاهای بزرگ بسیار آسان است و خدعه‌ی در آن پوشیده نخواهد ماند!

شناختن سیره‌ی محمد ﷺ و احوال ایشان نشان می‌دهد که ممکن نیست که در ادعای نبوت دروغگو بوده باشند، زیرا دوست و دشمن به اینکه صاحب اخلاق کامل و جوانمردی و امانت‌داری بوده، شهادت داده‌اند و از قدیم به این اوصاف شناخته شده بوده است. برای همین اگر کتاب‌های دشمنان اسلام و شبهه‌پردازان را زیر و رو کنید، طعنه‌هایی مربوط به بعضی از اعمال ایشان می‌بینید - که پیامبر ﷺ از تهمت‌هایشان بری هستند - ، اما چیزی که به راستگویی ایشان خدشه زند را نمی‌یابید، و این اعتراف ضمنی اسلام‌ستیزان به راستگویی پیامبر ﷺ است.

پیامبر ﷺ پیش از آنکه به نبوت برسند، در میان قوم خود در مکه زیسته بودند و به راستگوی امانت‌دار (الصادق الأمين) لقب یافته بودند و در ابتدای رسالت «از صفا بالا رفته و فرمودند: اگر به شما خبر دهم که لشکری آمده و می‌خواهد بر شما هجوم بیاورد، مرا تصدیق می‌کنید؟

گفتند: آری! تو را همواره راستگو یافته‌ایم!».

فرمودند: پس من، شما را از عذاب شدیدی که پیش‌روست، هشدار داده و می‌ترسانم!»<sup>۳</sup>.

همچنین از جمله شواهد راستگویی ایشان ﷺ آن است که وقتی ابر سیاهی از شایعات پلیدی که امّ المؤمنین عائشه همسر پیامبر ﷺ را به زنا متهم می‌کرد، شهر

۱. شرح العقيدة الأصبهانية، ج ۱، ص ۱۳۸

۲. شرح الطحاوية، ص ۱۰۹

۳. صحیح البخاری (۴۹۷۱) و صحیح مسلم (۲۰۸)





را پوشانند، و پیامبر ﷺ را دچار آزار و حزن فراوان کرد، پیامبر ﷺ در مقابل چه کرد؟ اگر قرآن کریم از جانب ایشان بود، چرا خود آیه‌ای در آن زمان نیاورد که همسرش را از آن تهمت تبرئه کند و مردم مدینه آن را تصدیق کنند؟! با یاران خود در آن امر مشورت کردند و علناً خطبه خواندند که رأس فتنه (ابن ابی) ایشان را درباره‌ی خانواده‌شان آزار داده، با این حال هیچ‌یک از این‌ها را به خداوند نسبت ندادند. سپس بعدها وحی در خصوص تبرئه‌ی ام‌المؤمنین عائشه نازل گردید!<sup>۱</sup>

زمانی که أبو سفیان رضی الله عنه به شام رفت - و این پیش از آن بود که اسلام بیاورد و او سرور قریش و رهبر آنان بر ضد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود-، «هرقل» از او پرسید: آیا او را به دروغ متهم کرده بودید؟ أبو سفیان پاسخ داد: خیر! هرقل پاسخ حکیمانه‌ای داد و گفت: از تو پرسیدم که آیا پیش از آنکه ادعای نبوت کند، او را در راستی‌اش متهم کرده بودید یا خیر، که پاسخ تو منفی بود، و دانستم شخصی که حاضر نیست به مردم دروغ بگوید به طریق اولی به خدا دروغ نمی‌بندد!<sup>۲</sup>

خورشید در روزی که ابراهیم پسر پیامبر صلی الله علیه و آله وفات کرد دچار کسوف شد و مردم می‌گفتند که خورشید برای مرگ ابراهیم کسوف کرده، امّا پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟ آیا مردم را بر این باور تأیید کرده یا اقلأ سکوت کردند؟ خیر. بلکه میان ایشان خطبه‌ای خوانده و این اعتقاد غلط را تصحیح کرده و فرمودند: خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های خدایند که برای مرگ یا زندگی هیچ‌کس گرفته نمی‌شوند.<sup>۳</sup>، سپس آنان را به نماز، استغفار و صدقه رهنمایی کردند.<sup>۴</sup>

همچنین از شواهد صدق و راستی ایشان آن است که قرآن را به طور کامل ابلاغ کردند، با آنکه در آن، آیاتی بود که عتاب نسبت به شخص ایشان به شمار می‌آمد، مانند قول خداوند:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ [عبس - ۱] چهره درهم کشید، و روی برگردانید.

و ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾ [التوبه - ۴۳] (ای پیامبر!) الله تورا ببخشاید! چرا به آن‌ها اجازه دادی؟!

<sup>۱</sup>. صحیح البخاری (۲۵۱۸)

<sup>۲</sup>. صحیح البخاری (۷)

<sup>۳</sup>. صحیح البخاری (۱۰۴۳) و صحیح مسلم (۹۰۲)

<sup>۴</sup>. به کامل الصورة ۲، ص ۴۶ بنگرید





و ﴿لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاحِكَ﴾ [التحریم- ۱] چرا چیزی را که الله بر تو حلال کرده است به خاطر خشنودی همسر لت (بر خود) حرام می کنی؟!

و ﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ [الأحزاب- ۳۷] و در دل خود چیزی را پنهان می داشتی که الله آن را آشکار می کند، و از مردم می ترسیدی؛ در حالی که الله سزاوارتر است که از او بترسی.

اگر محمد ﷺ به راستی فرستاده ی خدا نبودند، چرا باید چنین آیاتی را به مردم می رساندند؟ چه چیزی ایشان را مجبور کرده بود که این آیات که مردم تا روز قیامت آن ها را می خوانند را ابلاغ کنند، جز آنکه ایشان از جانب آفریننده ی خود مأمور به تبلیغ این آیات بوده باشند؟!

دوم: براهین قرآنی بر راستی نبوت پیامبر ﷺ

همین قرآن که پیامبر ﷺ برای مردم آورده اند، بزرگترین دلیل و برهان برای راستی نبوتشان بوده و ثابت می کند که کلام خدا است، و با اینکه پیامبر ﷺ امی بوده اند و خواندن و نوشتن نمی دانسته اند و شعر نمی شناخته اند، با این حال با این کتاب، تمام بشر را به مبارزه طلبیده و خواستند که - اگر خواهان باطل کردن دعوتش هستند-، مانند آن را بیاورند، یا ده سوره مانند آن بیاورند، یا یک سوره بیاورند. اما مشرکین، جنگ با ایشان را بر پاسخ دادن این تحدی، ترجیح دادند؛ زیرا ناتوان ماندند. و با وجود قوی ترین انگیزه ی ممکن که در آنها بود یعنی خصومت و دشمنی شدید و عار دانستن شکست و مهیا بودن تمامی اسبابی که با آن بتوانند با هر کلامی بشری معارضه کنند، هرچند در اوج فصاحت هم باشد! به حکم اینکه آنان خود در اوج فصاحت و بیان بشری بودند. ولی با این حال پیامبر خدا ﷺ پیششان آمده تا در مجلسشان اعلان کنند:

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ- وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ۝ ۸۸﴾ [الإسراء- ۸۸] (ای پیامبر!) بگو: «اگر انس و جن (همگی) گرد آیند بر آن که همانند این قرآن را بیاورند، (هرگز) همانند آن را نخواهند آورد، هر چند یاور همدیگر هم باشند.» و سپس می فرماید:





﴿وَأَنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ ۚ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۚ ۲۳ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ۚ﴾ [البقرة- ۲۴-۲۳] و اگر درباره آنچه بر بنده خود (محمد ﷺ) نازل کرده ایم؛ در شک و تردید هستید، سوره ای همانند آن بیاورید و گواهان خود را - غیر از الله - فرا خو کنید؛ اگر راست می گوئید. پس اگر چنین نکردید - و هرگز نتوانید کرد - از آتشی بترسید که هیزم آن مردم و سنگها است، و برای کافران آماده شده است.

نه اینکه آنان پیش دستی کنند بلکه این قرآن است که به مبارزه فرایشان می خواند و حتی بیشتر از آن، به آنها گفته که هرگز چنین کاری را انجام نمی دهند، و بهتر آن است که از عذاب جهنم بترسند که حق است! ولی تنها پاسخشان ناتوانی بود، و این دلیل بزرگی است که قرآن از جانب بشر نیست.

مورد دیگر این است که در قرآن، خبرهای غیبی جازم و قاطعی وجود دارند که جای تردیدی در آنها نیست، و شخص دروغگو و مدعی در خبر دادن از چنین اموری گزافه گویی نمی کند، زیرا اگر اتفاق نیفتد، دلیل دروغگویی اش خواهد بود و پیروانش هم او را ترک خواهند نمود، خصوصاً اینکه پیامبر ﷺ بدون این اخبار غیبی هم پیروان خود را داشته اند و نیازی به ذکر چنین اخباری نبود.

یا حداقل می توانست اخبار آینده را با صیغه ای غیر جازمانه بیان کند یا با الفاظی که تأویل بردار باشد. چرا که ریسک کردن در اینجا یعنی خسارت تمامی دعوت اگر به شکست می انجامید. ولی حاشا که اینطور باشد. همه اینها وقتی متصور است که این قرآن از سوی محمد ﷺ باشد. ولی چون کلام الله متعال است تعجبی ندارد که این وعده بزرگ با اسلوبی قوی و قاطع و مؤکدانه را در آن بخوانی که می فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَّنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ۚ ۱۵﴾ [حج- ۱۵]. کسی که گمان می کند که الله او (= پیامبر) را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد، (و بدین خاطر عصبانی است) پس ریسمانی به سقف (خانه اش) بیاویزید (و خود را حلق آویز کند) سپس آن را قطع کند، آنگاه بنگرد آیا (این) تدبیرش خشم او را از میان خواهد برد؟!





در این آیه مژده داده شده که پیروزی در دنیا قبل از سرای آخرت در انتظار پیامبر ﷺ خواهد بود. این کلام الهی: (يَنْصُرُهُ) یعنی پیامبرش ﷺ را یاری می‌دهد. ضمیر به محمد ﷺ برمی‌گردد.

همچنین این فرموده الله متعال:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۹﴾ [حجر-۹] همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.

در این آیه چندین تأکیدات لفظی مبنی بر حفظ قرآن کریم وجود داد و این خبری از آینده است و با وجود هجمه‌های پیوسته دشمنان بر اسلام و مسلمانان از همان ابتدای بعثت تا کنون، اما ما می‌بینیم که این وعده محقق شده است. همچنین از اخبار غیب قرآن این فرموده الله متعال است که:

﴿الْم ۱ غَلَبَتِ الرُّومُ ۲ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ۳ فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدٍ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۴ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۵﴾ [روم ۱-۵] الم (الف. لام. میم) رومیان مغلوب شدند. در نزدیکیترین سرزمین، و آن‌ها بعد از مغلوب شدن‌شان به زودی غالب خواهند شد. در (ظرف) چند سال؛ پیش از (این پیروزی) و بعد از این (پیروزی) فرمان از آن الله است، و در آن روز مؤمنان شادمان خواهند شد. به (سبب) یاری الله، و (الله) هر که را بخواهد یاری می‌کند، و او پیروزمند مهربان است.

سؤال اینجاست: چه می‌شد اگر این جنگ روی نمی‌داد؟ یا روی می‌داد ولی نتیجه به نفع ایرانیان بود؟ یا نه! روم پیروز می‌شد، ولی بعد از مدت زمانی که در قرآن به آن اشاره شده یا قبل از آن؟

از دیگر براهین قرآنی، داستان‌های امت‌های پیشین است که از جمله بزرگترین ادله است.

چرا که عرب در آن زمان جزئیات داستان پیامبران با اقوامشان را نمی‌دانست و اهل کتاب هم بخشهایی را از آن را در کتاب‌هایشان خوانده بودند. و خود این توافق داستان‌های قرآن با بخشهایی از داستان موجود در تورات و انجیل از دلایل صحت و قوت قرآن است نه آن طوری که بعضی‌ها گمان می‌کنند نشانه ضعف باشد. چرا که تمامی تفاسیل قرآنی در کتاب‌هایشان وجود نداشت علاوه بر اینکه سیاق قرآنی مواردی را که در کتاب‌هایشان آمده تصحیح می‌کند.





چطور ممکن است شخصی اُمی و بی سواد که نه می خواند و نه می نویسد و در وسط مکه زندگی می کرده، تمامی این داستان و اخبارها را نقل کرده آن هم در کنار عرضه زیبا و فصاحت در نقل و بلاغت در وصف و پندپذیری از نهایت و یادآوری در ابتدا؟ به شکلی که ممکن نیست شخصی که حتی تمامی نوشته های سایر ملت ها را هم خوانده باشد بتواند مانند آن را بیاورد، چه برسد به شخصی که در طول زندگانش یک صفحه کتاب هم نخوانده است؟

برای همین در سیاق ذکر داستان های قرآنی می بینیم که الله متعال به این نکته اشاره می کند. و این آیات بعد از ذکر داستان موسی چه زیبا هستند:

﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ٤٤  
وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ  
ءَايَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ٤٥ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ  
لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٤٦﴾ [قصص ٤٤-٤٦] و تو

(ای پیامبر!) در ناحیه غربی نبودی، هنگامی که فرمان (نبوت) را به موسی دادیم و تو از حاضران نبودی. ولیکن (ما) نسل هایی آفریدیم که عمر دراز یافتند، و تو در میان اهل مدین اقامت نداشتی که آیات ما را بر آن ها بخوانی، ولیکن ما بودیم که (پیامبر لی) می فرستادیم. و تو در کنار طور نبودی آنگاه که ندا دادیم، ولی این (وحی) رحمتی از جانب پروردگارت است؛ تا گروهی را بیم دهی که پیش از تو بیم دهنده ای برای آن ها نیامده بود، شاید که آن ها پند گیرند.

همچنین در داستان نوح الله متعال می فرماید:

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا  
فَاصْبِرْ إِنَّ الْعُقُوبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ٤٩﴾ [هود-٤٩] این ها از خبرهای غیب است که آن را

به تو (ای پیامبر) وحی می کنیم، نه تو آنها را پیش از این می دانستی و نه قوم تو؛ پس صبر کن، بی گمان عاقبت از آن پرهیزگاران است.

وجوه دیگری از براهین قرآنی مبنی بر نبوت پیامبر ﷺ وجود دارند که به خاطر ترس از اطاله کلام و ملول شدن خواننده رهایش می کنم.







سوم: برهان کامل بودن دستورات و عقاید و آدابی که برزبان ایشان جاری شده است

هنوز هم که فقهاء و محدثین و مورخین و مفسرین و شارحان حدیث بعد از گذشت ۱۴ قرن از شروع رسالت، از استخراج گنجینه‌های نصوص قرآن و سنت فارغ نشده‌اند. و کتابخانه‌های بزرگ، گنجایش میراث مکتوب علمای اسلام حتی در یک زمینه و تخصص معین مانند احکام فقهی را ندارند. و در یک باب مشخص از ابواب دینی مشاهده خواهی کرد که هزاران کتاب به رشته‌ی تحریر در آمده و همه بر نصوص معین و محدودی از کتاب و سنت استناد می‌کنند که از سوی پیامبر ﷺ به آنان رسیده است.

هر چند که حجت در اینجا کثرت و زیادی نیست، بلکه به شمولی و فراگیر بودن و شایستگی و دقت و استحکام این فرامین و دستورات است. و بزرگی قضیه وقتی کامل می‌شود که بدانیم این پیامبر بزرگوار ﷺ در طول ۲۳ سال نبوتشان مشغول به کارهایی بوده‌اند که کوه‌ها هم از حمل آن ایا می‌ورزند. قومش را به سوی اسلام فرا می‌خواند و با کاروان‌هایی که برای حج می‌آمدند دیدار می‌کرد و اسلام را بر آنها عرضه می‌داشت تا اینجا که برای یافتن پناهگاه و تکیه گاهی از مکه خارج شدند و همیشه پیگیر وضعیت یاران مستضعفش در مکه بودند و بعد از آن به سوی حبشه بعضی از آنها را روانه کرد و بعد مرحله هجرت به مدینه پیش آمد که در آنجا حاکم و قاضی و خطیب و امام و رهبر لشکر بودند و همزمان نُه خانه و نُه خانواده داشتند. نزدیک به بیست غزوه و لشکرکشی انجام داده که در آنها تعداد زیادی از اصحابشان را از دست دادند و عمو و پسر عمو و مولایش از جمله آنان بودند.

چگونه ممکن است با وجود این همه مشغله وقت این را داشته که این نظام تشریحی متکامل و به هم پیوسته را اختراع کند اگر وحی خداوندی نباشد؟! و اگر به محتوای نصوص دو وحی در باب صفات الهی و بزرگداشت و ذکر و یاد وی نگاهی بیاندازی همین خودش کافی است که متوجه شوی کسی که اینها را ابلاغ کرده و فرستاده، الله متعال است. چرا که خیال بشری هر چند در یافتن خالق تفکر کند و رهایش کنی، نمی‌تواند به عظمت و جلالی برسد که در قرآن و سنت از خداوند بیان شده است. و این یعنی اینکه این قرآن از سوی خداوند صادر شده و هیچ کسی بهتر از خدا نمی‌تواند اینگونه او را وصف کند.





در سوره‌ی فاتحه و آیه‌الکرسی و اخلاص تأمل کنید، سپس به عقل بشری محض نگاهی انداخته شود، آیا می‌توان خالق را آنگونه که در این آیات آمده توصیف کرد؟

از لحاظ مسائل اخلاقی و منظومه ارزش‌های رفتاری در قرآن و سنت جز تکامل و زیبایی و صلاح و اصلاح فرد و جامعه چیزی دیگری را نخواهی یافت.

در کتاب «کامل الصورة» تحت عنوان: «احادیث نبوی چه چیزی را به منظومه رفتار انسانی تقدیم داشته است؟» به بخشی از این موضوع پرداخته‌ام. دکتر «محمد دراز» هم کتابی ارزشمند با عنوان «دستور اخلاقی در قرآن» نوشته‌اند. همچنین کُتب سنت مملوء از ابواب نیکی و آداب و ارتباط است. تا جایی که محدثین آن را در کتاب‌های مستقلی گردآوری کرده‌اند. مانند کتاب «الأدب المفرد» نوشته امام بخاری که بالغ بر هزاران حدیث است.

#### چهارم: برهان معجزات حسی

مجموعه اخبار اهل صدق و معروف به عدالت و ضبط با سندهای متصل به پیامبر ﷺ به شکل متواتر آمده است که تعدادی از سنت‌های ثابت موجود در هستی در موقعیت‌های گوناگون توسط پیامبر ﷺ نقض شده است که علماء آن را در کتاب‌هایی با عنوان «دلایل النبوة» گردآوری کرده‌اند. من جمله:

شنیدن صدای ناراحتی تنه‌ی درخت خرما توسط اهل مسجد که پیامبر ﷺ در هنگام خطبه دادن به آن تکیه می‌کردند، بعد از آنکه به جایش منبری برای پیامبر ﷺ درست کردند.

همچنین:

حرکت درخت و ایستادنش نزد پیامبر ﷺ تا در هنگام قضای حاجت خودشان را پنهان کنند.

زیاد شدن غذا در موارد متعدد.

همچنین: زیاد شدن آب و فوران شدنش در بین انگلستان پیامبر ﷺ و بسیاری از موارد دیگر که در حالات مختلف از ایشان ثابت است. و کسی که می‌خواهد بیشتر بداند می‌تواند به کتاب «دلایل النبوة» امام بیهقی و ابواب فضائل پیامبر ﷺ و دلایل نبوت از کتابهای حدیثی مختلف، مراجعه کند.





این تواتر معنوی اخبار وارده را نمی‌تواند انکار کرد، مگر اینکه خبر شخص صادق را از مصادر شناخت و معرفت حذف کنیم. علما و دانشمندان تخصصات مختلف شرعی و تجربی و اجتماعی از حقایق تاریخی مربوط به علمی که در آن تخصص دارند صحبت میکنند و مصدر و منبعشان در این مسئله خبر است. حال چگونه است در آن مسائل و موارد مقبول است و در اینجا مردود؟

بلکه معیارهای پذیرشی که در اخبار این معجزات قرار دارد در بسیاری از اخبار سایر تخصصات و علوم موجود نیست به گونه‌ای که هیچ کسی نمی‌تواند منکر آن شود. مانند معروف و مشهور بودن ارسطو به منطق یا حاتم طائی به سخاوت و ابن سینا به فلسفه.

و اگر برهان معجزات را در کنار سایر براهین سابق قرار دهیم، وضوح امر زیادتر شده و شک و تردید در این رابطه ضعیف و کمرنگ می‌شود تا جایی که از بین می‌رود.

پنجم: برهان اخبار پیامبران پیشین که به آمدن پیامبر ﷺ بشارت داده‌اند: خداوند متعال از موسی و عیسی نقل می‌کند که آن دو به پیامبری محمد ﷺ بشارت داده‌اند و می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾ [اعراف- ۱۵۷] آنان که از (این) رسول (الله)، پیامبر «أمی» (= درس ناخوانده) پیروی می‌کنند، که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، نوشته می‌یابند.

و در مورد عیسی می‌فرماید:

﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ﴾ [الصف- ۶]. و (نیز) مژده‌دهنده به رسولی هستم که بعد از من می‌آید، و نامش «احمد» است.

و همچنین ما را از این با خبر می‌کند که اهل کتاب، کتاب‌هایشان را تحریف کرده‌اند. ولی همه چیز را تحریف نکرده‌اند و مقداری از حق در کتابشان باقی مانده است. و عجیب این است که این تحریفات فقط مربوط به قبل از نبوت پیامبر ﷺ نبوده و بلکه حتی بعدها هم در ترجمه کتاب مقدس به زبان عربی تحریفات را انجام دادند.





با همه این‌ها، علما و پژوهشگران مسلمان با بررسی پاره‌ای از نصوص کتاب مقدس، بشارت به پیامبری محمد ﷺ بعد از عیسی را برداشت و استخراج کرده‌اند. و همچنین نصوص دیگری که در آن اَمّت یا شهر پیامبر ﷺ، توصیف شده است. و حتی نصوصی که معتقدند به طور صریح اسم پیامبر ﷺ در آن آمده است ولی در تفسیر یا ترجمه تحریفش کرده‌اند. مثلا:

در انجیل یوحنا (اصحاح ۱۶ فقره ۵ تا ۱۴) آمده است:

[عیسی می‌گوید: (اکنون نزد فرستنده خود می‌روم، و هیچ‌یک نمی‌پرسید، "کجا می‌روی؟" اما به سبب شنیدن سخنانم، دل شما آکنده از غم شده است. با این حال، من به شما راست می‌گویم که رفتنم به سود شماست. زیرا اگر نروم، آن مدافع نزد شما نخواهد آمد؛ اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم...) تا جایی که می‌گوید: (بسیار چیزهای دیگر دارم که به شما بگویم، اما اکنون یارای شنیدنش را ندارید. اما چون روح راستی آید، شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد؛ زیرا او از جانب خود سخن نخواهد گفت، بلکه آنچه را می‌شنود بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است با شما سخن خواهد گفت. او مرا جلال خواهد داد، زیرا آنچه را از آن من است گرفته، به شما اعلام خواهد کرد)].

و این بشارت به آمدن کسی است که صفتش این است از طرف خودش صحبت نمی‌کند، بلکه هر چه را می‌شنود می‌گوید و از آینده هم خبر می‌دهد. و این صفتی است که ما را به یاد این فرموده الله متعال در مورد پیامبر ﷺ می‌اندازد که:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ ۳ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۖ ۴﴾ [النجم-۳ و ۴]. و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. این نیست جز آنچه به او وحی می‌شود (و بجز وحی چیزی نمی‌گوید).

و این فرموده:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ۗ ۱۸﴾ [القیامة-۱۸]. پس هرگاه آن را خواندیم از

خواندن آن پیروی کن.

البته تعدادی از پژوهشگران و از جمله دکتر «منقذ سقار» که در این باب متخصص هستند، راجع به معنای کلمه «معزی»<sup>۱</sup> نظر دیگری دارند. و می‌گویند که

<sup>۱</sup> - در ترجمه عربی انجیل کلمه «معزی» آمده است که در ترجمه فارسی آن کلمه مدافع آمده است.





این ترجمه دقیق نیست و بیانگر متن اصلی یونانی کلمه «بار قلیط» نیست. بلکه معنی دقیق این کلمه یونانی یعنی کسی که بسیار ستوده شده است. و اسمی که دلالت بر این معنا دارد در عربی «احمد» یا «محمد» یا «حامد» است نه معزی و این از جمله تحریفاتشان است.<sup>۱</sup>

همچنین در کتاب مقدس اسم مگه با همان نامی که در قرآن آمده است یعنی «بکه» وارد شده است. در مزمور ۸۴ عدد ۶ اینگونه آمده است: «خوشا به حال آنان که در خانه‌ی تو ساکنند و همواره تو را می‌ستایند «سِلاه» خوشا به حال مردمانی که نیرویشان از توست، و دلشان در شاهراه‌های تو. چون از وادی اشک‌ها می‌گذرند، آن را به چشمه‌ساران بدل می‌سازند، و باران پاییزی نیز آن را به آبگیرها می‌پوشاند و از قوّت تا به قوّت پیش می‌روند».

و در نسخه عربی مشترک همین عبارت اینگونه آمده است: «خوشا به حال اقامت کنندگان خانه‌ات که پیوسته برایت تهلیل می‌کنند. خوشا به حال آنانکه عزّت و بزرگیشان به تو است و با دل‌هایشان به سویت روانه هستند. و در وادی خشکی عبور می‌کنند و با اشک‌هایشان آن را به چشمه‌ساران آب تبدیل می‌کنند، برکه‌هایی که از باران اشکشان لبریز است و از کوهی به سوی کوه دیگری می‌روند».

و در نسخه یاسوعیه همین متن آمده است: «خوشا به حال ساکنان خانه‌ات که از تسبیح دست بر نمی‌دارند. خوشا به حال آنان که عزّتشان به تو است و و قلبشان شیفته تو و اگر از وادی بلسان بگذرند آن را به چشمه‌ساران تبدیل می‌کنند».

این سه نسخه عربی مختلف است که هر سه با متن انگلیسی آن فرق می‌کنند که اینگونه آمده است:

**As pass throgh the Valley Baca** در اینجا متن دقیقا کلمه «بکه» را به صورت اسم ذکر کرده، چرا که با حرف بزرگ آغاز شده. و در تعدادی از نسخه‌های دیگر به زبان انگلیسی به همین شکل آمده است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - دکتر منقذ سقار در یک کلیپ تصویری در یوتیوب با عنوان: (بشارت به پیامبری محمد در تورات و انجیل) این مطلب را ذکر کرده است. در آدرس زیر میتوانید آن را مشاهده کنید:

[www.youtube.com/watch?t=347&v=KSdXkfGHRAI](http://www.youtube.com/watch?t=347&v=KSdXkfGHRAI)

<sup>۲</sup> - از کلیپ تصویری مهندس فاضل سلیمان اقتباس شده که در آدرس زیر میتوانید دنبالش کنید:





و در دانشنامه کتاب مقدس Encyclopedia of The Bible در مورد کلمه (بلسان = مرهم) که در یکی از نسخه‌های ترجمه شده عربی آمده است می‌گوید: «بلسان حقیقی که مؤلفین قدماء بیانش کرده‌اند منظور بلسم مکه است. که هنوز مصر از شبیه جزیره عرب آن را وارد می‌کند همان گونه که قدیم هم اینگونه بوده است.»

و بعضی از پژوهشگران بیان کرده‌اند که جمله «از کوهی به کوه دیگری می‌روند و حرکت می‌کنند» اشاره به سعی بین صفا و مروه دارد.

و سخنم در این باب را با نقل قولی دیگری از کتاب مقدس به پایان می‌رسانم که به نوری تابان و درخشنده از کوه‌های فاران - همان کوه‌های مکه - مژده می‌دهد. در سفر التثنیه الاصحاح ۳۳ (۱-۳) اینگونه آمده است:

«این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از مرگش به قوم اسرائیل داد:

خداوند از کوه سینا آمد،

او از کوه سعیر طلوع کرد

و از کوه فاران درخشید.

و از تپه‌های قدس آمد.

ده‌ها هزار فرشته همراه او بودند

و آتشی مشتعل در سمت راست او.

او قوم خود را دوست می‌دارد

و از آنها حمایت می‌کند،

ایشان نزد پاهای او می‌نشینند

و از سخنانش بهره‌مند می‌گردند.»

و در سفر حبقوق (۳-۲/۳) آمده است:

«ای خداوند، آوازه‌ی تو را شنیده‌ام؛

خداوند، از کارهایت در شگفتم.

در میان این سال‌ها، آنها را زنده ساز،

در ایام ما، آنها را بشناسان،

و در حین غضب، رحمت را به یاد آور.





خدا از تیمان آمد،

آن قدوس، از کوه فاران. سیلاه.

جلال او آسمان‌ها را پوشانید،

و ستایش او زمین را آکنده ساخت.»

دکتر «منقد سقار» می‌گوید: «اماکنی که در آن ذکر فاران شده در کتاب مقدس از این خبر می‌دهد که این مکان در جنوب صحرای فلسطین است. تورات هم بیان کرده که اسماعیل در صحرای فاران بزرگ شده است [تکوین ۲۱/۲۱] و از لحاظ تاریخی مشخص است که اسماعیل در حجاز و مکه مکرمه بزرگ شده است. مسلمانان معتقدند که این نص، بشارتی به ظهور عیسی در سعیر فلسطین است و بعد از وی محمد ﷺ در کوه‌های فاران به گونه‌ای که هزاران افراد پاک همراهش خواهند بود و مؤید شریعتش می‌شوند.

و این علایم و نشانه‌ها در شخص رسول الله ﷺ موجود است به دلایلی:

۱- کوه فاران همان کوه مکه است. جایی که اسماعیل در آنجا ساکن شده است. تورات در مورد اسماعیل می‌گوید: «و خدا با آن پسر می‌بود. و او نمو کرده، ساکن صحرا شد، و در تیراندازی بزرگ گردید. و در صحرای فاران، ساکن شد. و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت»<sup>۱</sup>.

۲- وجود منطقه‌ای به اسم فاران در جنوب سینای مصر مانع از وجود فاران دیگری نیست که اسماعیل در آنجا ساکن بوده است. مثلاً اسم سعیر بر منطقه‌ای که در سرزمین ادوم که در اردن امروزی است، اطلاق می‌شود و در چند جای کتاب این کلمه تکرار شده است. ولی این کثرت استعمال و کاربرد مانعی از این نشده که همان اسم بر کوهی در وسط فلسطین غرب قدس در سرزمین نواده گان یهودا، به کار برده شود.<sup>۲</sup>

و حق این را داریم از آنانی که اصرار دارند که فاران همان فاران سینای مصر است پرسیم:

قدوسی که از آن کوه میدرخشد و هیچ ارتباطی با رویدادهای بزرگ بشری ندارد - به ادعای آنان که می‌گویند فاران در منطقه سینای مصر است - چه کسی است؟

<sup>۱</sup>. سفر تکوین ۲۱-۲۰/۲۱

<sup>۲</sup>. نگا: یسوع ۱۰/۱۵





چه کسی بر روی آن کوه درخشیده است در طول تاریخ - اگر منظور مکه نباشد و فرض را بر سینای مصر بگیریم - ؟

۳- این سخن پذیرفته نیست که گفته شود: متن کتاب از مسئله‌ای در گذشته صحبت می‌کند. چرا که تعبیر از امورات آینده به صیغه‌ی ماضی در ادبیات کتاب مقدس چیزی شناخته شده و معروفی است.

۴- می‌پرسیم: چگونه که بعضی نویسنده‌های یهود ادعا می‌کنند اگر قضیه صرفاً اشاره‌ای به انتشار مجد و بزرگی خداوند است چرا در میان این همه کوه، کوه فاران مخصوصاً ذکر شده ؟ چرا که تمجید و بزرگداشت خداوند محدود و محصور به کوه فاران یا سعیر نیست.

۵- اشاره دیگری که تأکید می‌کند قضیه مربوط به بشارت به پیامبری شخصی در آینده است، صحبت از هزاران قدیس است که بعضی از ترجمه‌ها با ملائکه اطهار نامگذاریشان کرده‌اند یعنی پیروان پاک. چون این لفظ در معنای پیرو هم به کار می‌رود همانگونه که در سفر رویا آمده است: «میخائیل همراه با ملائکه‌اش با تنین جنگ کردند... تنین هم با ملائکه‌اش جنگیدند»<sup>۱</sup>. حالا از کی کوه‌های فاران شاهد هزاران نفر از این اطهار بوده جز در زمان ظهور پیامبر ﷺ و پیروانش؟

۶- و آنچه که در سفر حبقوق آمده سخن مسلمانان را تأیید می‌کند: «خدا از تیمان آمد و قدّوس از جبلِ فاران، سیّلاه. جلال او آسمان‌ها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملوّ گردید.

پرتو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید. و ستر قوّت او در آنجا بود. پیش روی وی وبا می‌رفت و آتش تب نزد پاهای او می‌بود. او بایستاد و زمین را پیمود. او نظر افکند و امت‌ها را پراکنده ساخت.»

این متن گواه بر این است که نبوّتی چیره و پیروز خواهد آمد که مانند نور می‌درخشد. و اذان این پیامبر ﷺ همه‌ی سرزمین را در بر می‌گیرد.

تیمان هم همانگونه که ویراستاران کتاب مقدس می‌گویند، کلمه‌ای عبری است به معنای «جنوب». برای همین متن کاتولیکی تورات می‌گوید: «اللّه از جنوب می‌آید و

<sup>۱</sup>. رویا ۷/۱۲







قدوس از کوه فاران. و چون مخاطبان در فلسطین بوده‌اند برای همین وحی که به آمدنش مژده داده شده از جهت جنوب می‌آید. یعنی از جزیره العرب. پس قدوس باید از کوه فاران مبعوث شود. بنا بر همه‌ی این موارد قدوس درخشنده و درخشان کوه‌های فاران همان پیامبر ﷺ اسلام است. تمامی صفات مذکور برای نبی فاران در وی وجود دارد و در مورد هیچکدام از پیامبران این صفات صدق نمی‌کند.<sup>۱</sup>

از کتاب‌های مفید در این باب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- «بشارت‌های انجیل و تورات به اسلام و پیامبرش» نوشته نصر الله ابوطالب.
- ۲- «یجدون مکتوبا عندهم» فیصل علی کاملی.
- ۳- «آیا کتاب مقدس به آمدن محمد ﷺ بشارت داده است؟» منقذ سقار.

<sup>۱</sup> - کتاب (آیا کتاب مقدس به آمدن محمد بشارت داده است؟) منقذ سقار ص ۸۴ - ۸۷





**بخش دوم: شبهاتی پیرامون موارد مشخصی از سیرت پیامبر ﷺ**  
از بارزترین این موارد ازدواج رسول الله ﷺ با عایشه و حادثه‌ی قتل بنی قریظه و ازدواج ایشان با صفیه می‌باشد.

### قضیه‌ی ازدواج رسول الله ﷺ با عایشه

در این مورد به پایین بودن سن اہل المؤمنین عایشه هنگام ازدواج اعتراض می‌کنند و از رسول الله ﷺ خرده می‌گیرند. اما پاسخ این اعتراض:

۱- خوشبختترین شخص در این ازدواج، عایشه می‌باشد و داستان‌های مربوط به الفت و محبتی که بین ایشان و رسول الله ﷺ ذکر شده، بهترین نمونه‌ها جهت اقتدا والگوبرداری می‌باشد. و علت هشدار از این نوع ازدواجها یعنی ازدواج با دختر کم سن و سال و ضررهای جسمی و روحی که ممکن است از این طریق بر وی وارد شود، در این ازدواج مبارک منتفی بوده است.

۲- پذیرفتن یا نپذیرفتن چنین ازدواجی در این سن، به عرف و عادت مربوط میشود، نه به خود ازدواج. وگرنه اگر کمترین اشکالی در این مسأله وجود می‌داشت، اولین کسانی که به آن اعتراض می‌کردند، کفار قریش و یهودیان و منافقانی بودند که کوچکترین فرصتی را برای طعنه زدن و عیب‌جویی از رسول الله ﷺ غنیمت می‌شمردند. همان کسانی که از طریق عایشه در حادثه‌ی افک، از هیچ تلاشی برای عیب‌جویی از رسول الله ﷺ دریغ نکردند. الله متعال در قرآن کریم عیب‌جویی‌ها و طعنه‌های کفار و منافقان به رسول الله ﷺ را در آیات زیادی ذکر نموده است؛ چنان که به ایشان چنین نسبت‌هایی دادند: ساحر، شاعر، کاهن، و اینکه از اقوام دیگری برای نوشتن قرآن کمک گرفته است، بشری به او آموزش داده است، حتی خداوند در قرآن اعتراض آنان به غذا خوردن و راه رفتن پیامبر را هم بازگو کرده و اینکه ایشان را دهن‌بین و خوش‌باور میدانستند و تمهت‌ها و افتراءات دیگری که در قرآن آمده است. اما از هیچ یک از آنان اعتراض و عیب‌جویی از ایشان به خاطر این ازدواج ذکر نشده است؛ چنانکه سنت نبوی و





اخبار چیزی در این مورد نقل نکرده‌اند، با اینکه موارد زیادی از عیب‌جویی‌ها و اعتراضات آنان نقل شده است.

۳- گاهی زن در نه سالگی به بلوغ می‌رسد؛ و بلوغش به این معناست که توانایی باردار شدن و وضع حمل را دارد؛ و اگر قضیه صرفاً ازدواج با یک کودک بود، زمانی رسول الله ﷺ او را به خانه می‌برد که در سن شش سالگی عقدش کرد؛ اما می‌بینیم که سه سال منتظر می‌ماند تا عایشه آماده‌ی ازدواج شود و صلاحیت آن را حاصل کند؛ چنانکه دنیای غرب تا همین چند سال پیش، دختران را در سنی شوهر میدادند که هم اکنون آن را مخالف با قانون و ذوق سالم میدانند.

واز تناقضاتشان یکی این است که روابط جنسی در سنین کمتر از سن ازدواج قانونی - به مانند ازدواج در سنین پایین - سهمی در مبارزه رسانه‌ای آنان ندارد. بلکه با توجه به کشور یا ولایتی که شخص در آن زندگی میکند در سنین پایین چنین روابطی نامشروع قانونی است. البته عده‌ای این توجیهات را باور نمیکنند مگر اینکه به آنان بگویی که سن ازدواج در تعدادی از دولت‌های غربی از ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ سالگی آغاز می‌شود تا آرام بگیرند. چرا که فشار دستگاه رسانه‌ای غربی کاری کرده که نزد خیلی افراد میزانی برای بدی و خوبی است. البته ما احتیاجی به ذکر این آمار و ارقام و توجیهات نداریم. فقط چون تنوع ادله به خاطر تفاوت ایمان و درک و شعور مردم امری مطلوب است، این موارد را ذکر میکنیم.

در پایان، ناگفته نماند که عده‌ای تلاش می‌کنند با انکار حدیث متفق علیه عایشه در بیان سن ازدواجش، از رسول الله ﷺ دفاع کنند؛ و بعد از انکار نص مذکور در این مسأله، به برخی اخبار و روایاتی استدلال می‌کنند که از آنها چنین برداشت میشود که عایشه در سن ۱۸ سالگی یا نزدیک به آن ازدواج کرده است. بنده برخی از اشکالات مطرح شده در این موضوع را در مقاله‌ای با عنوان «نقد و بررسی نظر دکتر عدنان ابراهیم در مورد سن ام المومنین عایشه» مورد بررسی قرار دادم و بهتر و کامل‌تر از آن کتابی است با نام: «السنة الوهاج في سن عائشة عن الزواج» اثر «فهد العقیلی».

استاد حسام عبدالعزیز نیز طی سه جلسه که در شبکه «یوتیوب» وجود دارد در برنامه‌ای با عنوان «به وسیله عقل» به مسأله سن عایشه به هنگام ازدواج پرداخته است که بسیار زیبا و مفید بوده و شایسته نشر است.





### حادثه‌ی بنی قریظه:

در میان نصرانی‌ها و ملحدانی که در مورد رسول الله ﷺ تشکیک ایجاد می‌کنند این ادعا شایع است که ایشان کودکان یهود بنی قریظه را کشته است و پناه بر خدا وحشی‌گری و خشنوت انجام داده‌اند؛ اما بررسی این ادعا به شرح ذیل است:

۱- باید به سبب قتل بنی قریظه نگاه کنیم که خیانت زشت آنان در بدترین و سخت‌ترین شرایط ممکن بود؛ دقیقاً در وقتی که مدینه از سوی احزاب قریش در محاصره بود. وعهد فیما بین خود و رسول الله ﷺ را در این شرایط سخت و استثنای نقض کردند؛ وضعیتی که توصیف دقیق‌تر از کلام الهی برای آن نیست:

﴿إِذْ جَاءُوكُمْ مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنُونَا ۝۱۰ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ۝۱۱﴾ [الأحزاب: ۱۰-۱۱]

«هنگامی که آن‌ها (= دشمنان در غزوه احزاب) از (سمت) بالای (شهر) شما و از (سمت) پایین (شهر) تان به سوی شما آمدند (و شما را محاصره کردند) و زمانی را که چشم‌ها (از شدت و وحشت) خیره شد، و دل‌ها به حنجره‌ها رسید، و گمان‌های گوناگونی به الله می‌بردید آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و به سختی تکان خوردند...». و اینگونه به زنان و کودکان مسلمانان در مدینه تعرض نمودند، آیا خیانت، استحقاق چیزی جز قتل را دارد؟

۲- رسول الله ﷺ کودکان بنی قریظه را نکشتند، بلکه از قتل و کشتن کودکان و زنان نهی کردند؛ و تنها مردان‌شان کشته شدند. چنانکه در لفظ حدیث بخاری و مسلم آمده که سعد بن معاذ می‌گوید: «أَنَّ تُقْتَلَ مَقَاتِلَهُمْ»<sup>۱</sup>: یعنی حکم من در مورد آنها این است که جنگجویان‌شان کشته شوند.

۳- نقض عهد و پیمان گروهی بوده است، برخی به صورت مستقیم و برخی با رضایت و سکوت خود آن را نقض کردند. برای همین مجازات هم گروهی بود.

ازدواج رسول الله ﷺ با صفیه

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری (۶۳۸) (۳۸۰۴)، صحیح مسلم (۱۳۸۸/۳)، (۱۷۶۸).





آنان می‌گویند: پیامبر ﷺ در همان روزی با صفیه همبستر شده که شوهرش کشته شد! و منتظر استبراء (پاک شدن) رحم نماندند! اما این جز افترای محض نیست و با وجود اینکه با چیزی که در روایت بخاری و مسلم در این زمینه وارد شده، مخالف است اما در میان مروجین شبهات، شایع و رایج است و عده ای هم به آن متأثر شده اند. و همه اش به خاطر ضعف نقد علمی می‌باشد. اما لفظ داستان در صحیح بخاری از این قرار است: «فَخَرَجَ بِهَا حَتَّى بَلَغْنَا سَدَّ الرَّوْحَاءِ حَلَّتْ فَبَنَى بِهَا»<sup>۱</sup>: «پس با صفیه خارج شد تا اینکه به سد روحاء (مکانی در نزدیکی مدینه) رسید و بعد از اینکه صفیه از عادت ماهانه پاک شد، آنگاه با وی همبستر شد». و در لفظ مسلم به عده گذراندن صفیه تصریح شده است.<sup>۲</sup>

همچنان که از صفیه چیزی جز رضایت و خوشحالی او از ازدواج با رسول الله ﷺ نقل نشده است و می‌بینیم که از طرف وی روایات و اخباری هم از رسول الله نقل شده است. بلکه وقتی رسول الله ﷺ در اعتکاف بودند، صفیه نزد ایشان می‌رفت و با ایشان نشست و سخن می‌گفت؛ چنانکه در صحیح بخاری آمده است.<sup>۳</sup>

اما اگر گفته شود: اگر صفیه اعتراضی هم داشته، نقل نشده، بلکه خلاف آن نقل شده است. پاسخ این است که: موضع برخی از زنانی که رسول الله ﷺ از آنان خواستگاری نموده و پاسخ منفی دادند، نقل شده است. چنانکه در صحیح بخاری از اوزاعی روایت است که می‌گوید: از زهری سؤال نمودم که کدام یک از همسران رسول الله ﷺ بودند که از او به خداوند پناه بردند؟ فرمودند: عروه از عایشه برای من روایت نموده که ایشان گفته: وقتی دختر جون نزد رسول الله ﷺ آمد و رسول الله ﷺ به او نزدیک شد، گفت: از تو به الله پناه می‌برم. رسول الله ﷺ هم به وی فرمود: «لَقَدْ عُدَّتْ بِعَظِيمٍ، الْحَقِّي بِأَهْلِكَ»<sup>۴</sup>: «به بزرگی پناه بردی، به خانواده‌ات ملحق شو (نزد خانواده‌ات بازگرد)»<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری (۳۵۶)، (۲۲۳۵).

<sup>۲</sup> - صحیح مسلم (۱۳۶۵).

<sup>۳</sup> - صحیح بخاری (۱۹۳۰).

<sup>۴</sup> - صحیح بخاری (۵۲۵۴).





## باب چهارم: شبهاتی پیرامون تشریح اسلامی

همچنان در نوع اول از انواع شبهات معاصر هستیم. شبهاتی که هدف از آنها عیب جویی و طعنه زدن به اصل اسلام است. بیان کردیم که در چهار باب خلاصه میشود و این باب چهارم آن است با عنوان: شبهاتی پیرامون تشریح اسلامی. و از مهمترین ایرادات وارده در این بخش میتوان به این سه مورد اشاره کرد:

- ۱- ادعای مظلومیت زن در اسلام.
- ۲- این ادعا که اسلام به خاطر فریضه جهاد، دین خونریزی و تروریسم است.
- ۳- ادعای وحشی‌گری در حدود و مجازات‌های شرعی.





### مسأله‌ی اول: ادعای مظلومیت زن در اسلام

آنها در مسأله‌ی مظلومیت زن به تعدادی از تشریحاتی اسلامی استدلال می‌کنند که حکمت آنها را نفهمیده‌اند؛ و همچنین به عادت‌های اشتباهی که برخی از مسلمانان مرتکب می‌شوند؛ و از روی جهل یا تدلیس به شریعت نسبت می‌دهند. بسیاری به شباهت پیرامون زن در اسلام پرداخته‌اند و دانشمندان اسلامی به ایرادات وارده در قالب مقالات و پژوهش‌ها و کتاب‌ها و سمینارها و سخنرانی‌ها و پروژه‌های علمی به پاسخ‌گویی پرداخته‌اند؛ چنانکه کتابخانه‌ی اسلامی مملو از تولیدات سمعی و بصری و نوشتاری در این باب است.

از مهمترین اشکالات رایج در این بخش قضیه‌ی میراث زن است. با اینکه به اندازه‌ی کافی در این زمینه ردّ و مناقشه صورت گرفته و در کتاب (تصویر کامل) به آن پاسخ داده ام، اما به خاطر مشهور بودنش در گفتمان غربی برخلاف میل قلبیم در تکرار مکررات ولی دوباره آن را مطرح میکنم.

میگویند: اینکه میراث زن نصف میراث مرد است، ظلمی در حق او می‌باشد. پاسخ به این شبهه از چند جهت است:

۱- میراث، حالت‌های متعددی دارد. پیش می‌آید در حالتی ارثی که به زن داده می‌شود بیش از سهم مرد باشد. در حالتی میراث زن و مرد به یک میزان است. و در حالتی زن ارث برده و مرد ارث نمی‌برد. و در حالتی سهم زن کمتر از سهم مرد می‌باشد.

مثلا اگر زنی بمیرد و فقط شوهر و تنها دخترش باقی بمانند، دختر در اینجا از شوهر این زن بیشتر ارث می‌برد. و اگر پسری بمیرد و پدر و مادر و فرزندان داشته باشد، در این صورت سهم پدر و مادر از ارث او یکسان خواهند بود. همانگونه که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالْبَّوَيَّةُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ﴾ [النساء: ۱۱] «و برای هر یک از پدر و مادری (= میت) یک ششم از ترکه می‌باشد». با اینکه می‌دانیم در همین آیه می‌فرماید: ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنِ﴾ [النساء: ۱۱]





«سهم پسر، مانند سهم دو دختر است». اما گویا آنان نسبت به این مسأله جاهل و بی‌خبرند یا اینکه خود را به جهالت می‌زنند. و از دیگر حالت‌هایی که میراث زن و مرد یکسان می‌باشد، حالتی است که الله متعال در مورد آن می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ كَانَ رَجُلًا يُورِثُ كَلَّةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ﴾ [النساء: ۱۲] «و اگر مرد یا زنی که از او ارث می‌برند، کلاله [= بدون پدر و مادر و بدون فرزند] باشد و یک برادر [مادری] یا یک خواهری [مادری] داشته باشد، برای هر یک از آنان یک‌ششم [ترکه] است؛ و اگر [برادران و خواهران مادری میت] بیش از این [دو نفر] باشند، در این صورت، در یک‌سوم [از ترکه] شریکند».

۲- هرچند ارث مرد در برخی حالات دو برابر ارث زن است، اما شرعاً مأمور است که وقتی با زنی ازدواج کرد به وی مهریه بدهد همچنان که مأمور به پرداخت نفقه زن در طول زندگی با وی است ولو آن زن ثروتمند هم باشد. آیا باز هم دو برابر بودن میراث مرد نسبت به زن، زیادی و ظلم دیده می‌شود؟

۳- منشأ این اعتراض به این برمیگردد که این نیمه بودن سهم زن از ارث در برابر مرد، مخالف با قانون مساوات آنان بین زن و مرد در هر چیزی است. حال آنکه این مساوات با طبیعت ترکیب این دو جنس مخالف بوده و به تبع مخالف با عدل است. اما در اسلام، اصل تساوی زن و مرد در تشریعات و احکام است، مادامی که مخالف با طبیعت زن یا آنچه مصلحت وی را به دنبال دارد، نباشد. چنانکه می‌بینیم حق آراسته شدن با طلاق را به زن می‌دهد و این به سبب نیاز زنانه وی به آراسته شدن و زیبایی با زیور آلات است؛ اما همین مسأله را در مورد مردان ممنوع می‌کند. همچنین قرآن و سنت، ترک جهاد به هنگام واجب شدن آن در حق مردان را به شدت محکوم نموده و هشدارهایی را صادر کرده است ولی برای زنان اینگونه نیست. امام بخاری در صحیحش از ام‌المؤمنین عایشه روایت نموده که می‌گوید: برای جهاد از رسول الله ﷺ اجازه گرفتیم و ایشان فرمود: «جهادکم الحجج»<sup>۱</sup>: «جهاد شما زنان حج است». ابن بطال می‌گوید: «حدیث عایشه بر این مسأله دلالت می‌کند که جهاد بر زنان واجب نیست؛ اما اینکه می‌فرماید: «جهاد شما حج است»

<sup>۱</sup>- (۲۸۷۵).







دلیلی بر این نیست که نمی‌توانند به صورت داوطلبانه در جهاد شرکت داشته باشند؛ بلکه به این معناست که جهاد بر آنان واجب نیست»<sup>۱</sup>.

اما کسانی که ندای مساوات مطلق زن و مرد را سر می‌زنند، با نگاهی گذار به واقعیت زندگیشان خواهیم دید که خود به این شعارها در عرصه‌های مختلف پایبند نبوده‌اند. به عنوان مثال، در کرسی ریاست دولت، به هیچ وجه نسبت زنان با مردان قابل مقایسه نیست؛ آیا از این جهت است که می‌دانند جنس مرد برای این کار توان‌تر از زن است؟ یا اینکه مبادی و شعارهایشان در برابر شهوت حکمرانی فروپاشیده؟ یا اینکه شعار مساوات نزد آنان بی اساس و الکی بوده و فقط برای فریب مردم است؟

از جهت دیگر، اگر با نگاهی نقادانه، فراگیر و محققانه به سخنان مدعیان مظلومیت زن در اسلام پردازیم، شکافهای موجود در گفتمان‌شان را کشف کرده و خواهیم فهمید که دست به تزویر و فریب کاری می‌زنند، از جمله<sup>۲</sup>:

۱- آنها برخورد ناشایست و ظالمانه برخی از منتسبین به اسلام در حق زن را با اصل احکام و دستورات دینی، خلط میکنند.

به عنوان مثال، زمانی که ولی و سرپرست زنی با اجبار و اکراه او را به ازدواج مردی درمی‌آورد که دختر، ازدواج با وی را نمی‌پسندد، آنها این مسأله را به اسلام نسبت می‌دهند؛ چون کسی که این کار را انجام می‌دهد، مسلمان است. حال آنکه دیدگاه درست و صحیح و مطابق با واقع این است که این عادت از جمله مواردی است که اسلام از آن نهی کرده است؛ در حدیث صحیح از رسول الله ﷺ ثابت است که فرمودند: «لَا تُنْكَحُ الْأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلَا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ» «زن بیوه بدون مشورت با او و دختر باکره بدون اجازه‌اش نکاح داده نمی‌شوند». گفتند:

اجازه‌ی دختر باکره چگونه است؟ فرمود: «أَنْ تَسْكُتَ» «اینکه سکوت نماید»<sup>۳</sup>.

۲- آنان جوانب احترام و تقدیری که اسلام برای زن در نظر گرفته است که در هیچ مکان و زمان و سیستمی نمیتواند از آن بهره‌مند شود را نادیده می‌گیرند. تا جایی که هرکسی قرآن را خوانده باشد به این مسأله پی می‌برد که حق مادر در مرتبه بعد از الله و پیامبرش ﷺ می‌باشد. ودستور به نیکی کردن به مادر در کنار

<sup>۱</sup> - شرح صحیح بخاری (۷۵/۵).

<sup>۲</sup> - کتاب کامل الصوره ۲ (ص ۵۹).

<sup>۳</sup> - صحیح بخاری (۵۱۳۶)، صحیح مسلم (۱۴۱۹).





دستور به توحید ذکر شده است: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الإسراء: ۲۳] «و پروردگارت (چنین) مقرر داشته است که: جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید». و تشویق به سپاسگزاری مادر در کنار تشویق به سپاسگزاری از خدا ذکر شده است و می فرماید: ﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ [لقمان: ۱۴] «شکر من و پدر و مادرت را به جای آور». و امام بخاری در صحیح خود از ابوهریره روایت می کند که می گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ، چه کسی بیش از دیگران سزاوار این است که با او خوش رفتار باشم؟ ایشان فرمودند: «أُمُّكَ»: «مادرت». آن مرد گفت: پس از او چه کسی؟ فرمود: «أُمُّكَ»: «مادرت». آنگاه وی گفت: سپس چه کسی؟ فرمود: «أُمُّكَ»: «مادرت». بار دیگر پرسید: سپس چه کسی؟ فرمود: «ثُمَّ أَبُوكَ»: «سپس پدرت».<sup>۱</sup>

۳- آنان به تخفیفاتی که در بعضی احکام برای زنان لحاظ شده در کنار تشدیدیه که بر مردان متناسب با وضعیت هر کدام وارده شده، توجهی نمیکنند. چنانکه پوشیدن طلا برای زن جایز است و برای مردان حرام. برای زن پوشیدن حریر و ابریشم جایز است و برای مردان حرام. برای مرد خرج کردن مال به عنوان نفقه‌ی دائمی همسرش واجب است هرچند همسرش ثروتمند هم باشد، اما برای زن انفاق کردن برای شوهرش واجب نیست.

برای مرد حضور در نماز جماعت مسجد واجب است - بنا بر صحیح ترین اقوال فقها - اما این مساله بر زن واجب نیست.

از مردان غیر مسلمان جزیه گرفته می شود و از زنان شان خیر. «ابن قیم» در کتاب «احکام اهل الذمة» می گوید: «از کودک و زن و دیوانه جزیه گرفته نمی شود؛ و این مذهب ائمه‌ی اربعه و پیروان آنها می باشد». و ابن منذر می گوید: «در این مورد اختلافی از آنان سراغ ندارم». و ابو محمد در «المغنی» می گوید: «در میان اهل علم خلافتی در این زمینه نمی بینم».<sup>۲</sup>

۴- آنها تبعات منفی فراوانی که بر نادیده گرفتن این دستورات و احکام الهی برای زن، ایجاد میشود را نادیده میگیرند.

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری (۵۹۷۱).

<sup>۲</sup> - احکام اهل الذمة، ابن قیم (۱/۱۴۹)، المغنی، ابو محمد ابن قدامه (۳۳۸/۹)، الاجماع، ابن منذر (ص ۶۲).





به عنوان مثال می‌توان به سقط سالانه‌ی میلیون‌ها جنینی اشاره نمود که سبب آنها روابط غیر شرعی است. آیا این همه جنین حق حیات ندارند؟ به کدامین گناه کشته می‌شوند؟.

### بخش دوم: شبهات پیرامون جهاد و قتال در اسلام

این بخش برای غیر مسلمانان خیلی اهمیت و حساسیت دارد و در موردش زیاد صحبت میکنند. پرداختن به همه‌ی جوانب آن در این مختصر نمی‌گنجد؛ بلکه نکات روشمندی را بیان میکنم که لازم است آن را بدانیم. این نکات، به بررسی جوانب اشتباه و تزویر در گفتمان تردیدافکنان در اسلام به خاطر فریضه جهاد، می‌پردازد:

۱- مبنای تصور آنان از فریضه جهاد در اسلام، عملکرد جماعت‌های جهادی معاصر منتسب به اسلام است. این حکم نه روشمند است و نه علمی. بلکه صحیح این است که گفته شود: این گروه‌ها باید به میزان اسلام عرضه شوند نه اینکه اسلام با آنها معرفی و قضاوت شود. اینکه می‌گوئیم باید با توجه به اسلام این گروه‌ها داوری شوند یعنی رفتار و حرکات جهادیشان بر قرآن و سنت پیامبر عرضه شود. واگر موافق با آن بود پذیرفته شود و هر چه مخالف با آن بود مسئولیتش بر عهده بانیانش بوده و به آنان منسوب شود نه به اسلام.

در مقابل: سؤالی که باید از تردید افکنان پرسید این است که: آیا با توجه به خاطر کمونیستهای ملحدی که در زمان معاصر ما شنیع‌ترین جنایات را مرتکب شدند حاضرند حکم کنند که: الحاد، منشأ تروریسم و جرم است؟ یا اینکه چون محاکمه شونده شخصی غیر مسلمان است، موازین و معیارها تغییر پیدا میکند؟

۲- آنان جوانب رحمت و نرمش و مدارات در احکام جهاد اسلامی را نمیدانند یا خود را در قبال آن به نادانی می‌زنند.

به عنوان مثال، قانون اسلامی برگرفته از نصوص وحی قرآن و سنت، دلیل واضح و قاطع دارد با این مفاد که هدف قرار دادن عمدی زنان و کودکان جایز نیست و





حرام است.<sup>۱</sup> و نص صریح و واضحی دارد که اگر شخص کافر در اثنای جنگ از کفرش دست کشید، کشتنش حرام است<sup>۲</sup> و نص واضحی وارد است مبنی بر اینکه اگر شخصی کافر یا اهل کتاب جزیه بدهد میتواند بر دین و آیین خود باقی بماند.<sup>۳</sup> و به صراحت خیانت در مقابل هر شخصی را حرام کرده است<sup>۴</sup> چنانکه بخشش غذا به اسیر را ستایش نموده و بر تحریم مثله (قطعه قطعه کردن) اجساد دشمنان تأکید می‌کند<sup>۵</sup> و همچنین بیان داشته کفار اهل حربی که به قصد شنیدن پیام و رسالت اسلامی خواستار امان هستند باید امان داده شده و بعد از شنیدن قرآن و رسالت اسلام اگر مسلمان هم نشوند به محل سکونتشان بازگردانده میشوند بدون اینکه کسی متعرض آنان شود.<sup>۶</sup>

همه اینها، نشان از اخلاق و ارزشهای والایی است که اسلام در جنگ توصیه کرده و مانند آن را در جای دیگری نمیتوان پیدا کرد.

۳- آنان میلیون‌ها انسانی که در طول تاریخ قدیم و جدید به دست غیر مسلمانان کشته شده‌اند را از یاد می‌برند. و اگر با ادیان و حکومتها و جهاتی که سربازانش چنین جنایاتی مرتکب شده اند همان برخوردی را داشتند که با مسلمانان و اسلام دارند، قطعاً قبل از اینکه در مورد اسلام صحبت کنند، خجالت و شرم زاری ساکتشان میکرد.

بعد از ذکر این سه مطلب باید بگوییم که:

بین انگیزهای جنگ در اسلام و در غیر اسلام تفاوتی وجود دارد. و ظلم است که ما جنگی که به خاطر حفظ و حراست از دین صحیح خداوند مشروع شده را با جنگی مقایسه کنیم که هدفش دفاع از دینی تحریف شده یا سیستمی زمینی و پوچ است.

هدف از جنگ و جهاد در اسلام، ریشه کن کردن کافران و تسلط ظالمانه و طغیانگرانه بر آنان نیست. بلکه هدف، نشر دین اسلام و نجات بشریت از آتش

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری (۳۰۱۵).

<sup>۲</sup> - بخاری (۲۵)، (۶۸۷۲) داستان اسامه بن زید رضی الله عنه.

<sup>۳</sup> - سوره‌ی توبه: ۲۹، صحیح بخاری (۳۱۵۹)، صحیح مسلم (۱۷۳۱).

<sup>۴</sup> - صحیح مسلم (۱۷۳۱)، (۱۷۳۶).

<sup>۵</sup> - صحیح بخاری (۲۴۷۴).

<sup>۶</sup> - سوره‌ی توبه: ۶.





جهنم و دادن فرصتی به آنان که بدون رقابت و نظارت طواغیت حاکم بر ضعفاء و با اختیار و آزادی خود، دین حق را انتخاب کنند. اما ذکر نمونه هایی در تاریخ اسلام که با این اصول و مبادی مخالفت کرده اند به معنای ابطال دین نیست و بلکه به معنای تخطی از حدود الهی است که شخص مخالف با آن مستحق عقوبت و سرزنش است.

و با این توضیحات، سخن در مورد بارزترین شبهات که هدف از آن طعنه به اصل می باشد را به پایان می رسانیم.





## نوع دوم: شبهاتی که هدف از آن تشکیک ایجاد کردن در ثوابت شرعی است

ابتدای کتاب بیان کردیم که منظور از ثوابت: احکام و اخباری شرعی است که اهل سنت و جماعت بدون اختلاف به آن تمسک کرده‌اند و مورد اتفاقشان است. بسیاری از ایرادات معاصر پیرامون این ثوابت به ۵ بخش برمی‌گردد: سنت - اجماع - روشمند بودن فهم نصوص - صحابه و حدود شرعی.





## باب اول: شبهاتی پیرامون سنت نبوی

در میان این ابواب، بیشترین ایرادات و شبهات پیرامون سنت نبوی است و بقیه به نوعی به آن باز می‌گردد. و غالباً افرادی که در مسئله‌ی حجیت سنت مشکل دارند در بقیه ابواب مانند حدود و اخبار غیب و معجزات و عذاب قبر و غیره هم ایراداتی دارند.

و شخصی که مسئله‌ی حجیت سنت را خوب فهم و ضبط کند و در نقد ایرادات وارده بر آن توانا شود و بعد مسئله ارتباط عقل با نقل و همچنین ارتباط علم تجربی با نقل را دقیق فهم کند، تا حدود زیادی اصول نقد بر شبهات پیرامون ثوابت شرعی را یاد گرفته است.

ایرادات وارده بر حجیت سنت نبوی به ۶ مسئله برمی‌گردد:

### مسئله اول: اصل حجیت سنت و بی‌نیازی قرآن از آن:

شخص تردید افکن در سنت نبوی برای اثبات ادعای خود مبنی بر بی‌نیازی قرآن از سنت به تعدادی از آیات قرآنی استدلال می‌کنند. من جمله:

این فرموده الله متعال:

﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام- ۳۸] ما در کتاب (لوح محفوظ) هیچ چیز را فرو گذار نکردیم.

می‌گویند: آیا واضح‌تر از این آیه وجود دارد که بیان می‌کند ما بعد از قرآن نیاز به کتاب دیگری نداریم؟

در پاسخ باید گفت: منظور از کتاب در آیه، لوح محفوظ است نه قرآن به دلیل سیاق خود آیه که می‌فرماید:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ

مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾ [الأنعام- ۳۸] هیچ جنبیده‌ای در زمین نیست، و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، مگر اینکه امت‌هایی مانند شما هستند، ما در کتاب (لوح محفوظ) هیچ چیز را فرو گذار نکردیم، سپس به سوی پروردگارشان محشور می‌گردند.





و این آیه مانند این قول الله متعال است که می‌فرماید:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ٦﴾ [هود-۶] (و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر [اینکه] روزیش برعهده خداست و [او] قرارگاه و محل مردنش را می‌داند همه [اینها] در کتابی روشن [ثبت] است).

چرا که رزق و روزی هر جنبنده‌ای و قرارگاه و محل مردنش در لوح محفوظ ثبت شده است نه در قرآن. و به فرض اگر بپذیریم که منظور از کتاب در اینجا قرآن است، اما باز هم دلیلی برای اسقاط حجیت سنت نیست که توضیحش را در استدلال دومشان بیان خواهم نمود.

دلیل دوم: استدلالشان به این آیه الله متعال است که می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: ۸۹]. و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم.

می‌گویند: چونکه قرآن روشنگر هر چیزی است پس چه نیازی به سنت داریم؟  
در پاسخ به این استدلال می‌گوییم:

از جمله روشنگری‌های قرآن این است که به تبعیت از پیامبر ﷺ دستور داده و از مخالفت با وی هشدار می‌دهد که در جاهای متعددی از قرآن می‌توان آن را مشاهده کرد. برخی از آن با صیغه‌های عموم آمده است که اصلاً نمی‌توان آن را حمل بر خصوص کرد و در نتیجه مخالفت با رسول ﷺ یعنی مخالفت با قرآن کریم. «امام بیضاوری» در تفسیر این آیه که منکرین حجیت سنت به آن استدلال می‌کنند می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ یعنی برای همه امورات دین: یا به شکلی مفصل در برخی مسائل<sup>۱</sup> و یا مختصر و کلی در مسائلی دیگر به همراه ارجاع آن به سنت و قیاس<sup>۲</sup>.

امام «آلوسی» هم در «روح المعانی» این آیه را اینگونه تفسیر می‌کند:

<sup>۱</sup> - مانند ارث و طلاق

<sup>۲</sup> - مانند تفصیل نماز و زکات

<sup>۳</sup> - أنوار التنزیل وأسرار التأویل البیضاوی ج ۳ ص ۲۳۷







«روشنگر بودن کتاب به این شکل است که برخی مسائل را به طور منصوص بیان کرده یا اینکه مواردی را به سنت ارجاع داده است؛ چرا که مسلمین به تبعیت از پیامبر ﷺ دستور داده شده‌اند و در موردش الله متعال فرموده:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ ۓ﴾ [النجم-۳] و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید.

و در مسائلی هم امر به تبعیت از اجماع مسلمین شده است:

﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النساء-۱۱۵] و [راهی] غیرراه مؤمنان در پیش

گیرد.<sup>۱</sup>

امام «شوکانی» در «فتح القدیر» می‌فرماید: معنای (تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ) یعنی روشنگر هر چیزی است بدین صورت که در آن، بسیاری از احکام بیان شده و ما بقی آن به سنت ارجاع داده شده است.<sup>۲</sup>

دلیل سوم: این فرموده الله متعال:

﴿أَفَعَيِّرُ اللَّهَ أَبْغِي حَكْمًا﴾ [الأنعام-۱۱۴] (ای پیامبرگو: آیا غیرالله را به داوری

طلب کنم؟!)

می‌گویند: شما با تبعیت از سنت، حکمی غیر از خدا را قرار داده‌اید و این شرک است. به همین خاطر بسیاری از این منکرین سنت، پیروان سنت را مشرک و کافر می‌دانند به این خاطر که از سنت پیامبر ﷺ تبعیت می‌کنند. از خیال و اسطوره نمی‌گوییم، بلکه این حقیقتی است که شاید از عجیب‌ترین چیزهایی باشد که در میان مردم وجود دارد.

ولی اتفاقاً همین قرآنیهای منکر سنت، عجیب و غریب و بسیار تنگ‌نظر و سطحی هستند. هر چند که دوست نداریم در برابر مخالفین اینگونه صحبت کنم، ولی چون چیزهای عجیبی از آنان دیده‌ام اینگونه می‌گویم. قناعت و باورشان به عقاید باطلشان خیلی غیرعادی و نامأنوس است. حتی یکی از آنها از من درخواست مباحثه می‌کرد در حالی که یکی از جاهلترین افراد تشریف داشتند.

علی کل حال به این استدلالشان از چند وجه می‌توانیم پاسخ بدهیم:

اول: الله متعال در قرآن به صراحت دستور می‌دهد که حاکمان و داورانی قرار دهند که در بین مردم با عدل حکم و قضاوت کنند. و می‌فرماید:

<sup>۱</sup>. روح المعانی للأوسی (۲۱۴/۱۴).

<sup>۲</sup>. فتح القدیر للشوکانی (۱۸۷/۳).





﴿وَأَنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ - وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۳۵]. و اگر از اختلاف و جدائی میان آن دو (زن و شوهر) بیم داشتید، پس داوری از خانواده شوهر و داوری از خانواده زن (تعیین کنید و) بفرستید. و اگر دقت کنیم کلمه (حَكَمًا) دقیقاً به همان ترکیب و لفظی که در آیه مورد استدلالشان آمده، ذکر شده است.

همچنین در آیاتی دیگر همین دستور را به مسلمانان می‌دهد: ﴿يَحْكُمُ بِهِ - ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ﴾ [المائدة- ۹۵]: دو نفر عادل از شما (بر لربودن) آن را تصدیق کنند.

و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸] و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. حال چگونه بین این آیات و برداشتشان از آیه:

﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا﴾ [انعام- ۱۱۴] (ای پیامبر بگو: آیا غیر الله را به داوری طلب کنم؟!)

توفیق ایجاد می‌کنند؟

اگر الله متعال مسلمانان را دستور می‌دهد که شخصی از امت محمد را در اختلاف خانوادگی، حَکَم و داور قرار دهند. حال آیا تبعیت از خود محمد ﷺ در اوامر و نواهی‌ش می‌شود شرک؟! این چه داوری و قضاوتی است که انجام می‌دهید؟!

دوم: اطاعت از پیامبر ﷺ دقیقاً همان اطاعت از الله متعال است. همانگونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰]: کسی که از پیامبر اطاعت کند در حقیقت الله را اطاعت کرده است.

و الله متعال در قرآن به صراحت دستور می‌دهد که اختلافات و نزاعها را به رسول ﷺ و داوری وی، ارجاع دهند و می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]: و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید.

و می‌فرماید:





﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ [النساء-۶۵] نه، سوگند به پروردگارت که آن‌ها ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تورا داور قرار دهند.

سوم: منظور از این آیه آنگونه که در تفسیر ابن کثیر آمده است: ﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا﴾ [انعام-۱۱۴] (ای پیامبر بگو: آیا غیر الله را به داوری طلب کنم؟!)

یعنی: بین من و بین شما.<sup>۱</sup>

«ابن عاشور» می‌فرماید: معنایش این است که بین خودم و شما داوری غیر از الله درخواست نمی‌کنم که حکم و قضاوتش را در مورد شما صادر کرده است به این مفاد که: شما دشمنان جنایتکاری هستید.<sup>۲</sup>

بسیار دیگری از مفسران نیز قول همین دو را گفته‌اند که برای حجیم نشدن کتاب از ذکر آنها خودداری کردم.

مواردی که گذشت نقد بارزترین دلایلشان بود. بعد از آن به بیان دلایل حجیت سنت می‌پردازیم تا بعد از ازاله اشکالات بنای بحث را مستحکم‌تر کرده باشیم. وجوه اثبات حجیت سنت هم در قرآن و سنت و اجماع و عمل مستمر و متواتر مسلمانان در تمامی عصور و زمان‌ها بسیار زیاد است که در اینجا با اختصار شدید به مهمترین دلایل آن خواهیم پرداخت و در کتاب «آیا شکی در سنت وجود دارد؟» به شکلی مفصل و گسترده قضیه را مورد بررسی قرار داده‌ام.

### از قرآن:

آیات زیادی وجود دارد که به اطاعت از پیامبر ﷺ و داور کردن وی در خصومات و نهی از مخالفت با وی، دستور می‌دهد. وجه دلالت این آیات هم در این است که: همانطور که اصحاب پیامبر ﷺ مخاطب قرآن بوده‌اند، ما هم مخاطبش هستیم. و از جمله خطابات قرآن آیات اطاعت از پیامبر ﷺ است و جز با تبعیت از اخبار صحیح وارده از وی این اطاعت و پیروی مقدور نخواهد بود. همانگونه که «امام شافعی» در کتاب «جماع العلم» می‌فرماید:

<sup>۱</sup>. تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۳۲۲

<sup>۲</sup>. التحرير والتنوير





«برای ادای واجب الهی در تبعیت از اوامر پیامبر ﷺ - چه مردمان قبل از تو و چه بعد از تو- منظور افرادی که وی را مشاهده نکرده‌اند آیا جز پیروی از اخبار وارده راه دیگری سراغ داری؟»  
همچنین از ادله‌ی قرآن برای حجیت سنت آیه سوره نساء است که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء- ۵۹]. و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید.

این قسمت ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ﴾ شامل هر چیزی می‌شود. یعنی هر موضوعی. ﴿فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ منظور از ارجاع به الله، ارجاع به کتابش است. و این برای هر شخصی واضح و روشن است. همچنین ارجاع به پیامبر ﷺ منظور ارجاع به شخص خودشان در زمانی که زنده بودند و به سنتشان است زمانی که وفات کرده‌اند. و این قضیه مورد اتفاق اهل علم است.

«ابن حزم» می‌فرماید: «دلیل اینکه گفته می‌شود منظور از این ارجاع به طور قطع ارجاع به سوی قرآن و اخبار پیامبر ﷺ است، این است که امت اسلام متفق القول است که این خطاب الهی ما را هم شامل می‌شود و بلکه تا روز قیامت هر مخلوقی از جن و انس که در وی روح دمیده می‌شود داخل در این آیه است»<sup>۱</sup>.  
«ابن قیم» هم می‌فرماید: «علما اجماع کرده‌اند بر اینکه منظور از ارجاع به الله ارجاع به کتابش است و ارجاع به پیامبر ﷺ هم ارجاع به شخصشان در زمان حیات و به سنتشان بعد از ممات است»<sup>۲</sup>.

#### دلایل حجیت سنت از خود سنت

این استدلال البته برای کسی مفید است که به برخی از احادیث باور دارد، ولی بخشی را منکر شده و رها کرده است و در تعاملش با آن دچار اضطراب است. اما شخصی که به طور کلی منکر سنت است، این استدلال برایش فایده‌ای ندارد، مگر در مقام محکوم کردن.

<sup>۱</sup>. الإحكام في أصول الأحكام لابن حزم ج ۱ ص ۹۷

<sup>۲</sup>. -اعلام الموقعين ج ۱ ص ۹۲





یعنی اگر برای نقد سنت به بعضی از آثار و روایات استناد کرد به وی می‌گوییم: علیه ما به برخی از نصوصی که به آن ایمان داریم استدلال نکن، بلکه باید به همه آنها استدلال کنی. و نصوص زیادی هم در اثبات حجیت سنت داریم. از جمله حدیثی که اصحاب سنن<sup>۱</sup> روایت می‌کنند از طریق عبیدالله بن ابی رافع از پدرش از پیامبر ﷺ که می‌فرماید:

«لا ألفین أحدکم متکئاً علی أریکتہ، یأتیہ الأمر من امری؛ مما أمر به او نہی عنہ، فیقول: لا ندري ما وجدنا فی کتاب اللہ اتبعناها» «نبینم یکی از شما بر تختش تکیه زده و وقتی حدیثی از ما به وی می‌رسد که حاوی امر یا نهی است می‌گوید: این بر ایمان مهم نیست. از هر چه در قرآن باشد تبعیت می‌کنیم».

این حدیث اسنادش صحیح است و در موضوع مورد بحث فیصله دهنده است و دال بر وجوب قبول احادیث پیامبر ﷺ است که ما زاد بر قرآن می‌باشد. امام احمد در مسندشان از مقدم از پیامبر ﷺ وجه دیگری را روایت می‌کند که فرمودند:

«الا إني أوتيت الكتاب ومثله معه، الا إني أوتيت الكتاب ومثله معه، ألا يوشك رجل ينثني شعباناً علی أریکتہ، یقول: علیکم بالقرآن، فما وجدتم فیہ من حلال فأحلوه، وما وجدتم فیہ من حرام فحرموه» «آگاه باشید که به من قرآن و هم مانندش، عطا شده است - دوبار - نزدیک است شخصی را دریابید بر سریرش تکیه زده و می‌گوید: به قرآن تمسک جوئید. هر آنچه از حلال و حرام را در آن یافتید به همان تمسک کنید»<sup>۲</sup> اسناد این حدیث مشکلی ندارد.

### از لحاظ اجماع

اجماعات زیادی هستند بر این موضوع. خاصتاً اجماع عملی که در این موضوع بسیار واضح است.

منظور از اجماع عملی استدلال و عمل پیایی و مستمر علما به سنت است که در اینجا به ذکر دو قول اکتفا می‌کنم:

۱- الله متعال می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النساء- ۵۹] و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید.

<sup>۱</sup> - سنن ترمذی ۲۶۶۳ - سنن ابی داوود ۴۶۰۵ - سنن ابن ماجه ۱۳

<sup>۲</sup> . أخرجه الإمام أحمد في مسنده (۱۳۹/۴).





امام «عبدالعزیز کنانی» می‌فرماید: «در این مسئله بین مؤمنان و اهل علم اختلافی نیست که منظور از ارجاع به خدا ارجاع به کتابش منظور است و ارجاع به پیامبر ﷺ بعد از وفاتشان ارجاع به سنتشان است و فقط افراد مُلحد در این مسئله دچار تردید هستند»<sup>۱</sup>.

۲- «ابن عبدالبر قرطبی مالکی» در مقدمه کتاب «التمهید» می‌فرماید: «اهل فقه و اثر در تمامی سرزمین‌ها – تا جایی که من بدانم- بر قبول خبر یک شخص عادل و وجوب عمل به آن اجماع دارند، اگر ثابت باشد و اثری دیگر یا اجماعی نسخه نکرده باشد. تمامی فقها از زمان صحابه تا امروزان بر این مسئله یکصدا هستند. مگر خوارج و افرادی از اهل بدعت که مخالفتشان اعتباری ندارد»<sup>۲</sup>.

این اجماع بر حجیت خبر آحاد است چه برسد به متواتر.  
مسئله سوم: از ایرادات وارده بر قضیه سنت: تردید افکنی در حجیت احادیث آحاد است.

در ابتدا ذکر این نکته لازم است که اخبار آحاد – از لحاظ اصطلاحی- در خبر شخصی واحد منحصر نیست (غریب مطلق)، بلکه به هر خبری که متواتر نباشد آحاد گفته می‌شود. پس خبر یک نفر و دو و سه و بیشتر همه جزو اخبار آحاد محسوب می‌شود، مادامی که به حد تواتر نرسد.  
بارزترین ایرادات وارده بر حجیت اخبار آحاد دو ایراد است که دومی براولی بنا شده است.

اول: مطلق گویی در اینکه اخبار آحاد فقط مفید ظن هستند.

دوم: مطرح کردن این ادعا که تمامی ظنون مذموم هستند.

قالب استدلالشان هم به این صورت است:

اخبار مفید ظن است. و هر ظنی هم که در قرآن ذکر شده در سیاق ذم آمده است. در نتیجه: تمسک به اخبار آحاد از دیدگاه قرآن مذموم است.

ابطال این استدلال هم با نقض یکی از این دو مقدمه است. اگر مطالبی که در ابطال این دو مقدمه نوشته شده قانعت نکرد برای عدم صحت نتیجه این استدلال نقض یکی از آنها کافی است و به نظرم در اینجا حاصل شده است.

<sup>۱</sup> . الحیة والاعتذار

<sup>۲</sup> . التمهید لابن عبد البر





مقدمه اول: «اخبار آحاد همیشه مفید ظن هستند» نه از لحاظ شرع و نه از لحاظ واقعی صحیح نیست.

از لحاظ شرعی چون پیامبر ﷺ حجت را بر امتها و سرزمین‌ها در اصل دین اسلام به وسیله آحاد صحابه‌ای که به آن مناطق می‌فرستادند اقامه می‌کرد. و این اقامه حجت قطعاً باید طوری باشد که احتمالاً هر نوع تردیدی را قطع کند.

از لحاظ واقعی هم، همه ما چه موافق و مخالف بسیاری اوقات بر اساس اخبار آحاد که به حد تواتر هم نرسیده در خیلی از چیزها برایمان یقین حاصل می‌شود. و مثال برای صحت این ادعا از شمارش خارج است از اخبار ازدواج و وفات و تولد و موفقیت و شکست و سود و خسارت که براساس خبر آحاد به آن عمل می‌کنیم... و اعترافمان به حاصل شدن یقین به وسیله این اخبار آحاد خودش در نقض مطلق گویی راجع به ظنی بودنش، کفایت می‌کند.

برخی از اخبار آحاد صحیحی که به وسیله‌ی آن سنت پیامبر ﷺ نقل شده، مفید یقین هستند و برخی مفید ظن راجح بر حسب احوال راویان و اسانید و قرائن موجود در هر روایت.

مقدمه دوم: یعنی «تبعیت از ظن در قرآن کلاً مذموم است» این تعمیم صحیح نیست. در قرآن نوعی از ظن ذم شده و نوعی دیگر ممدوح است. در ذم ظن این قول الله متعال آمده است که:

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ۲۸﴾ [النجم: ۲۸]. جز از گمان (بی‌اساس) پیروی نمی‌کنند، و یقیناً گمان (انسان را) از (شناخت) حق بی‌نیاز نمی‌کند

و در مدحش آمده است:

﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ۴۵ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا رَبَّهُمْ وَإِنَّهُمْ إِلَيْهِ رُجْعُونَ ۴۶﴾ [البقرة: ۴۵ - ۴۶] و نماز؛ جز بر فروتنان، دشوار و گران است. آن کسانی که یقیناً می‌دانند دیدارکننده‌ی پروردگار خویش‌اند و به سوی او باز می‌گردند.

ظن در این آیه به معنای یقین است. وگرنه اگر کوچکترین ذره‌ای نسبت به ملاقات پروردگارشان تردید داشتند، آیا این ظن به حالشان فایده‌ای می‌داشت؟

امام «قرطبی» در تفسیرش می‌فرماید:





«ظن در اینجا بنا به قول جمهور به معنای یقین است. مانند این فرموده الله متعال:

﴿إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِيَّةً ۚ﴾ [الحاقه- ۲۰] من یقین داشتم که به حساب (اعمال) خودم خواهم رسید.

و این فرموده:

﴿فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا﴾ [الکهف: ۵۳]. پس یقین می کنند که در آن خواهند افتاد.

امام «شنقیطی» بعد از ذکر تعدادی از آیات قرآن که در آن ظن به معنای یقین آمده است می فرماید: «ظن در تمامی این آیات به معنای یقین است. چرا که عرب ظن را هم به معنای یقین به کار می برد و هم به معنای شک»<sup>۱</sup>. مقایسه ظنی که از اخبار آحاد صحیح برداشت می شود با ظن مذموم مشرکین که در آیه از آن صحبت شده است بدون هیچ تردیدی اشتباه است. شیخ «ابن عثیمین» در تفسیر آیه سوره نجم می فرماید:

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ۚ﴾ [النجم: ۲۸] جز از گمان (بی اساس) پیروی نمی کنند، و یقیناً گمان (انسان را) از (شناخت) حق بی نیاز نمی کند.

«منظور از ظن در اینجا وهم دروغین است و به معنای رأی راجح در بین دو احتمال نیست. به این قضیه توجه کن. کلمه ظن ممکن است به معنای تهمت به کار برده شود و به معنای برتری داشتن چیزی بر دیگری و همچنین به معنای یقین هم به کار رفته است»<sup>۲</sup>.

همچنین الله متعال در قرآن به گواهی شاهدان اعتبار داده است در حالی که آحاد هستند. یا اینکه مخالفین باید بگویند شهادتشان مفید یقین است که این مقدمه اولشان را نقض می کند. یا اینکه باید بگویند مفید ظن است، ولی با این وجود الله به آن اعتبار بخشیده است. و این اعتراف به مثابه ابطال مقدمه دوم است. چرا

<sup>۱</sup>. الأضواء (۴/ ۱۴۱ - ۱۴۲)

<sup>۲</sup>. لقاء الباب المفتوح رقم (۷۱)







که مادامی ثابت شود این معتبر دانستن گواهی شاهدان تشریح خداوندی است پس در هیچ حالتی مذموم نمی باشد.

«ابن حزم» می فرماید: «امت بر قبول خبر یک نفر از پیامبر ﷺ مادامی که مورد اعتماد و اطمینان باشد، اتفاق و اجماع دارند. همچنین اهل اسلام همه بر قبول خبر یک شخص مادامی که ثقه باشد متفق اند»<sup>۱</sup>.

در کتابم با عنوان «آیا در سنت تردیدی وجود دارد؟» وجوه دیگری را در ردّ بر تردیدافکنان در حجیت احادیث آحاد ذکر کرده ام.

### اشکال سوم: پیرامون ناقلان و راویان سنت

می گویند: سنت از طریق افرادی غیرقابل اعتماد و اطمینان به ما رسیده است. و استدلالشان هم، مخالفت های شرعی روایت شده از برخی راویان حدیث است. نقد این ایراد از چند جنبه است:

**جنبه اول:** علم جرح و تعدیل از لحاظ ایراد و طعنه به راویان به هر چیزی حجم و اندازه واقعی و حقیقی خودش را داده است. برخی از ضعف و ایرادات وجود دارد که در قبول یا عدم قبول روایت مؤثر هستند و برخی دیگر از ضعف ها قابل جبران بوده و اینگونه نیست. اما این برخورد سطحی با راوی بدون فرق قائل شدن بین ضعف قابل جبران با ضعف جبران ناپذیر در پذیرفتن یا عدم پذیرفته شدن حدیث، غلط است.

**جنبه دوم:** بسیاری از داستان هایی که به خاطر آن بر صحابه یا راویان حدیث معتمد و موثوق طعنه وارد شده است، از لحاظ سندی ثابت نیست. مانند طعن به ابوهریره که گویا ملازمت او با پیامبر ﷺ به خاطر سیر کردن شکمش بوده است و پیامبر ﷺ از رفت و آمد بیش از حد وی در تنگنا قرار می گرفته است. برای همین به وی گفته: (زُرْ غِبًّا تَزِدُّ حُبًّا)<sup>۲</sup>: «یک روز در میان سر بزن و زیارت کن تا محبتت بیشتر شود».

ربط دادن این حدیث با قضیه شکم سیر کردن باطل است. اصلاً این حدیث ثابت نیست. بزار می گوید: در مورد این جمله «زُرْ غِبًّا تَزِدُّ حُبًّا» هیچ حدیثی ثابت

<sup>۱</sup>. الإحکام فی أصول الأحکام لابن حزم

<sup>۲</sup> - مسند الطیالسی (۲۸۹}۴) (۱۳۸۵).





نیست. عقیلی هم بیان داشته که در این مورد هیچ حدیثی از پیامبر ﷺ وارد نشده است.<sup>۱</sup>

**جنبه سوم:** در این باب، علم جرح و تعدیل معیار و میزان است. و از لحاظ مهارت و دقت بشری در اوج قرار دارد. خیلی از کسانی که به علم حدیث طعنه می‌زنند، ارزش و منزلت این علم و دقت بسیار بالای محدثین را نمی‌دانند. افرادی که در باب جرح و تعدیل قواعدی علمی و دقیق را وضع کرده‌اند و آن را بر موافق و مخالف در مذاهب فقهی و عقیدتی پیاده کرده‌اند. برای همین در کتاب بخاری و مسلم راویانی هستند که از پیروان بقیه فرق اعتقادی مخالف با اهل حدیث هستند. راویانی سنی و شیعه و ناصبی و قدری و خارجی مادامی که عدالت و صدقشان ثابت شده باشد.

اما کسی که عدالتش ثابت نشود، محدثین از وی حدیثی روایت نمی‌کنند و فرقی نمی‌کند سنی باشد یا منتسب به هر فرقه‌ای دیگر.

### ایراد چهارم: پیرامون نهی از کتابت سنت و تاریخ تدوین آن

در مورد نهی از نوشتن احادیث، آنانی که به حدیث وارد شده در این مسئله متمسک می‌شوند از چهار جهت دچار اضطراب و تناقض و سوء استدلال می‌شوند:

**جهت اول:** اینکه دارند به سنی استدلال می‌کنند که خودشان آن را برای اثبات عدم حجیت سنت، حجت نمی‌دانند.

**جهت دوم:** کسی که از وی نهی از کتابت حدیث نقل شده یعنی شخص رسول الله ، امر به حفظ حدیث و تبلیغ و عدم رویگردانی از آن هم نقل شده است. احادیث صحیحی در این باب وارد است که از حدیث نهی از کتابت حدیث صحیح‌تر هستند. چرا باید گزینشی عمل کنیم؟ آیا هر حدیثی که موافق با خواهش‌های نفسانی آنها باشد را می‌پذیرند و مواردی که بر ضدشان است را رد می‌کنند؟!

**جهت سوم:** همان طور که حدیثی در نهی از کتابت حدیث وارد است، احادیث متعددی هم هستند که بیانگر جواز نوشتن آن است. من جمله این فرموده پیامبر ﷺ در اجابت به درخواست ابوشاه مبنی بر نوشتن خطبه‌اش: «اكتبوا لأبي

<sup>۱</sup> - الضعفاء الكبير للعقيلي (۲/ ۱۳۸ - ۱۳۹).





شاه»<sup>۱</sup>: برای ابو شاه خطبه را بنویسید. یا «عبدالله بن عمرو» از افرادی بود که سخنان پیامبر ﷺ را می‌نوشت و رسول الله ﷺ هم با این فرموده تأییدش می‌کردند: «اكتب فوالذي نفسي بيده ما يخرج منه إلا حق، وأشار إلى فيه»<sup>۲</sup>: «بنویس. سوگند به کسی که جانم در اختیار اوست فقط حق از آن خارج می‌شود. و به سمت دهانشان اشاره کردند».

حال بر چه اساسی منکرین سنت حدیث نهی از کتاب را انتخاب کرده و احادیث جواز و رخصت نوشتن را نادیده می‌گیرند؟

**جهت چهارم:** در استدلال به حدیث نهی از کتابت حدیث برای اثبات عدم حجیت حدیث، شکاف و ناهماهنگی وجود دارد. در استدلال به حدیث نهی از کتابت، صحیح این است که از چهارچوب نص خارج نشویم که بحث از کتابت حدیث است نه حجیت. چرا که این حدیث نه از دور و نه از نزدیک بحثی از حجیت نکرده است، بلکه در حدیث نهی از کتابت خود پیامبر ﷺ این قول از ایشان نقل شده که فرمودند: وحدثوا عني. «از من حدیث روایت کنید»<sup>۳</sup>.

علاوه بر این برخی از اهل علم می‌گویند: حدیث نهی از کتابت به صورت مرفوع از پیامبر ﷺ ثابت نیست و بلکه درست این است که وقف بر «ابوسعید خدری» است. یعنی سخن ابو سعید است نه پیامبر ﷺ. این روش، سبک امام بخاری است. «ابن حجر» هم در «فتح الباری» به این اشاره کرده است<sup>۴</sup>. و برخی از طرق موقوف بودن این حدیث را «ابن عبدالبر» در کتاب «جامع بیان العلم وفضله»<sup>۵</sup> آورده است. برخی دیگر از اهل علم حدیث را مرفوع می‌دانند ولی قائل به این هستند که این حدیث به خاطر احادیث رخصت و جواز کتابت، منسوخ شده است. و وجوه دیگری برای نقد این ایراد وجود دارد که اگر ذکرشان کنیم سخن به درازا می‌کشد. از مراجع مهم در این باب برای توضیحات بیشتر می‌توان به کتاب‌های زیر مراجعه کرد:

۱- کتاب «تقیید العلم»، للخطیب البغدادي .

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم (۱۳۵۰) باختصار

<sup>۲</sup> - سنن أبو داود (۳۶۸)

<sup>۳</sup> - صحیح مسلم (۲۰۰۹).

<sup>۴</sup> - فتح الباری لابن حجر ۲۰۸/۱

<sup>۵</sup> - ۲۶۸/۱





- ۲- کتاب «تدوین الحدیث»، سید مناظر گیلانی که به زبان اردو نوشته است و انتشارات دارالغرب آن را به عربی ترجمه کرده است.
- ۳- کتاب «دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوینہ»، محمد مصطفیٰ اعظمی.
- ۴ - کتاب «السنة قبل التدوین»، محمد عجاج خطیب.
- ۵ کتاب «تدوین السنة النبویة»، محمد مطر زهرانی.

### اما راجع به تأخیر تدوین احادیث:

ایرادی که وارد می‌شود مبنی بر تصور ناقص و ناصحیح از روش موثوق و مستند کردن احادیث است. برای همین؛ پاسخ شافی به این ایراد باید با عرضه مفصل تاریخ تدوین سنت و روش روایت و نقل آن باشد. و مادامی که شخص تصویری جزئی و مفصل از آن نداشته باشد، موثوقیت نقل سنت را نخواهد فهمید و سخنش در حدود تصویری ذهنی باقی خواهند ماند که هیچ واقعیتی ندارد. همراه با علم به اینکه تدوین سنت از زمان پیامبر ﷺ تا هنگام تدوین رسمی و فراگیر آن انقطاعی نداشته است. و از جمله افرادی که به بررسی نوشته‌ها و صحیفه‌هایی که در مرحله ما قبل تدوین اساسی و رسمی نوشته شده‌اند، پرداخته است می‌توان به دکتر «محمد مصطفیٰ اعظمی» اشاره کرد در کتاب «دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوینہ».

ایراد پنجم: پیرامون علم حدیث و روش و سبک‌های حدیث شناسان.

بسیاری از منکرین یا مرددین در سنت می‌گویند: «او سنت را از این جهت که سنت است انکار نمی‌کند، بلکه انکارش بر می‌گردد به عدم اطمینان به طریقه نقل و روایت آن».

در اینجا لازم است سؤال مهمی از این افراد پرسیم:

آیا از لحاظ علمی شناخت صحت احادیث نقل شده از پیامبر ﷺ یا ضعیف بودنشان، محال است؟

پاسخ به این سؤال به بله یا خیر باید:

۱- بر مبنای تصویری تام و صحیح از وضعیت روایت و راویان و اسناد احادیث باشد.





۲- و همچنین باید بعد از تصور تام از علم مربوط به بررسی و پژوهش صحت اخبار نبوی باشد که همان علم حدیث شناسی است. چرا که:

- برای شناخت صحت اخبار نبوی ابزاری مورد اتفاق و قابل اعتماد در بین اهل سنت است.

- یا اینطور بگوئیم که مشهورترین ابزار است که در این زمینه بهتر از آن وجود ندارد.

- و به خاطر اینکه بر بخش اول تکیه دارد که همان تصور کامل و صحیح از واقعیت روایت است.

و با تمام اطمینان می‌گوییم که: بیشتر تردیدافکنان در سنت نبوی هیچکدام از این دو تصور و برداشت را از علم حدیث ندارند. نه واقعیت و چهارچوب روایت را می‌دانند و نه راویان و نه علم مربوط به آن را می‌شناسند. پس چگونه حکم می‌کنند که نقل سنت غیر قابل اعتماد است؟ بر چه اساسی این حکم و قضاوت بنا شده است؟

برای همین گام اول برای حکم به عدم شایستگی و کفایت علم حدیث، داشتن تصویری صحیح از این علم است. آنگونه که دانشمندان آن را بنا کرده‌اند، ولی قطعاً در بیشتر تردیدافکنان چنین شرایطی وجود ندارد.

برای نشان دادن دقت محدثین و انضباط سبک و روششان نیز می‌توان از جهات گوناگونی قضیه را بررسی کرد. و هر بار که به کتب محدثین اوایل و روش‌هایشان مراجعه کنیم، بیشتر و واضحتر به عظمت و بزرگی این علم پی خواهیم برد.

یکی از چیزهایی که می‌تواند دقت و علمی بودن این علم را نشان دهد، بررسی شروط حدیث صحیح و تفصیل و جزئیات آن است که ۵ شرط است:

عدالت - ضبط - اتصال سند - سالم بودن از شنوژ - سالم بودن از علت قاده.

کسی که شناختی دقیق از علم حدیث داشته باشد، می‌تواند در هر شرط از این شروط پنجگانه نشانه‌ها و دلایل وثوقیت و دقت در ثبت و ضبط را نشان دهد که در علوم موجود و دردسترس بشری بهتر و دقیقتر از آن را نمی‌توان یافت.





به عنوان مثال هنگامی که از شرط ضابط بودن راوی صحبت می‌کنیم، موضوعی که در ضمن آن مطرح میشود: نوع ابزاری است که براساس آن محدثین نسبت به ضابط بودن راوی حکم میکنند.

یعنی اینکه می‌گویند راوی ضابط است به معنای پذیرفتن همه روایاتش است؟ یا ممکن است خطا هم بکند؟ و اگر خطا کند چگونه می‌توان آن را کشف کرد در حالی که ما بروی حکم عادل و ضابط بودن را صادر کرده‌ایم؟ و آیا تمامی راویان دارای ضبط، در یک سطح هستند از جهت پذیرفته شدن اخبارشان؟ یا اینکه مراتب متفاوتی دارند؟ و فایده این تفاوت در چیست؟ آیا در حالت تعارض راوی که ضبط و ثبت بهتری دارد بر راوی ضعیفتر مقدم است؟ و حکم راوی صادقی که خطا و صوابش همزمان زیاد است چیست؟ محدثین چه هنگام خبرش را می‌پذیرند و چه هنگام قبولش ندارند؟ و چگونه بدانیم راوی که بر وی حکم ضابط بودن را صادر کرده‌ایم در سالیان بعد از صدور حکممان هنوز قدرت ثبت و ضبطش به قوت خودش باقی است؟ و تفاسیل فراوان دیگری که دقت قوانین علم حدیث را نشان می‌دهد.

**مسئله ششم: اشکال وارد کردن به احادیث صحیح با این ادعا که با هم در تعارض هستند:**

اشکال وارد کردن در روایات صحیح اگر به عنوان فهم و یادگیری و دفع توهم تعارض در آنها باشد، به خودی خود اشکالی ندارد. عایشه<sup>رضی الله عنها</sup> و حفصه و بقیه اصحاب در بعضی از احادیث پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> اشکال وارد کرده‌اند و پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> هم برای رفع این اشکال روشنگری کرده‌اند. این ناپسند است که ما در برخورد با روایات دشوار و پیچیده، شلوغ کاری کرده و اخلال وارد کنیم و به ائمه اسلام نسبت ناروا بزنیم و این احادیثی که در آنها دچار توهم تعارض شده‌ایم را به عنوان اکتشاف جدید و سوپرایز کردن مردم به نمایش بگذاریم. احادیثی که علمای اسلام قرن‌ها قبل ابهامات و گنگی‌هایی که از آن فهم می‌شود را پاسخ داده‌اند.

علمای اسلام به مبحث تعارض بین ادله اهمیت زیادی داده‌اند. حال این تعارض بین آیات قرآن باشد یا بین قرآن و حدیث یا در بین خود احادیث با یکدیگر یا اینکه بین حدیث و عقل یا حس باشد.





برای برخورد و تعامل با این قضیه روش و سبک به خصوصی را ترسیم کرده‌اند که می‌توان در مبحث: تعارض بین ادله در کتب اصول فقه و در بحث مختلف الحدیث در کتب علوم حدیثی آن را یافت.

و در گذشته و امروز کتاب‌های تخصصی زیادی در این زمینه به رشته‌ی تحریر در آمده است که ذکر آن طولانی خواهد شد و فقط برای مثال و اشاره به این کتاب‌ها اشاره می‌کنم:

- اختلاف الحدیث شافعی
  - شرح مشکل الآثار طحاوی
  - تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبة.
  - و از کتاب‌های معاصر می‌توان به:
  - دفع دعوی المعارض العقلي عن الأحادیث المتعلقة بمسائل الاعتقاد دراسة لما في الصحيحين - عیسی نعیمی.
  - التعارض في الحدیث النبوي - لطفی زغیر.
  - أحادیث العقيدة المتوهم إشکالها في الصحيحين - سلیمان دبیخی.
- و بسیاری دیگر اشاره کرد. در کتابم «آیا در سنتی شکی وجود دارد؟» برای تعامل با احادیثی که از آنها توهم تعارض می‌شود با قرآن یا با عقل یا سایر روایات حدیثی یا با علم امروزی، قواعدی روشمند را بیان کرده‌ام که می‌توانی به آنها مراجعه کنی.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - از ص ۹۸ تا ص ۱۱۳





## باب دوم: شبهاتی پیرامون اجماع

وضعیت عده‌ای منکر حجیت اجماع به گونه‌ای شده که می‌گویند: همه‌ی امت در طول ۱۴ قرن دچار اشتباه بوده است و این خطای دراز مدت را در مورد امت امری جایز می‌پندارند. در حالی که این دیدگاه با این مسأله مخالفت است که الله متعال این امت را بهترین امت‌ها معرفی نموده است و خبر می‌دهد، امتی وسط و میانه است تا بر مردم شاهد و گواه باشد. که این گواه بودن به دلیل عدالت و صدق و راستیش است؛ حال چگونه ممکن و جایز است که چنین امتی قرن‌های متمادی را درحالی پشت سر بگذارد که همگی در مورد امر باطلی اتفاق نظر داشته باشند و حق را در این زمینه ندانند و بدان پردازند؟!

حتی در میزان و ترازوی عقل، این مسأله بسیار بعید به نظر می‌رسد. مصدر احکام شرعی قرآن و سنت است و اجماع‌های منقول از اهل علم به اصلی صریح یا غیر صریح در دو وحی قرآن و سنت بازمی‌گردند. همه‌ی مجتهدان هم در اصل ادوات استنباط از کتاب و سنت مشترک هستند؛ با وجود تفاوت شخصی در تحقیق کمال استفاده از این ادوات. اما مجموع مجتهدان با هم این کامل را با هم







دارند. برای همین وقتی بر روی مسئله ای اتفاق نظر دارند حتما خروجی اجتهاد و استنباطشان صحیح است. معقول است که همه‌ی مجتهدان در فهم نصی دچار اشتباه شده باشند؟ و دیدگاه درست و صواب تا ۱۴ قرن بعد از هجرت دانسته نشده باشد؟ خاصیتا که رسیدن به کمال در مجتهدین اوایل در ادوات و ابزار استنباط بیشتر از متأخرین بوده است. و دلیل آن صفای زبان عربی از شائبه‌هایی است که بعدها بدان ملحق شده است؛ و به دلیل وجود عامل مهمی در صف اول مجتهدین که همان صحابه بودند. و آن عامل، هم عصر بودنشان با نزول وحی و مصاحبت و همنشینی و همراهی با کسی است که قرآن بر او نازل شده است.

بنابراین آنها نسبت به فهم نص، تواناتر از دیگران هستند؛ - با اینکه دروازه‌ی اجتهاد به روی دیگران بسته نیست؛ اما نه در سطح خطاکار خواندن مجموع آنها. چگونه ممکن است همه‌ی آنها در مورد فهمی اشتباه اتفاق کرده باشند؛ به ویژه اینکه عوامل خارجی مؤثر در فهم نص، که پژوهشگران معاصر را وادار کرده به خاطرش با اجماع مخالفت کنند، نزد آنان وجود نداشته است. بلکه مسائلی شرعی و نقلی محض بوده. مانند حد رجم و عقوبت مرتد و موارد مشابه آن. سؤال این جاست که:

نمود چه امری نزد مجتهدین نخستین و وجود آن در میان برخی از پژوهشگران معاصر باعث شده تا همگی مجتهدان نخستین در فهم آیات قرآن و اثبات احادیث پیامبر ﷺ به خطا رفته و آراء و نظرات پژوهشگران معاصر صواب و صحیح باشد؟ گمان می‌کنم به دور از تأثیر عبارت «نحن رجال و هم رجال»<sup>۱</sup> و عبارت «کم ترک الاول للآخر»<sup>۲</sup>؛ این سؤال جای تأمل و تفکر دارد.

بنده در اینجا نه از استنباط‌های جدید سخن می‌گویم و نه از دور اندیشی بیشتر در معانی آیات، بلکه سخن ما از خطاکار خواندن همه‌ی مجتهدان نخستین است نه بیش از این.

و چیزی که بیشتر این مسأله را اثبات می‌کند، این است که تعدادی از مسائلی که انکار می‌شوند و اجماع ثابت در مورد آنها به دیوار کوبیده می‌شود، در واقع منکران در انکار آنها ادعا می‌کنند که مسائلی هستند که با نص صریحی در قرآن

<sup>۱</sup> - آنان مردانی بودند و ما هم مردانی هستیم.

<sup>۲</sup> - اوایل چه چیزی را برای آخرینها باقی گذاشتن





مخالف می‌باشند؛ مانند اینکه می‌گویند: «عقوبت مرتد به شکلی آشکار با ظاهر این آیه مخالف است که می‌فرماید:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶]؛ در (قبول) دین هیچ اجباری نیست.

آیا باز هم بر این باورید که مسأله به همین سادگی است؟

قضیه ای دیگری که اینجا وجود دارد این است که برخی سخن قبلی را نمی‌پذیرند و با این مسأله موافق هستند که امت بر خطا و اشتباه متفق نمی‌گردد؛ اما در باب ثبوت اجماع نزاع کرده‌اند. این مبحثی اصولی است که تفصیلات متعدد و اقوال مختلفی وجود دارد راجع به تعریف اجماعی که امکان ضبط و ثبتش وجود دارد. اما به ابطال اصل اجماع باز نمی‌گردد، چرا که اجماع‌های منقول از جهت ثبوت و قطعیت آنها در درجات متفاوتی قرار دارند.

برخی از آنها هم در عدم امکان تحقق اجماع به عبارت امام «احمد»<sup>۱</sup> استدلال کرده‌اند که می‌فرماید: «من ادعی الاجماع فهو كاذب»<sup>۱</sup>: «هرکس ادعای اجماع کند، دروغ‌گوست».

به صورت مختصر و اندکی تصرف آنچه در (الکامل الصورة/۲) در مورد این عبارت نگاهشتم را نقل می‌کنم:

«توجه به این عبارت امام «احمد» و ترک عبارتهای دیگر ایشان در همین موضوع، عملکردی گزینشی و نه بررسی موضوعی و یا مبنای آن جهل ناشی از کم اطلاعی است. امام «ابوداود» در مسائل خود می‌گوید: از احمد شنیدم که به او گفته شد: فلانی می‌گوید: قرائت فاتحة الكتاب - پشت سر امام - از این آیه خاص شده است که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ﴾ [الأعراف: ۲۰۴] و چون قرآن خوانده شود، پس به آن گوش فرا دهید.

امام احمد گفت: از چه کسی این مسأله را نقل می‌کنند؟! مردم اجماع دارند که این آیه در مورد نماز است»<sup>۲</sup>.

و این نصی ثابت از امام احمد است که در آن ادعای اجماع بر امری شرعی را می‌کند؛ آیا می‌توانیم عبارت «هرکس ادعای اجماع کند دروغ‌گوست» را بر آن

<sup>۱</sup> - العدة في اصول الفقه (۴ / ۱۰۵۹).

<sup>۲</sup> - مسائل الامام احمد رواية ابي داود السجستاني، مكتبة ابن تيمية (ص ۴۸).





تطبیق دهیم یا اینکه تلاش می‌کنیم آن را چنان درک نموده و بفهمیم که مورد نظر خود امام بوده است؟!

و چرا باید تنها به یک عبارت و نه سایر عبارات وی اعتماد شود؟ وقتی مسأله به صورت گزینشی باشد، کسی می‌گوید: وی می‌خواهد عبارتی را گزینش کند که در آن اثبات اجماع است و عبارتی را که در آن ادعای دروغ بودن اجماع ذکر شده، رها کند!

تردیدی نیست که منهج رضایت‌بخش نزد اهل علم و کسانی که در تعامل با عبارت احمد پیموده‌اند، توجیه و فهم آن در پرتو تطبیقات امام و سایر اقوالش می‌باشد نه اتکا به آن برای ابطال اجماع. از جمله توجیه‌هایی که اهل علم در مورد عبارت مذکور ذکر نموده‌اند این است که:

امام احمد این عبارت را در انکار فقهای معتزله گفته است. «مرداوی» در «التحبیر» می‌گوید: «و ابن رجب در پایان شرح ترمذی می‌گوید: اما اینکه از امام احمد روایت شده که می‌گوید: هرکس ادعای اجماع کند دروغ‌گوست، آن را از باب انکار بر فقهای معتزله گفته است؛ کسانی که در مورد آنچه می‌گفتند، ادعای اجماع میکردند در حالی که کمترین سهم را در شناخت اقوال صحابه و تابعین داشتند»<sup>۱</sup>.

از جمله مواردی که موید این فهم است، تتمه‌ی عبارت امام احمد می‌باشد؛ چنانکه در روایت فرزندش عبدالله می‌گوید: «من ادعی الاجماع فهو كاذب، لعل الناس قد اختلفوا، هذه دعوى بشر المريسي والاصم»<sup>۲</sup>: «هرکس ادعای اجماع کند دروغ‌گوست، شاید مردم اختلاف کرده باشند؛ این ادعای بشر مریسی و اصم است». و «بشر مریسی» و «اصم» از رؤس مُبتدعان در زمان احمد بودند. و سخن ابن تیمیه این مسأله را بیشتر روشن می‌کند که می‌گوید: «فقهای متکلمین مانند مریسی و اصم ادعای اجماع می‌کردند در حالی که تنها قول ابوحنیفه و مالک و مانند آنها را می‌دانستند و اطلاعی از اقوال صحابه و تابعین نداشتند»<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - التحبیر شرح التحرير فی اصول الفقه، مرداوی، مکتبة الرشد (۴/ ۱۵۲۸).

<sup>۲</sup> - العدة فی اصول الفقه (۴/ ۱۰۵۹).

<sup>۳</sup> - المسودة فی اصول الفقه (ص ۳۱۶).





و مشابه آن سخن «ابن قییم» است که می‌گوید: «مقصود امام احمد از این عبارت، بعید شمردن وجود اجماع نیست؛ بلکه احمد و ائمه‌ی حدیث با کسانی روبه رو بودند که سنت صحیح را با اجماعاتی ادعا شده بر خلاف آن رد می‌کردند؛ بنابراین شافعی و احمد بیان کردند که این ادعاها، دروغ است. و اینکه جایز نیست سنن صحیح و ثابت با امثال آن رد شوند»<sup>۱</sup>.

این توجیه اول برای سخن امام احمد بود.

**توجیه دوم:** سخن مذکور از باب پرهیزگاری در ادعا بوده است؛ به این معنا که ادعای اجماع، امری دشوار است؛ چه بسا خلاfi وجود داشته که به مدعی اجماع نرسیده است؛ به همین دلیل امام احمد به استفاده از این عبارت توصیه می‌کند: «لا اعلم فیه اختلافاً»: «در فلان مسأله اختلافی سراغ ندارم». و عبارت‌های مشابه. چون به واقعیت نزدیک‌تر هستند. و این مسأله ادعای عالم آگاه و مطلع در مورد اجماعی که تحقق یافته است را نفی نمی‌کند؛ چنانکه امام احمد خود نیز ادعای اجماع می‌کند.

قاضی «ابویعلی» در «العدة» می‌گوید: «ظاهر این سخن گویای این است که احمد از صحت اجماع بازداشته و منع کرده است؛ اما این سخن بر ظاهر خود حمل نمی‌شود؛ بلکه آن را از باب پرهیزگاری گفته است، از این جهت که چه بسا خلاfi وجود داشته که به مدعی اجماع نرسیده است؛ یا اینکه آن را در حق کسانی گفته است که شناختی در مورد اختلافات سلف ندارند [و با این همه مدعی اجماع هستند]»<sup>۲</sup>.

و این توجیه دوم می‌باشد. گاهی بر عالمی، اختلافی پنهان می‌ماند؛ اما زمانی که علما از مذاهب مختلف و سرزمین‌ها و شهرهای متفاوت در مسأله‌ای نقل اجماع می‌کنند، این احتمال بسیار ضعیف می‌باشد.

<sup>۱</sup> - نگا: مختصر الصواعق المرسله (ص ۵۸۳).

<sup>۲</sup> - (۱۰۶۰ / ۴).

<sup>۳</sup> - کتاب کامل الصورة ۲.





## باب سوم: اشکالاتی پیرامون روشمندی فهم نص شرعی

یکی از مهمترین اشکالات معاصر پیرامون نص شرعی، مسأله‌ی فهم آن است. عدّه‌ای می‌گویند: به قرآن و سنت ایمان داریم اما به فهم چه کسی؟ و آیا اصلاً در این زمینه فهمی درست و فهمی نادرست وجود دارد؟ و چرا نباید نص به روی قرائت‌های متنوع و متعدد، گشوده باشد تا هر خواننده‌ای فهم خود را از آن داشته باشد؛ بدون اینکه خوانندگان فهم یکدیگر را اشتباه دانسته و و دیگری را خطاکار بدانند؟

اگر خوب در این دیدگاه تأمل کنید، می‌بینید که این باورها از نص، وصف حق گویی و روشنگر بودن در مسائل اختلافی مسلمانان و در قضایای شرعی غیر اختلافی صفت قاطع بودن را از آن سلب می‌کند. بلکه با این دیدگاه، کافر می‌تواند از خلال قرائت نص قرآنی توجیهی برای کفر خود بیابد، در صورتی که بخواهد به روش خاص خود نص را بفهمد؛ این درحالی است که الله متعال در کتاب خود بر کسانی که به آنچه نازل کرده حکم نمی‌کنند، سخت گرفته است؛ چگونه می‌توان بر مبنای قرآن حکم نموده و داوری کرد، زمانی که هر انسانی از آن فهم به خصوص خود را دارد؟ به عنوان مثال اگر قاضی بخواهد زناکار را صد ضربه شلاق بزند، چنانکه





در نص قرآنی آمده است؛ چه بسا زناکار قرائت و فهم دیگری در مورد زناى حرام داشته باشد و مصداق آن را غصب یا خیانت در ازدواج بدانند. چنانکه در میان معاصران کسانی هستند که همین ادعا را دارند و می‌گویند: زناى حرام، خیانت در ازدواج است؛ اما کسی که مجرد است و ازدواج نکرده، چون با زنی که مجرد است، [بر سر بهره‌مندی جنسی از هم] توافق کند، در این صورت زنا محسوب نمی‌شود؛ مادامی که در مقابل مردم نباشد! این مسأله را از شیخ گمراه «محمد شحرور» شنیدم و این آدرس سخنان وی در این زمینه با صدای خودش می‌باشد<sup>۱</sup>. با این وضعیت از دین چه می‌ماند؟ و چه هدایتی برای قرآن باقی می‌ماند اگر با هر نصی در آن به این روش برخورد شود؟

به هر حال، این اشاره‌ی بسیار کوتاه در این باب است؛ برای اطلاع و آگاهی بیشتر از لغزش‌های مشابه جهت به هدر دادن نصوص، به کتاب «ینبوع الغوایة الفکرية» اثر «عبدالله العجیری» مراجعه کنید.

<sup>۱</sup> - <https://www.youtube.com/watch?v=xi8caxod6aq>





## باب چهارم: اشکالاتی پیرامون حدود شرعی

بیشترین جدال در باب حدود شرعی به حد رجم و عقوبت مرتد بازمی‌گردد.

### ۱- حد رجم (سنگسار)

برخی از مسلمانان مجازات سنگسار برای فرد زناکار متأهل را در اسلام انکار کرده‌اند؛ و بر این باورند که این کار وحشیانه است؛ و ظاهراً علت اصلی انکار مذکور آن است که این مجازات در قرآن ذکر نشده است؛ خصوصاً که در سوره‌ی نور شلاق خوردن زناکار ذکر شده است نه رجم و سنگسارش؛ همچنین بر این باورند که مجازات رجم با برخی از آیات قرآن در تعارض است.

اما در مورد وحشیانه بودن این مجازات باید گفت که رجم مجازات است و شأن مجازات‌ها، مسأله‌ی بازدارندگی آنهاست؛ چنان که الله متعال در قرآن، مجازات بازدارنده‌ی ای برای کسانی قرار داده که به محاربه با الله و رسولش برخاسته و در زمین برای فساد می‌کوشند؛ و مجازات آنان را قطع دست و پای مخالف یکدیگر معرفی می‌کند؛ مجازاتی که بسیاری از کسانی آن را می‌پذیرند که مدعی وحشی‌گری رجم هستند.





تعیین مجازات‌ها از جانب الله متعال بوده و امری تابع حکمت و علم او می‌باشد؛ و ما این حد را از جانب خود ایجاد نکرده‌ایم؛ بلکه به سبب تصدیق اخبار صحیح و ثابت از رسول الله ﷺ بوده است.

می‌توان این مسأله را در مورد مؤمن فرض نمود که بگوید: چقدر زنای فرد متأهل زشت و قبیح است؛ چراکه الله متعال در مورد آن حد شدیدی چون رجم تشریح نموده است؛ و این خود بر قبح این گناه دلالت می‌کند.

اما انکار نمودن رجم به این دلیل که در قرآن نیامده است، راه و روش کسانی نیست که از رسول الله ﷺ پیروی کرده‌اند؛ در سنت قطعی از ایشان ثابت است که تعدادی از افراد متأهل را که مرتکب زنا شده بودند، رجم نمود. و قطعی بودن این اخبار از این جهت است که از جهات صحیح زیادی نقل شده‌اند که برای آنان که قوانین اخبار و احوال راویان را می‌دانند و نسبت به این مسأله شناخت دارند، مفید علم می‌باشند نه برای کسانی که در این زمینه جاهل بوده و دانشی ندارند. اهل سنت در مورد این حد اجماع کرده‌اند:

«ابن عبدالبر» می‌گوید: «اما اهل بدعت از خوارج و معتزله، معتقد به رجم زناکار نیستند؛ چه زناکار مجرد متأهل باشد یا مجرد؛ و حدّ زنا نزد آنان شلاق است؛ هم در مورد زناکار متأهل و هم مجرد؛ و دیدگاه آنان در این زمینه بر خلاف سنت رسول الله ﷺ و راه و روش مؤمنان است؛ چرا که رسول الله ﷺ رجم کرده است و همچنین خلفای بعد از ایشان رجم کرده‌اند؛ و علمای مسلمانان در سرزمین‌های مختلف در این زمینه و در مورد این حدیث اتفاق نظر دارند و اهل حق، آنان می‌باشند»<sup>۱</sup>.

و «ابن قدامه مقدسی» می‌گوید: «وجوب رجم زناکار متأهل، دیدگاه عموم اهل علم است و در این مورد خلافتی سراغ ندارم مگر از سوی خوارج»<sup>۲</sup>.

و «ابن بطال» می‌گوید: «اخبار از رسول الله ﷺ ثابت است که ایشان به رجم کردن امر نموده و خود رجم کرده است؛ آیا سخن علی را نمی‌بینید که می‌گوید: مطابق سنت رسول الله ﷺ رجم نمودیم و «عمر بن خطاب» رجم کرده است؛ بنابراین رجم بنا بر سنت رسول الله ﷺ و عمل خلفای راشدین و به اتفاق ائمه‌ی اهل علم از

<sup>۱</sup> - التمهید لها فی الموطا من المعانی والاسانید (۱۲۱/۲۳).

<sup>۲</sup> - المغنی (۳۰۹/۱۲)، ط. التركي.







جمله «مالک بن انس» در میان اهل مدینه، «اوزاعی» در میان اهل شام، «ثوری» و جماعت اهل عراق و شافعی و احمد و اسحاق و ابو ثور ثابت است؛ و خوارج و معتزله مجازات رجم را رد نموده و علت آن را چنین ذکر کرده‌اند که رجم در قرآن نیست<sup>۱</sup>.

اما انکار مجازات رجم به این بهانه که با برخی از آیات قرآن در تعارض است، مانند این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِنْ أَتَيْنَ بِفُجْحَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ﴾ [النساء: ۲۵]

اگر مرتکب زنا شدند، پس مجازات‌شان؛ نصف مجازات زنان آزاد (پنجاه تازیانه) است.

می‌گویند: مُراد از «محصنات» در این آیه، زنان متأهل است؛ و طبق سخن شما مجازات زناکار متأهل رجم است؛ و این مسأله با آنچه در آیه‌ی مذکور آمده است، در تعارض می‌باشد. چون رجم نصف شدنی نیست.

پاسخ این ادعا، بیان اشتباه تفسیر «محصنات» در این آیه به زنان متأهل می‌باشد؛ بلکه مراد از محصنات در این آیه، زنان آزاد است؛ و این مسأله برای کسی که ابتدای آیه را بخواند، امری کاملاً روشن و واضح می‌باشد؛ چرا که آیه‌ی مذکور به ازدواج با محصنات یعنی زنان آزاد تشویق می‌کند.

﴿وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ..﴾ [النساء: ۲۵]

و هر کس از شما از لحاظ مالی تو لایبی ازدواج با زنان آزاده مؤمن؛ نداشته باشد، پس با کنیزان با ایمانی که ملک یمین شما هستند (ازدواج کند).

و مجازات زنان آزاد چون مرتکب زنا شوند و متأهل باشند، رجم است که نصف شدنی نیست؛ و اگر متأهل نباشند، مجازات آنان صد ضربه شلاق است که نصف شدنی است؛ بنابراین در این صورت حد کنیز زناکار نصف آن است که معادل پنجاه ضربه شلاق می‌باشد.

در پایان یادآوری این مسأله لازم است که اشکالات شایع پیرامون این حد بیشتر از آن است که در این مختصر بگنجد؛ در کتاب «کامل الصورة/۱» به برخی از این اشکالات پاسخ داده‌ام؛ و به کسانی که علاقه‌مند مطالعه‌ی بیشتری در این زمینه

<sup>۱</sup> - شرح ابن بطال (۴۳۱/۸).





هستند، کتاب «شبهات حول احادیث الرجم وردها» اثر دکتر «سعد مرصفی» را توصیه می‌کنم.

ناگفته نماند که اجرای مجازات رجم منوط به اعتراف زنا می‌باشد، چون شروط ثبوت حد مذکور بسیار سخت و دشوار است؛ و کسی که برای اعتراف به ارتکاب این گناه و اجرای حد آن حضور می‌یابد، در این زمینه کاملاً مختار است و بدان اجبار نشده است؛ و بلکه مستحب است که مسلمان پرده‌پوشی خود نموده و برای اعتراف به گناه اقدام نکند؛ حتی اگر کسی دیگری را به هنگام ارتکب زنا دید، بهتر این است که پرده‌پوشی کند و عمل او را به سمع حاکم نرساند؛ مگر اینکه زناکار مروج این عمل زشت باشد که جهت بازداشتن وی از این کار، گزارش ترویج فساد وی به حاکم رواست.

## ۲- مجازات ارتداد

مهمترین اعتراضی که در مورد مجازات مرتد وجود دارد آن است که با این آیه در تعارض می‌باشد:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶]: در (قبول) دین هیچ اجباری نیست.

حقیقت این است که آیه‌ی مذکور بر هیچ یک از علمای اسلام پنهان و پوشیده نمانده است که اجماع کرده‌اند مجازات ارتداد قتل است. «ابن قدامه مقدسی» می‌گوید: «و اهل علم بر وجوب قتل مرتدین اجماع کرده‌اند»<sup>۱</sup>.

حال سه احتمال در مورد دیدگاه آنان در مورد آیه وجود دارد: یا همه‌ی علما مراد از آن را نفهمیدند.

یا مراد از آن را فهمیده و دانستند اما آن را کتمان نموده و عمداً به مخالفت به آن پرداختند.

یا آن را چنان فهم کرده‌اند که تعارضی با حدیث قتل مرتد ندارد.

تردید نیست که احتمال سوم درست است؛ و دیدگاهی است که هر مسلمانی در مورد خود بدان راضی می‌باشد چه برسد در حق همه‌ی علمای امت.

علما از این مسأله غافل نبودند؛ امام مفسران «ابن جریر طبری»<sup>۲</sup> می‌گوید: «همه‌ی مسلمانان از پیامبرشان نقل کرده‌اند که ایشان گروهی را به پذیرفتن اسلام

<sup>۱</sup> - المغنی (۱۲/۲۶۴)، ط. عالم الکتب.





مجبور نمود و چیزی جز اسلام از آنها نپذیرفت و چون از پذیرفتن اسلام خودداری کردند، به قتل آنان حکم نمود؛ چنانکه در مورد بت‌پرستان از مشرکان عرب چنین رفتار نمود و مانند کسی که از دینش دین حق، به کفر مرتد شده و بازگشت؛ و در مورد همه‌ی کسانی که شبیه آنان بوده‌اند [چنین رفتار کرده است]. و ایشان کسانی را به پذیرفتن اسلام مجبور نکردند که پذیرفتند جزیه پردازند و در مقابل بر دین باطل خود باشند؛ مانند اهل کتاب و کسانی که مشابه آنان بودند. و به این ترتیب بیان نمودند که:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ در (قبول) دین هیچ اجباری نیست.

به این معناست که: در پذیرفتن دین هیچ اجباری متوجه کسانی نیست که پذیرای پرداخت جزیه شوند و به حکم اسلام راضی گردند.<sup>۱</sup>  
«ابن کثیر» در تفسیر خود می‌گوید: «دیدگاه گروه زیادی از علما این است که آیه-ی مذکور در مورد اهل کتاب است»<sup>۲</sup>.

مسأله‌ی مجازات مرتد از بزرگترین مواردی است که اعتراض به اسلام از سوی ملحدان و بی‌دینان و ناباوران را به دنبال داشته است؛ چنانکه این مسأله در میان بسیاری از مسلمانان در جهت دفاع از اسلام انتشار یافته است؛ چنانکه بر این باورند مجازات مرتد، با مبادی تسامح اسلامی مخالف است. چنانکه به برخی از اتفاقات روی داده در سیرت نبوی استدلال می‌کنند؛ و در همه‌ی این موارد از نص صحیح صریح از رسول الله ﷺ در قتل مرتد، می‌گذرند و از آن چشم‌پوشی می‌کنند. هرچند در مخالفت با راه و روش نبوی تعمدی ندارند؛ - منظورم مسلمانانی است که به دفاع از اسلام مشغولند - و به نظر من باید با مسلمانانی که این مجازات تبدیل به اشکالی برای آنها شده است، به دور از هرگونه مجادله‌ی غیر احسنی رفتار نمود؛ بلکه باید به بر طرف نمودن اشکالات و تبیین تلبیسات ایجاد شده در این زمینه پرداخت؛ چرا که در این زمینه زیاد سخن گفته شده و آثار و اخبار زیادی وجود دارد که نیازمند محقق‌ی منصف هستند که میان فهم و تقوی جمع نمایند تا به دیدگاه درست و صواب در این زمینه برسد.

<sup>۱</sup> - تفسیر طبری (۴/۵۵۴)، ط. عالم الکتب.

<sup>۲</sup> - (۱/۶۸۷)، ط. طيبة.





چنان که اصرار در مورد کلمه‌ی «حد» در این باب، خود منجر به نوعی پوشیدگی در فهم شده است.

و منشأ اصلی اشکال در باب مجازات ارتداد، نشأت گرفته از فرهنگ انسان محوری غالب در این عصر و زمان می‌باشد. در حالی که این مجازات در تاریخ به ارث رسیده از اسلام، هیچگاه مورد اشکال نبوده است؛ و این همه اشکال در مورد آن مطرح نشده مگر در این عصر و زمان؛ با اینکه منکران این مجازات، به مسأله-ی انسان محوری تصریح نمی‌کنند، بلکه تنها به برخی از نصوصی اصرار دارند که بنا بر دیدگاه آنان، منجر به انکار این مجازات می‌شود؛ و تلاش می‌کنند نصوص دیگری را با روشی متکلفانه مورد تحقیر و اهانت قرار دهند؛ تا جایی که با تأمل می‌توان به این نتیجه رسید که سبب این حرص و اصرار، نشأت گرفته از انگیزه‌ی درونی و پنهان دیگری است که چه بسا آن را احساس نمی‌کنند و آن مسأله فشار فرهنگ انسان محوری است؛ اما اگر در قرن‌های گذشته سیری داشته باشد و فرهنگ خدا محوری مقدم بر انسان محوری را تأملی داشته باشد، در مورد این مجازات دچار اشکال نمی‌شود که تابع کم اهمیت شمردن جایگاه مرتد است.

به هر حال، در اینجا هدف من بررسی دلایل آنها در این انکار نیست، در کتاب «کامل الصورة/۱» تعداد ده اعتراض آنان بر مجازات مرتد را ذکر نموده و پاسخ داده‌ام؛ چنانکه از جمله کتاب‌های مفید در این باب، کتاب «فضاءات الحرية» اثر سلطان عمیری و کتاب «الردة بين الحد والحرية» اثر صالح عمیرینی می‌باشد.





### باب پنجم: شبهاتی پیرامون صحابه (رضی الله عنهم)

اهل سنت عدالت صحابه (رضی الله عنهم) را باور دارند و برای اثبات این مطلب به قرآن، سنت و همچنین واقع صحابه و سیره‌ی آنان استدلال کرده‌اند و کمتر بابی در میان ابواب شرعی مانند این باب محل نقل اجماع اهل سنت بوده است و اگر اجماع‌هایی که در این باره نقل شده را پی‌گیری کنیم، سخن به درازا خواهد کشید، اما بعضی از آنها را در اینجا نقل می‌کنم:

«ابن عبدالبر» فرموده است: «به دلیل اجماع اهل حق از مسلمانان که اهل سنت و جماعت باشند، نیازی به جست و جو راجع به احوال صحابه نداریم و همگی عادل هستند.»<sup>۱</sup>

«جوینی» می‌فرماید: «امت بر اینکه امتناع و ورزیدن از تعدیل تمام یاران پیامبر ﷺ روا نیست، اتفاق نظر دارند... شاید سببش این باشد که آنان ناقلان شریعت

<sup>۱</sup>. الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۱، ص ۷





هستند و اگر در روایات آنان توقف نمود، شریعت به دوران پیامبر خدا ﷺ منحصر خواهد شد و دامنه‌ی آن دیگر دوران‌ها را در بر نخواهد گرفت.<sup>۱</sup>

«غزالی» در «مستصفی» می‌فرماید: «دیدگاه سلف امت و جمهور خلف این بوده که عدالت صحابه به سبب تعدیل آنان توسط خداوند و ثنای بر آنها در قرآن، معلوم است، و این اعتقاد ما درباره‌ی آنهاست» سپس فرموده است: «چه تعدیلی از تعدیل خداوند دانای به غیب و تعدیل پیامبرش ﷺ بالاتر است؟ چگونه چنین نباشد در حالی که حتی اگر ستایش الهی هم نبود، حال آنان در هجرت و جهاد و جان‌نثاری و بذل اموال و کشتن پدران و خویشاوندان بخاطر دوستی پیامبر ﷺ و یاری ایشان، مشهور بوده و به تواتر رسیده و همین در جزم به عدالت آنان کافی است.»<sup>۲</sup>

«علائی» می‌فرماید: «عادل دانستن تمام اصحاب چیزی است که اهل سنت بر آن اتفاق کرده‌اند و در این باره به دیدگاه اهل بدعت و هواپرستان اعتنا نمی‌شود.»<sup>۳</sup>

«ابن تیمیه» می‌فرماید: «اهل سنت بر عدالت صحابه، متفق‌اند.»<sup>۴</sup>

بسیاری از شبهاتی که در این خصوص منتشر می‌شود، به بعضی از اشتباهات صحابه باز می‌گردد که برای طعنه‌زدن به آنان استفاده می‌شود، خصوصاً آنچه در جنگ‌های جمل و صفین رخ داده است. رد این اشکال به این صورت است که: اول: اینکه ما معتقد به عصمت صحابه نیستیم و تنها به عدالت و افضلیت آنان باور داریم، پس آنها می‌توانند اشتباه کنند، و اینکه در خبری از یکی از آنان نقل شود که مرتکب اشتباه یا گناهی شده باشند، چیز جدیدی نیست که با اصول قبلی در تضاد باشد، و دانستن این قاعده بسیاری از اشکالاتی که مطرح می‌کنند را حل می‌کند.

دوم: اینکه بسیاری از آنچه که این افراد تشکیک‌گر مبنی بر نکوهش بعضی از صحابه توسط پیامبر ﷺ یا اتفاقات جمل و صفین نقل می‌کنند، از لحاظ سندی به ثبوت نمی‌رسند! پس باید از کسی که روایت را نقل کرده اثبات صحت آن را

<sup>۱</sup> . المستصفی، ج ۱، ص ۳۰۷

<sup>۲</sup> . جامع التحصیل، ص ۷۳

<sup>۳</sup> . الفتاوی، ج ۳۵، ص ۵۴

<sup>۴</sup> . الفتاوی، ج ۳۵، ص ۵۴





خواست - همانگونه که در قواعد رفتار با شبهات گذشت - و تا چنین نباشد، فرد ناشر شبهه نمی‌تواند از ما جواب و توضیحی بخواهد و این قاعده‌ی مهمی است، زیرا کسی که شبهات منتشرشده درباره‌ی صحابه را دنبال کند، می‌بیند که بسیاری از روایاتی که مورد اعتماد چنین افرادی واقع شده، در برابر شروط محدثین مردود است و تعجب نکنید که این هواپرستان که به اخباری که ضعیف استدلال می‌کنند، در عین حال در احادیث ثابتی که از پیامبر ﷺ رسیده، ایجاد شک و شبهه می‌کنند!

سوم: اینکه بسیاری از گناهانی که از آنها صادر شده، دلیلی بر فضیلت آنهاست؛ زیرا به توبه و پشیمانی مبادرت ورزیده و حتی گاهاً خواستار اقامه‌ی حد بر خود شده‌اند و این دلیل بزرگی بر بزرگداشت خداوند توسط آنان و خداترسی شان دارد.

تا جایی که پیامبر ﷺ در حق زن جهنیه‌ای که زنا کرده بود فرمودند: «توبه‌ای کرد که اگرین هفتاد نفر از اهالی مدینه تقسیم شود، آنها را کفایت خواهد کرد و آیا بهتر از توبه کسی که صادقانه به سمت خدا بازگشته، وجود دارد؟»<sup>۱</sup>

چهارم: اهل سنت بر عدالت، فضل و قبول اخبار آنها و روایتشان اتفاق کرده‌اند و بعضی از اجماع‌هایی که در این رابطه نقل شده، ذکر گردید، و این از اجماع‌های ثابت و متحقق مبنی بر نصوص قرآن و سنت و همچنین اخبار متواتر دال بر فضل و برتری آنهاست، و بعد از اجماع اهل سنت چیزی جز تفرق اهل بدعت وجود ندارد!

۱. صحیح مسلم (۱۶۹۶)





## خلاصه‌هایی در ابواب فکری مهم

### خلاصه‌ی اول: در عقل و شرع

نخست: کسی که می‌گوید عقل بر شرع مقدم است، زیرا شرع با دلالت عقل شناخته شده، پس عقل حاکم بر شرع است!

می‌گوییم: وقتی که عقل ما را به شرع رسانده، ما را به شرع با صفتی لازم در آن رسانده که همان «عصمت از خطا و نقص» است، درحالی‌که عقل برای خودش ادعای چنین عصمتی ندارد. پس چگونه مصدر معصوم را بر غیر معصوم مقدم داریم؟

آیا اگر نادانی ما را به عالمی راهنمایی کند، می‌گوییم که سخن آن جاهل بر سخن عالم مقدم داشته می‌شود، زیرا ما را به او رسانده است؟ یا اینکه او تنها ما را راهنمایی کرده تا به نزد عالم برویم و بعد از آن از عالم پیروی می‌کنیم و بس؟! دوم: فهم انسان‌ها متفاوت است و معیارهایشان در پذیرش اخبار از شخصی به شخصی دیگر فرق دارد به خاطر شیوه‌ی تربیتی، محیط رشد و شرایط اجتماعی و.... برای همین ممکن است کسی که در جنگل‌های آفریقا زندگی می‌کند، چیزی را مخالف عقل بداند و کسی که در شهر پیشرفته‌ای زندگی می‌کند آن را از مقبولات عقلی و شاید حتی مسلمات به حساب بیاورد! پس کسی که نص شرعی را به خاطر «فهم» و «درک نکردن» انکار می‌کند، نباید عجولانه عمل کند و این انکار را به







«صریح عقل» بچسباند، بلکه اگر به دیدگاه سایر عقلا مراجعه کند خواهد فهمید که مشکل در روش فهم او بوده و پیشفرض‌هایی که از محیط گرفته بوده، باعث درنیافتن معنای آن نص بوده است!

بنابراین زمانی که افراد آزاداندیش و عقل‌گرا! در پذیرش حدیثی از پیامبر ﷺ یا رد آن اختلاف کردند، عقل کدامشان قاضی شده و اختلاف را فیصله خواهد داد؟! و عقل چه کسی بر عقل دیگران سزاوارتر و مقدم‌تر است؟

میگوئیم: اینجاست که باید عامل خارجی دیگری باشد که این به شرع باز می‌گردد، به این معنا که تحقیق کنیم که آیا این خبر از پیامبر ﷺ ثابت می‌شود یا نه، پس اگر ایشان آن را فرموده باشند، قطعاً با عقل مخالف نخواهد بود زیرا پیامبر ﷺ چیزی خلاف عقل نمی‌گویند!<sup>۱</sup>

سوم: باید مرز عقل را شناخت؛ امام «شاطبی» فرموده است که: «خداوند برای عقل و قدرت ادراک آن، حد و مرزی گذاشته که فراتر از آن نخواهد رفت و امکان این را به عقل نداده تا هر مطلوبی را دریابد.»<sup>۲</sup> اینکه برای عقل مرزهایی بشناسیم، کوچک‌شمردن عقل نیست، بلکه قراردادنش در جایی است که به آن تعلق دارد و قضایای متعلق به غیب نیز از همین باب است.

چهارم: باید میان چیزهایی که عقل را متحیر می‌کنند و چیزهایی که عقلاً محال هستند تفاوت قائل شد؛ به عبارتی دیگر هر چیزی که عقلاً بعید باشد، محال عقلی نیست! ممکن است که شریعت چیزی را بیاورد که عقل انسان را متحیر کند و عجیب باشد، اما محال عقلی و آنچه عقل ستیز باشد را نخواهد آورد! «ابن تیمیه» در کتاب «الجواب الصحیح» می‌فرماید: «باید میان آنچه که عقل، باطل بودن و ناممکن بودنش را در می‌یابد، و آنچه عقل قادر به تصور و شناختش نیست تفاوت گذاشت، اولی از «محالات عقل» است و دومی از «محیرات عقل»، و در اخبار پیامبران دومی آمده است.»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - [پندار تعارض احادیث صحیح با قرآن کریم نیز از همین باب است؛ گروهی که شاید از خواندن صحیح آیات هم عاجز هستند، حدیثی که امت بر صحت آن اتفاق کرده را تکذیب می‌کنند، درحالی که پیامبر ﷺ چیزی مخالف قرآن نفرموده‌اند و از طبقه‌ی صحابه گرفته تا صاحبان کتاب‌های حدیثی چون بخاری و مسلم، همگی از این افراد به معانی قرآن و تفسیرش آگاه‌تر بوده‌اند، پس باید فهم نادرست این افراد را متهم کرد، مترجم]

<sup>۲</sup> . الاعتصام، ج ۱، ص ۸۳۱

<sup>۳</sup> . الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۳۹۱





و در همین کتاب فرموده است: «ممکن است که پیامبران به چیزی خبر دهند که عقل قادر به شناخت آن نباشد، اما چیزی نمی‌گویند که عقل دلالت بر باطل بودنش کند، پس به «محاررات عقل» خبر می‌دهند، نه «محالات عقل».<sup>۱</sup> در این موضوع سه منبع را معرفی می‌کنم:

(۱) ينبوع الغواية الفكرية

(۲) مختصر الصواعق المرسله اثر ابن قییم.

(۳) دانشنامه‌ی بزرگ «درء تعارض العقل والنقل» از ابن تیمیه، البته این کتاب برای فرد مبتدی یا حتی متوسط هم مناسب نیست و دانشنامه‌ای بزرگ و سنگین است اگر چه در این موضوع کامل و شامل باشد.

<sup>۱</sup>. همان، ج ۴، ص ۴۰۰





### خلاصه‌ی دوم: در تعارض میان علم تجربی و دین

موضوع تعارض بین علم و دین، شاخه‌های بسیاری دارد و شک داشتم آن را در ضمن خلاصه‌ها بیاورم یا نه، زیرا جمع کردن ابعاد مختلف آن در چند سطر سخت و دشوار می‌نمود. پس به مسائل مهم در این موضوع اشاره کرده و بعد چند منبع را معرفی می‌کنم:

نخست: ابتدا باید طبیعت ظروفي که علم تجربی در زمان ما از آن گذشته و نیز طبیعت جدال‌هایی که در جامعه‌ی اروپایی به دنبال آن آمده را بشناسیم، چه به کلیسا یا به بعضی از مردان آن مرتبط باشد.

این تاریخ و طبیعت اتفاقات و شرایطی که پیرامون نشأت علم طبیعی در اروپا رخ داد، سبب شد که بیشتر افراد منتسب به این علم از هر چیزی که رنگ دین یا غیب داشته باشد دوری کنند و بسیاری از آنان گمان کردند که بشر تنها بعد از آزاد شدن از بندگی دین و سلطه‌ی کلیسا به اکتشافات علمی دست یافته، برای همین علم - هرچند قطعی نباشد - را بر هر چیز دیگری مقدم می‌دارند و حتی علوم دینی یا فلسفی را علوم جعلی می‌نامند! برای همین اگر چیزی که به علوم دینی یا عقلی و فلسفی مربوط باشد را ببینند، آن را در ردیف داده‌های تجربی نمی‌گذارند! ما دینی داریم که بر عقل و دلایل برهانی متکاملی بنا شده و بر این باور هستیم که با هیچکدام از داده‌های تجربی صحیح و قطعی تعارضی نخواهد داشت، و بدینی که جَوّ رایج را تشکیل داده به سبب همان ظروف و شرایط مربوط به تاریخ علم و کلیسا می‌باشد.

دوم: بعضی‌ها جامعه‌ی علمی را بی‌طرف می‌بینند که پیشفرض‌هایی ندارد و از هر میل و هدف فاسدی منزّه است، درحالی که این کلام دقیق نیست! زیرا نگرشی مادی و الحادی ذهنیت مشخصی را پدید آورده که برای هر چیزی به دنبال تفسیری





مادی می‌گردد و وقتی چیزی نیافت، احتمالات مادی را جستجو می‌کند تا برای تفسیری، احتمالاتی دست و پا کند و وقتی این احتمالات از دانشمندانی که در جامعه‌ی علمی دارای اهمیت هستند صادر شود، تأثیر بزرگی خواهد گذاشت!

بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی و فیلسوفان الحاد بر این باورند که روش علوم طبیعی در استدلال، تنها روش قابل اعتماد است و به روش‌های دیگر توجه نمی‌کنند؛ آنها معتقدند که علم طبیعی برای فهمیدن هستی کافی است و دیگر نیازی به منبع دیگری نیست و برخی تا جایی پیش رفته‌اند که بگویند هستی به چیزی نیازمند نیست و قوانین ریاضیات و فیزیک، بر آن حکم می‌راند و به سبب وجود همین قوانین، دیگر نیازی به خالق هم ندارد، چنانکه «استیون هاوکینگ» چنین گفته است. پس با این حال چگونه می‌توان به هر چیزی که هر فرد منتسب به علم تجربی می‌گوید اعتماد کرد؟ آیا می‌توان سخن کسی را تنها بخاطر اینکه دکترای فیزیک دارد یا اینکه در زیست‌شناسی پرفسور است، پذیرفت؟ تنها افراد ساده‌لوح چنین می‌کنند!

سوم: داده‌های تجربی و تجربه‌های بشری تغییر پذیرند و نظریات تغییر می‌یابند، درحالی که مصدر الهی چنین نیست؛ پس اشتباه است که به این نظریات علمی به چشم یقین نگریست و تنها به منتسب‌بودنش به جامعه‌ی علمی اکتفا کرد. مثال‌هایی وجود دارد که بعضی نظریات علمی پذیرفته شده و به شهرت رسیده است، تا جایی که غیر از آن نظریات چیزی شناخته شده مطرح نبوده، تا اینکه اشتباه بودنشان به اثبات رسیده و نظریه‌ی دیگری جای نظریه‌ی قبلی را گرفته است. از جمله مشهورترین این مثال‌ها، نظریه‌ی نیوتون در مورد [عنصر سنتی یا عنصر پنجم] و بعضی از مفاهیم فیزیک کلاسیک است که امروزه جای آن را فیزیک نوین گرفته است. نظریات نیوتون اثر بزرگی در میدان فکر و فلسفه و نگرش مردم به دین گذاشته است تا حدی که «حقیقت پذیرفته شده همانی بود که نگرش نیوتونی نسبت به علم آن را پذیرفته بود، چه از سخنان خود نیوتون میبود یا سخنان دیگران که بر پایه نظریات او بنا شده بود، و چیزی که مورد پذیرش این نگاه نبود، مردود به حساب می‌آمد. تا جایی که بر آن فرضیات علمی، مذهب‌های فکری بنا شد که اغلب به سمت الحاد و ماده‌گرایی و دورانداختن اصول دینی تمایل داشتند و در گرایش «ساینتولوژی و پوزیتیویسم» در نیمه اول قرن





نوزدهم به اوج خودش رسید. در گرماگرم شور و شعف علوم برای تقلید از فیزیک و اوج غلو پوزیتیویسم، ضربه‌ای دردناک بر پیکره بعضی از حقایق مطلق و بعضی از مفاهیم محکم فیزیای کلاسیک وارد شد و این ضربه از داخل خود فیزیک بود. دو قضیه که وارد دنیای فیزیک شدند و جهت علم را به شکلی عجیبی وارونه کرد. فیزیک مبتنی بر یقین را لرزاند تا از این به بعد نسبی و لایقینی باشد. این دو مسئله: اول: تجربه «مایکلسون و مورلی» در سال ۱۸۸۷ میلادی بود که مفهوم عنصر سنتی یا پنجم را کلاً از اذهان پاک کردند.

دوم: اکتشاف دنیای شگفت انگیز اتم بود که تابع قوانین فیزیک موجود نبود.<sup>۱</sup> تجربه «مایکلسون و مورلی» سروصدای بزرگی را در میادین علمی به پا کرد و همه علما مات و مبهور بودند که آیا نتیجه‌ی چنین تجربه‌ای را باید بپذیرند و قضیه عنصر پنجم را به فراموشی بسپارند، اگر چه منجر به اعتقاد به ثابت و غیرمتحرک بودن زمین شود؟ یا اینکه نپذیرند هر چند که پیوسته‌های زیادی به همراه داشته و نظریات دیگری بر آن بنا شده بود.

«مصطفی محمود» در کتابش «انیشتمین و نسبیت» بعد از ذکر تجربه مایکلسون و مورلی می‌گوید: «معنی این کار این بود که دانشمندان بپذیرند که نظریه عنصر پنجم، حرفی بی‌ارزش بوده و اصلاً چیزی به اسم عنصر پنجم وجود ندارد یا اینکه زمین را ساکن در فضا به حساب آورند. نظریه عنصر پنجم برای دانشمندان بسیار ارزشمند بود تا جایی که بعضی از آنها در حرکت زمین تردید داشتند و آن را ساکن تصور می‌کردند».<sup>۲</sup>

بعد از اینکه تجربه، نادرستی نظریه‌ی [عنصر پنجم] را اثبات کرد، به دنبال جایگزینی بودند که بتوان حرکت اشیاء را با استناد و کمک به آن تفسیر کرد تا اینکه «انیشتمین» آمد و مشکل را تبیین کرد؛ پاسخ او این بود که مقیاسی وجود ندارد و حرکت اشیا نسبی است و هر حرکتی با حرکتی دیگر و باتوجه به زاویه دید شخص مشاهده‌گر مقایسه می‌گردد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - نظریات تازه علمی حسن اسمری ج ۱ ص ۲۲۷-۲۲۸

<sup>۲</sup> - ص ۳۷-۳۸

<sup>۳</sup> . بنگرید به: النظریات العلمیة الحدیثة، ج ۱، ص ۲۳۱





چهارم: پیش‌تر هم گفتم، این موضوع شاخه‌های مختلفی دارد و برای فهم درست آن، باید تاریخ علم جدید و چیزی از فلسفه و نقد آن را خواند، برای مطالعه‌ی بیشتر به این منابع مراجعه کنید:

۱) کتاب «نظریات تازه علمی. مسیر فکری و روش تفکر غربی در تعامل با آن» اثر دکتر حسن اسمری.

۲) کتاب «ساینتولوژی» اثر دکتر سامی عامری.

۳) مبحث «کرایش ساینتولوژی» از رساله‌ی دکترای سلطان عمیری.

۴) فصل «درء تعارض العلم التجريبي والنقل» از کتاب «میلیشیا الإلحاد»، اثر دکتر عبدالله عجیری.

۵) سخنرانی دکتر سامی عامری به عنوان «ساینتولوژی عرض و نقد» در یوتیوب.





## خلاصه‌ی سوم: قضیه‌ی آزادی در اسلام

نخست: باید پرسید که شناختن مفهوم آزادی در اسلام، موضوعی عقلی است یا شرعی؟

درست این است که شرعی است، زیرا به مجرد عقل نمی‌توان بسیاری از احکام شرعی مرتبط به مسئله‌ی «آزادی» را شناخت؛ برای مثال می‌توان احکام جزیه و اهل ذمه را ذکر کرد. و اینکه در چه چیزهایی حد لازم هست یا نیست. پس مسأله‌ای سمعی و شرعی است و از اینجا باید گفت که برای شناخت حق در این مبحث باید تمام نصوص شرعی را با هم پیگیری نمود.

جمع کردن نصوص فایده‌ی دیگری هم دارد، آن هم اینکه باهم دیدنشان باعث فهم درستشان می‌شود، بر خلاف وقتی که نصی را بیاوریم و دیگر نصوص را از دید خود خارج سازیم. اینگونه به آسانی آیه‌ی:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶] در (قبول) دین هیچ اجباری نیست.

را در سایه‌ی آیاتی چون:

﴿وَأَنْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُْحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لِنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ۙ﴾ [طه- ۹۷]

و (اکنون) به معبودت بنگر که پیوسته عبادتش می‌کردی (و آن را رها نمی‌کردی) آن را خواهیم سوزاند، سپس (خاکستر و ذرات) آن را در دریا پراکنده می‌سازیم.

﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۙ﴾ [المائدة- ۷۹] آن‌ها

از کار زشتی که انجام می‌دادند، یکدیگر را نهی نمی‌کردند، قطعاً بد کاری انجام می‌دادند!

و ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ [نور- ۲] هر یک از زن و

مرد زنا کار را صد تازیانه بزنید.

درک می‌کنیم!.

پس اشتباه است که یکی از این نصوص را بدون در نظر گرفتن دیگر نصوص تفسیر نمود.





دوم: برای رسیدن به یک نگرش درست در باب آزادی در اسلام، باید این نکته را دریافت که عامل خارجی مؤثری، نقش مهمی در شکل دادن مفاهیم مشخصی راجع به آزادی - که با مفهوم اسلامی آن مخالفت دارد - بازی کرده که همان فشار فرهنگ سکولار غربی است، و این عامل تصویر مشوشی از آزادی اسلامی ارائه می‌دهد. پس فرد محقق باید نشانه‌های آزادی غربی و آزادی اسلامی را از هم بشناسد؛ مراد این نیست که هر چیزی در باب آزادی که در غرب پدید آمده باشد را مردود دانست، بلکه مراد دریافتن و تصور درست مفاهیم اسلامی به دور از عوامل مؤثر خارجی می‌باشد، تا بعد از آن مفاهیم مخالف را شناخت و سپس در رفتاری که در واقع می‌شود، فقه لازم را به کار بست.

سوم: از مفاهیم اساسی آزادی اسلامی که در غیر اسلام وجود ندارد، آزاد کردن انسان از بندگی ثروت و شهوت است؛ در حدیث صحیحی از پیامبرمان ﷺ نقل شده که فرموده‌اند: «تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ وَعَبْدُ الدِّرْهَمِ وَعَبْدُ الْخَمِيصَةِ إِنْ أُعْطِيَ رِزْقِي وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ تَعِسَ وَأَنْتَكَسَ وَإِذَا شَيْكَ فَلَا أَنْتَقَشَ»<sup>۱</sup>، یعنی: «بنده‌ی درهم و دینار و بنده‌ی پارچه‌های نفیس نابود باد؛ اگر چیزی به او بدهند خرسند شده و اگر ندهند خشمگین می‌گردد و ناراحت می‌شود. [چنین فردی] هلاک و سرنگون باد [تا جایی که] اگر خاری به پایش خلد، کسی پیدا نشود که آن را در بیاورد!»

چهارم: باید در وسعت آزادی اسلامی، تفاوتی بین باورهای شخصی فرد و آنچه میان مردم علنی می‌سازد قائل شد؛ اسلام می‌پذیرد که کافران با شروطی در سرزمین اسلامی زندگی کنند و از جمله‌ی آن شروط، علنی نکردن طعن در دین و آشکارنساختن کفر است.

در اینجا بسیاری به اشتباه افتاده یا دیگران را عمداً به اشتباه می‌اندازند و میان این دو فرقی قائل نمی‌شوند؛ برخی به زندگی کردن کافران در سرزمین اسلامی و آنچه در تاریخ اسلام واقع شده استدلال کرده و می‌خواهند به این برسند که آنان در دعوت به دینشان مانند مسلمانان هستند تا در اسلام ایجاد شک کنند، حال آنکه این اشتباه است! زیرا اعتقاد و باورهای شخصی آنان و آنچه در محیط







بسته‌ی خودشان دارند چیزی است و منتشر ساختن اعتقاداتی که بر خلاف اسلام باشد چیزی دیگر.

مورد دیگری هم وجود دارد که نزدیک مثال سابق است: آزادی اینکه انسان از آنچه راجع به قضایای دین نفهمیده پرسش کند، و آزادی منتشر کردن این اشکالات بین مردم و فاسد ساختن اعتقادات و یقین آنان. آزادی اول وسعت بزرگی دارد:

﴿وَأَذَّ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾ [البقرة- ۲۶۰] و (به یاد بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: «پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده‌ای؟!» گفت: «چرا، ولی (می‌خواهم) که قلبم آرام بگیرد.

و ﴿فَإِن كُنْتَ فِي شكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ [یونس- ۹۴]. پس اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم در تردید هستی، از کسانی که کتاب (آسمانی) را پیش از تو می‌خوانند؛ پرس

پس نباید دروازه‌ی پرسش و گفتگو را به روی افرادی که شبهه‌ای دارند یا دچار شک شده‌اند را بست، اما این چه ارتباطی به تشکیک علنی در اسلام دارد؟! این دیگر منکری است که شرعاً انکار آن واجب است.

آنچه گذشت تنها برخی روشنگری‌ها در این باب بود و برای مطالعه‌ی بیشتر به کتاب‌های زیر مراجعه کنید:

(۱) کتاب «فضاءات الحرية في الإسلام» اثر سلطان عمیری، نشر المركز العربي للدراسات الإنسانية.

(۲) کتاب «الحریات السياسية المعاصرة في ضوء فقه الصحابة» اثر فهد عجلان، نشر المركز العربي للدراسات الإنسانية.

(۳) کتاب «أفاق الحرية» از علی حمزه عمری، نشر دار الأمة.

(۴) کتاب «الاستدلال الخاطئ بالقرآن والسنة على قضايا الحرية» از ابراهیم بن محمد حقیل، نشر مرکز البیان للبحوث والدراسات.

(۵) کتاب «مفاهیم الحرية وتطبیقها في الدين والنفس والمال» اثر عبدالعزیز حمیدی





ودر پایان:

آینده از آن اسلام است.  
و الحمد لله أولا و آخرا و الصلاة و السلام على رسول الله محمد.



## مراجع:

- الإجماع، أبو بكر محمد بن ابراهيم بن المنذر النيسابوري، صغير بن أحمد بن محمد حنيف أبو حماد.
- أحكام أهل الذمة، محمد بن أبي بكر بن أيوب ابن قيم الجوزية أبو عبد الله، يوسف بن أحمد البكري أبو براء، أحمد بن توفيق العاروري أبو أحمد، رمادي للنشر - الدمام ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م.
- الإحكام في أصول الأحكام، علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الأندلسي أبو محمد، أحمد محمد شاكر، دار الآفاق الجديدة - بيروت، ط ٢، ١٤٠٣ - ١٩٨٣.
- الاستيعاب في معرفة الأصحاب، يوسف عبد الله محمد عبد البر أبو عمر، محمد علي البجاوي، دار الجيل، ط ١، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، محمد الأمين بن محمد المختار الجكني الشنقيطي، مجمع الفقه الإسلامي بجدة.
- الاعتصام، إبراهيم بن موسى بن محمد اللخمي الغرناطي الشهير بالشاطبي، سليم بن عيد الهلالي، دار ابن عفان - السعودية، ط ١، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- إعلام الموقعين عن رب العالمين، محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد شمس الدين ابن قيم الجوزية أبو عبد الله، مشهور بن حسن آل سلمان أبو عبيدة، دار ابن الجوزي، ط ١، ١٤٢٣هـ.
- الأعلام، خير الدين بن محمود بن محمد بن علي بن فارس، الزركلي الدمشقي، دار العلم للملايين، ط ١٥، ٢٠٠٢م.
- أنوار التنزيل وأسرار التأويل المعروف بتفسير البيضاوي، ناصر الدين عبد الله بن عمر بن محمد الشيرازي الشافعي البيضاوي، محمد عبد الرحمن المرعشلي، دار إحياء التراث العربي - بيروت، ط ١، ١٤١٨هـ.

- اينشتاين والنسبية، مصطفى محمود.
- البرهان في أصول الفقه، عبد الملك بن عبد الله بن يوسف الجويني أبو المعالي إمام الحرمين، عبد العظيم الديب، دولة قطر، ط ١، ١٣٩٩هـ.
- النظريات العلمية الحديثة مسرتها الفكرية وأسلوب التفكير التغريبي في التعامل معها دراسة نقدية، حسن الأسمرى، طبعة تأصيل.
- التحبير شرح التحرير في أصول الفقه، علي بن سليمان المرادوي الحنبلي علاء الدين أبو الحسن، مكتبة الرشد، ط ١، ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م.
- التحرير والتنوير «تحرير المعنى السديد وتنوير العقل الجديد من تفسير الكتاب المجيد»، محمد الطاهر بن محمد بن محمد الطاهر بن عاشور التونسي، الدار التونسية للنشر - تونس، ١٩٨٤هـ.
- تفسير التحرير والتنوير، محمد الطاهر بن عاشور، الدار التونسية للنشر.
- تفسير الجلالين الميسر، جلال الدين المحلي، جلال الدين السيوطي - فخر الدين قباوة، ط ١، ٢٠٠٣م.
- تفسير القرآن العظيم، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري الدمشقي، الهيثمي، العسقلاني، أحمد شاكر، الألباني، الأرناؤوط، المكتبة العصرية.
- تفسير القرآن العظيم، إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي أبو الفداء عماد الدين، سامي بن محمد السلامة، دار طيبة، ط ٢، ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م.
- التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي، مصطفى بن أحمد العلوي، محمد عبد الكبير البكري، وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية - المغرب، ١٣٨٧هـ.
- تيسير الكريم الرحمن في تفسير كلام المنان، عبد الرحمن بن ناصر السعدي، مؤسسة الرسالة، ط ١، ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م.
- جامع البيان عن تأويل آي القرآن (تفسير الطبري)، محمد بن جرير الطبري، عبد الله بن عبد المحسن التركي، دار هجر للطباعة والنشر.
- جامع التحصيل في أحكام المراسيل، أبو سعيد بن خليل بن كيكليدي أبو سعيد العلائي، حمدي عبد المجيد السلفي، عالم الكتب - بيروت، ط ٢، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٦م.

- جامع بيان العلم وفضله، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي، أبي الأشبال الزهيري، دار ابن الجوزي - المملكة العربية السعودية، ط ١، ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)، محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي أبو عبد الله، عبد الله بن عبد المحسن التركي، مؤسسة الرسالة، ط ١، ١٤٢٧هـ - ٢٠٠٦م.
- جماع العلم، محمد بن إدريس الشافعي المطلبي، أحمد محمد شاكر، مكتبة ابن تيمية.
- الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن عبد الله بن أبي القاسم بن محمد ابن تيمية الحراني الحنبلي الدمشقي، علي بن حسن، عبد العزيز بن إبراهيم، حمدان بن محمد، دار العاصمة - السعودية، ط ٢، ١٤١٩هـ - ١٩٩٩م.
- الحاشية على شرح آداب العُضد، الشيخ الصبان، (مخطوط).
- الحيدة والاعتذار في الرد على من قال بخلق القرآن، عبد العزيز بن يحيى بن عبد العزيز بن مسلم بن ميمون الكناني المكي الكناني، علي بن محمد بن ناصر الفقيهي، مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة.
- الداء والدواء (الجواب الكافي لمن سأل عن الدواء الشافي)، محمد بن أبي بكر بن أيوب ابن قيم الجوزية أبو عبد الله، محمد أجمل الإصلاحي، زائد بن أحمد النشيري، مجمع الفقه الإسلامي بجدة، ط ١، ١٤٢٩م.
- درء تعارض العقل والنقل، شيخ الإسلام تقي الدين أحمد بن عبد الحلیم بن تيمية الحراني الدمشقي، محمد رشاد سالم، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ط ٢، ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- رحلة عقل، عمرو شريف، مكتبة الشرق الدولية - مصر، ط ٤، ١٤٣٢هـ - ٢٠١١م.
- روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، شهاب الدين محمود بن عبد الله الحسيني الألويسي، إحياء التراث - بيروت، ط ٢.
- سنن ابن ماجة، محمد بن يزيد بن ماجة القزويني أبو عبد الله، شعيب الأرنؤوط وآخرون، دار الرسالة العالمية، ط ١.
- سنن أبي داود، سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني، محمد ناصر الدين الألباني - مشهور بن حسن آل سلمان، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، ط ١.

- سنن الترمذي .
- شرح ابن عقيل على ألفية ابن مالك، ابن عقيل عبد الله بن عبد الرحمن العقيلي الهمداني المصري، محمد محيي الدين عبد الحميد، دار التراث - القاهرة، دار مصر للطباعة، سعيد جودة السحار وشركاه، ط ٢٠، ١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠ م.
- شرح العقيدة الأصفهانية، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن عبد الله بن أبي القاسم بن محمد ابن تيمية الحراني الحنبلي الدمشقي، محمد بن رياض الأحمد، المكتبة العصرية - بيروت، ط ١، ١٤٢٥ هـ.
- شرح العقيدة الطحاوية، ابن أبي العز، عبد الله بن عبد المحسن التركي، مؤسسة الرسالة، ط ٢، ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م.
- شرح صحيح البخاري، أبو الحسن علي بن خلف بن عبد الملك بن بطال القرطبي، ياسر بن إبراهيم - إبراهيم الصبيحي، مكتبة الرشد.
- الصحابي في فقه اللغة العربية ومسائلها وسنن العرب في كلامها، أحمد بن فارس بن زكريا الرازي أبو الحسين، أحمد حسن بسج، دار الكتب العلمية، ط ١، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
- صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل البخاري أبو عبد الله، دار ابن كثير - دمشق بيروت، ط ١، ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٢ م.
- صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري أبو الحسين، محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء الكتب العربية عيسى البابي الحلبي وشركاه.
- الطبقات الكبرى، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الهاشمي بالولاء، البصري، البغدادي المعروف بابن سعد، إحسان عباس، دار صادر - بيروت، ط ١، ١٩٦٨ م.
- العدة في أصول الفقه، أبو يعلى محمد بن الحسين بن محمد بن خلف ابن الفراء، أحمد بن علي بن سير المباركي، ط ٣، ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.
- فتح الباري شرح صحيح البخاري، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، ابن باز، دار الحديث - القاهرة، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٤ م.
- فتح القدير الجامع بين فني الرواية والدراية من علم التفسير (تفسير الشوكاني)، محمد بن علي الشوكاني، وزارة الأوقاف السعودية، دار المعرفة - بيروت، ط ٤، ١٤٣١ هـ - ٢٠١٠ م.
- الله ليس كذلك، زيجريدهونكه، غريب محمد غريب، دار الشروق، ط ٢، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.

- مجموع فتاوى شيخ الإسلام ابن تيمية، أحمد بن عبد الحلیم بن تيمية، عامر الجزار - أنور الباز، دار الوفاء.
- مسائل الإمام أحمد رواية أبي داود سليمان بن الأشعث السجستاني، سليمان بن الأشعث أبو داود، طارق بن عوض الله بن محمد أبو معاذ، مكتبة ابن تيمية، ط ١، ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م.
- المستصفي من علم الأصول، أبو حامد الغزالي، حمزة بن زهير حافظ، شركة المدينة المنورة للطباعة.
- مسند أبي داود الطيالسي، أبو داود سليمان بن داود بن الجارود الطيالسي البصري، محمد بن عبد المحسن التركي، دار هجر - مصر، ط ١، ١٤١٩هـ - ١٩٩٩م.
- مسند الإمام أحمد بن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني، شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد وآخرون، مؤسسة الرسالة، ط ١، ١٤٢١هـ - ٢٠٠١م.
- مسند الإمام أحمد بن حنبل، أحمد بن حنبل، أحمد معبد عبد الكريم، جمعية المكنز الإسلامي - دار المنهاج، ١٤٢٩هـ - ٢٠٠٨م.
- مسند البزار (البحر الزخار)، أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار، محفوظ الرحمن زين الله، عادل بن سعد، صبري عبد الخالق الشافعي، مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، ط ١، ١٩٨٨م - ٢٠٠٩م.
- المَسْوَدَة في أصول الفقه، آل تيمية: مجد الدين أبو البركات عبد السلام بن عبد الله بن الخضر.
- مصنف عبدالرزاق، عبد الرزاق بن همام الصنعاني أبو بكر، حبيب الرحمن الأعظمي، المجلس العلمي - جنوب أفريقيا، ط ١، ١٣٩٠هـ - ١٩٧٠م.
- معرفة أنواع علوم الحديث (مقدمة ابن الصلاح)، عثمان بن عبد الرحمن أبو عمرو تقي الدين المعروف بابن الصلاح، نور الدين عتر، دار الفكر - سوريا، دار الفكر المعاصر - بيروت، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- المغنى، موفق الدين أبي محمد عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة المقدسي الجماعيلي الدمشقي الصالحي الحنبلي، عبد الله بن عبد المحسن التركي، عبد الفتاح محمد الحلوي، دار عالم الكتب للطباعة والنشر والتوزيع - الرياض، ط ٣، ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م.



- المغني، موفق الدين ابن قدامة، عبد الله بن عبد المحسن التركي، عبد الفتاح الحلو، دار عالم الكتب، ط ٣، ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م.
- مفاتيح الغيب (تفسير الرازي)، فخر الدين الرازي، دار الفكر، ط ١، ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.
- مقدمة ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون ولي الدين، عبد الله محمد الدرويش، دار يعرب، ط ١، ١٤٢٥هـ - ٢٠٠٤م.
- هل بشر الكتاب المقدس بمحمد صلى الله عليه وسلم؟، منقذ بن محمود السقار، دار الإسلام للنشر والتوزيع، ط ١، ١٤٢٨هـ - ٢٠٠٧م.
- وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر بن خلكان، إحسان عباس، دار صادر - بيروت.
- ينبوع الغواية الفكرية (غلبة المزاج الليبرالي.. وأثره في تشكيل الفكر والتصورات)، عبد الله بن صالح العجيري، مركز البحث والدراسات، مجلة البيان - الرياض، ط ١، ١٤٣٤هـ.





# زرها کی فرخ

چگونه باشباهات فکری معاصر، برخورد کنیم؟

در این کتاب مولف سعی کرده به پرسش های زیر پاسخ دهد:

- چه اسبابی منجر به گرایش برخی از جوانان جامعه ی ما به الحاد شده است؟ یا چه چیزی وادارشان کرده که بعضی از ثوابت شرعی را منکر شوند با اینکه مدعی هستند اصل اسلام را قبول دارند؟ و آیا ادبیات و سبک بیان دینی در دامن زدن به این موضوع دخیل بوده است؟
- نشانه ها و مشخصات این موج تشکیک آمیز معاصر چیست؟ و ماهیت و نوع اثرپذیری از آن چگونه است؟
- و آیا سوالاتی که توسط این جریان مطرح می شود محدود است؟ یا اینکه قابل حصر نبوده و فراوان است؟ ومهمترین این سوالات کدام است و چگونه باید به آنان پاسخ داد؟
- راه های پیشگیری نسل آینده از معایب و آفات این موج و جریان کدام است، بدون اینکه آنان را محدود کرده یا آزادی دیدگاه و اندیشه را از آنان سلب کنیم؟
- آیا می توان به آنان ابزارهایی روشمند عطا کرد که به وسیله ی آن با افکار مخالف با اسلام روبه رو شوند؟
- چگونه با افرادی که با بعضی از این شباهات و ایرادات متأثر شده اند، گفتگو کنیم؟



## رد تنبهات ملحدین



no-atheism.net



islamway1434



no\_atheism



no\_atheism



asteira